

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[روصم نارەت, Tihrān Musavvar. (۸)., Tihran Musavvar (8)]

Source: *University of Manchester*

Contributed by: روصم نارەت تاراشتنا

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166684>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

تقدیر از مصور

جمعه ۱۸ اسفند ۱۳۵۷ - شماره ۸ - سال سی و شش



همه کوارتز
همه سیکو
همه در حد اعلاى دقت.



ساعت کوارتز سیکو با دقتی یکصد برابر دقت ساعت‌های معمولی،
ساعتی که بایک باطری کوچک کار میکند
و تعویض باطری حتی توسط خود شما به سادگی انجام میگیرد.

هدیه‌ای که سالها می ماند

SEIKO
Quartz

روزی خواهد رسید که همه ساعت‌ها مثل سیکو ساخته شوند

کلام نخست

بسم الله الرحمن الرحيم

صاحب امتیاز و مدیر مسئول عبدالله والا

هفته نامه مستقل سیاسی

و اجتماعی

شماره مسلسل ۱۶۱۴

نشانی وقت: خیابان لاله زار، گراند هتل

تلفن ۳۱۳۸۳۸ - ۳۱۳۸۳۹

آگهی ها ۳۱۱۵۱۵

سر دبیر مسعود بهنود

معاون تحریری سیروس علی نژاد
معاون فنی حسن لکویی

دبیر صفحات جهان شهلا شریعتمداری
دبیر عکس کاوه گلستان
عکسها از محمد صیاد
مدیر داخلی فتح الله والا

حروفچینی محمد شریف
آگهی ها صالحی
شهرستانها خانلر حشمت

چاپ شرکت افست (سهامی عام)

تلفن: ۳۵۲۵۵۹ - ۳۵۲۶۱۶ - ۳۵۲۶۹۹

نام خداوند، اینک، بجای نام آنها که ذره یی از اقیانوس هم نبودند و خود را «خداایگان» می نامیدند، نشسته است. کلامی، سخنی، مقاله یی و گفتگویی بی نام او آغاز نمی شود.

هم از اینرو، دفاتر مدح بسته شده است، دیگر همه ثناگوی سفاک نیستند. روی جلد این شماره، که شماره پیشین نقاشی حجت شکبیا، نقاش برجسته است که به همت معصومه سیحون در تهران مصور نشده است، نشانگر همین است. دفاتر مدیحه سرایان بسته شده، صله ها نیز به کور رفته است، صله دهندگان نیز رفته اند. اینک، از هر ورقه یی چاپی مردم را توقمی دیگر خواستی دیگر است.

مردم تشنه دانستن اند. این را، می توان از فحوی کلامشان وقتی با آنان گفتگو می کنی، دریافت.

مردم، بی تفاوتی را با طاغوت به مغرب فرستاده اند، وقتی يك مقاله می خوانند که نمی پسندند، قلم برمی دارند، می نویسند. تلفن برمی دارند و می گویند. گاه می آیند خشمناک اند، یانه برای شادباش آمده اند «خدا قوت» می گویند. و این دقیقاً داستان ملتی زنده است.

تمام هفته پیش، زیر فشار نامه ها و

تلفن ها و گفتگوهائی بودیم درباره مقالات همکارمان و استاد من حسین مهری، همه ی این واکنش ها خوشامدگویی نبود، تشویق نبود. بسیاری نیز پرخاش می کردند اما، دلمان شاد، جز يك خانم کسی نکوشید با فریاد و سزا، سخن خود را بگوید.

و این نیز دقیقاً تصویر ملتی است، زنده. در انتظار این روز بودیم، روزی که دیگر همه عضو حزب «به من چه» نباشند. آنها که از این آزادی، تنها تشویق و به به گویی را انتظار دارند و می طلبند و جز آن، عصبانی و خشمناکشان می کند، امروزی نیستند.

تهران مصور، یکبار دیگر بدنیست به تاکید گفته شود، قبول هیچ گروهی نیست، کارکنان امروزی تهران مصور، نه پیشینه سیاهی دارند که برای پوشاندن آن به تملق انقلاب و رهبری برخیزند. نه آنقدر نسبت به مسئولیت های خود بی اعتنایند، که تنها «تشویق» شما را چشم انتظار باشند. در این میان امیدمان، تنها به آنهاست که منطقشان را قوی می کنند، نه صدایشان را. تهدید نمی کنند، راهنمایی می کنند و ما در خدمت آنهایم.

سر دبیر

فهرست

چست در کلمه که می ترسند ۱۶
قدرت می ترسد که واژه مجش را باز کند، می ترسد، پس سانسور نوشتاری و دیداری و شنیداری را به جان واژه می اندازد. به گمان خود، این چنین، حقیقت را خفه می کند و به بقای عمر خویش می افزاید.

سخنی با اطرافیان امام ۱۸
در این مقاله، مسعود بهنود اطرافیان امام را هدف می گیرد تا گزند هائی را که بر انقلاب ما به احتمال می رسد، باز گوید.

راه جلوگیری از دیکتاتوری نظامی ۴۵

سیروس علی نژاد
در نگرشی به وضع کنونی جامعه ایران عقیده دارد که باید یگانگی نیروها را بر اساس حفظ وحدت از طریق آزادی همه گروهها نگهداشت تا امپریالیسم دست به راهحلی نظامی به سود خویش نزند.

انقلاب اقتصادی در پی انقلاب سیاسی ۴۴

عبدالله والا در این مقاله اعتقاد خود را دایر بر به کار انداختن چرخهای اقتصادی، بگونه ای که انقلابی اقتصادی در پی انقلابی سیاسی باشد باز می گوید.

چگونه رضاخان را ساختند ۴۴

بامشاد، با نقل قولی از انگلیسیان اربابان رضاخان، قصه کودتای ۱۲۹۹ را بازمی گوید و می نویسد که چگونه رضاخان را ساختند و به جان ملت انداختند.

سیر مبارزه مسلحانه برای سرنگونی رژیم ۴۸

علی کامران، همکار تازه ما زمینه های پیدایش مبارزه مسلحانه در ایران و چگونگی پیدائی دو سازمان معتبر چریکی ایران - سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران - را نوشته است.

یادداشتهای کوچه انقلاب

□ پدرم، خدا بیامزدش، از فلک-الافلاک که برگشت، تکیده و درهم شده بود و دائم در فکر بود، بالاخره ندانستیم، در آنجا چه برسرش آورده بودند. فقط میدانستیم زمستانها کتف‌هایش درد می‌گرفت و این عذاب را تا مرد باخود داشت: از اثر شکنجه چپان که دستهای کوتاه او تاب نیاورده و دوبار در رفته بود.

روزی يك کاغذ امتحانی چندتا شده از میان یادداشتهایش به دستم افتاد که متن مدافعاتی بود و چیزهایی دانستیم، درباره علت محکومیتش که تا پای اعدام هم او را برده بود: خواندن نهج‌البلاغه و تفسیر آن و تشریح مجاهدات مسلمان برای کارگران و کارمندان سیلوی الیگودرز، تشکیل يك گروه که به دهقانان مقاومت با فتودالهای زمان: فولادوندها، بیاموزده، شرکت در کلاسهای آموزش مسایل سیاسی و احکام اسلام در بروجرد و دورود (حوزه‌های ماموریتی به عنوان کارمند غله) و...

بعدها داستانها درباره خسرو روزبه و دیگرانی که در زندان دیده بود و مجاهدانی چون آیت‌الله طالقانی و... و همین مهندس بازارگان برای دیگران می‌گفت، منم شنیدم.

در چند کلامی که به‌عنوان وصیت چند ماهی پیش از مرگش، در خلوت به من که پسر بزرگش بودم گفت، از برادرش که از زندان گریخت و از ایران رفت و هنوز در بیرون این خاک است، گفت و...

هفته پیش بر مزارش رفتم، گویی تا بگویم: پدر سرانجام آنچه می‌خواستی رخ داد، طاغوتیان رفتند. پدر! جوانها به خاک در غلتیدند و به شهادت رسیدند. پسر! راست گفتم با خواری رفتند، تنفر ملت حدودی ندارد. کاش زنده می‌ماندی.

□ فیلمی با نام «دروازه‌های تمدن بزرگ» که در تلویزیون پخش شد، نه فقط تنفر برانگیز نبود. بلکه اگر طاغوتیان شعور داشتند، می‌توانست در سالگرد ششم بهمن کذا، پخش شود. چرا که در توجیه آنان بود. راستی، خیانت بزرگ آنان پاك نکردن جنوب شهر تهران بود. که آب و برق دارد. تلویزیون در همه جای آن دکل کاشته، یخچال و... همه چیز دارد. تنها کثیف است.

فقر، تنها در ایران نیست. مخصوص طاغوت هم نبود. برعکس آنچه باید به‌عنوان «دروازه‌های تمدن بزرگ» مردم بدانند، در کاخ‌ها و در جلال و جبروت کذائی و ظاهری شمال شهر تهران می‌گذرد.

تلاش در اینکه صاحب‌خانه بدبخت جنوب شهری را محکوم کردن که خود، ستم‌دیده آن رژیم منحط است، همچون تلاش در نشان دادن چند پولدار و نیمه پولدار شمال شهری به عنوان خطا کاران و به‌عنوان «ضد انقلاب» از کوشش‌های عبث تلویزیون در این هفته‌های انقلاب بوده است.

□ در کوچه‌های انقلاب هنوز مادرانی پرسه می‌زدند که با عکس ۶×۴ فرزند خود که گاه از کنار کارنامه مدرسه آنها کنده شده، به امیدی عبث راه می‌سپزند. آنها دنبال نشانی از عزیز خود می‌گردند.

در کوچه‌های انقلاب تا سالهای سال این دریای شعارهای همگون و ناهمگون باقی میماند و نوشته‌های دیواری، که دیگر کسی اصرار به پاك کردن و پوشاندن آنها ندارد. در کوچه‌های انقلاب، اینک نه‌نامهای همیشگی منحوس شاهنشاهی، بل‌نامهای تازه‌می‌بینم. هر کوچه به‌نام شهیدی، هر محله نام روزی از روزهای فریاد و شهادت را دارد. بعضی از خانه‌ها را عصرها که بچه‌ها از

مدرسه برمی‌گردند، دیگر کسی در نمی‌گوید.

در محله ما، رسیدن دعوتنامه انجمن خانه و مدرسه، برای پدری که دیگر پسر ندارد، شیونی در خانه براه انداخت و اینها همه نفرین شهر است. هر آجر خانه‌های شهر، هر آدمی از آدمیان شهرها به هزار زبان نفرین می‌کند: «ولیعهدت بمیرد، شاه جلاد. چرا کشتی جوانان وطن راه».

□ سرکوچه، در پیچ خیابان، آنجا که شباهتی به یکن دارد، با روزنامه‌های دیواری و روزنامه‌های هر صبح و عصر که یکی می‌خرد و می‌گشایند و به دیوار می‌چسبانند، و دیوار پر است از بیانیها و اعلامیه‌های قدیم، عکس‌های گلستان و صیاد در تهران مصور و... بچه‌ها ایستاده‌اند، هفته پیش مسلسل داشتند و حالا نه. اینک مسلح‌اند به بینشی که در ۵ ماه درسی که از انقلاب گرفته‌اند، به آنها داده است. بحث مثل بیشتر جاها برسر اینست که: چریکهای فدایی خلق کار درستی کردند و می‌کنند، یا...؟

- فدائیان خیلی مجاهدت کرده‌اند، چقدر شهید داده‌اند، اما حالا باید مطیع رهبری باشند و پیرو تصمیمات اکثریت مردم...

- چرا؟ اگر قرار بود حکومتی خلان میل نظر آنها روی کار بیاید، چرا با انقلاب همگام شدند...؟

- اصلا مساله از این زاویه مطرح نیست، آنها با رهبری انقلاب همصدا هستند منتصبی می‌گویند باید از راه جدی‌تری رفت و مرحله دوم انقلاب را با قاطعیت و درجهت سرکوب کردن همی ذهن‌های ضد انقلابی و ویران کردن تمام مواضع ضدانقلاب پیش رفت...



□ هفته‌ایست که بچه‌های کوچک نوشتن انشاء می‌گیرند و به ۱۵ سال حبس انقلاب، راهی مدرسه‌اند. جایی که در آن محکوم می‌کنند. بچه‌ها. امید فردای ایران، دیگر نه سرود شاهنشاهی می‌خوانند، نه می‌روند تا دانش انقلابی، بری فردای انقلابی بزور از زیر عکس آن که پدران و خواهران بیاموزند.

باید گفت ذهن‌تان باور. درس‌سازان و پدران‌شان را به بند کشیده بود، عبور می‌دهند. نه رئیس مدرسه مجبور است دائم به نام نامی عاری از مهر، آغاز سخن کند. نه دیگر معلم از خط خارج شده را می‌آیند و از سر کلاس می‌برند. نه دیگر صدیقه را به جرم

- با این وجود، دلم می‌سوزد که آنها نتوانستند، در شادمانی این انقلاب شریک باشند و کوبیده شدند.

□ دو جوان - دختری و پسری، ۳۵- ۳۶ ساله، به نظرم دانشجو. پرس و جوکنان آمده‌اند، مرا یافته‌اند، تا درباره تختی زندگیش و مرگ اسرارآمیزش بپرسند. در صدد نوشتن سرگذشتی به قول خودشان «بی‌دروغ» - از جهان پهلوانند. از «بابک» پسر تختی می‌گویند، عین‌هو پدر، از آنها که خودشان را برای تختی کشتند و هفت تن بودند.

با چه جدیتی مشغولند، آنها انقلاب را شکل می‌دهند، عمل می‌اندیشند، پیروان «اصالت عمل» اند. به جای رفتن به تریا و سینما و وقت‌گذرانی به تحقیق برخاسته‌اند. انقلاب، دیگرگونی اندیشه و عمل است.

□ کارگران چاپخانه ۱۷ شهریور که از این پس نه تاریخ منحوسی با خود دارد، نه نامی از حدود، آن سفاک؛ شده‌اند وجدان بیدار انقلاب.

انقلاب در چشمان باز آنها تداوم می‌یابد، در مواظبت آنها و همه کارگران، همه زحمتکشان، تمام مستضعفین.

با خود گفتیم: خواهران! برادران! شبیور «بیدارباش» را امام زده‌اند بیدارباش! حریفان هشیارند و مکار، تا بجنبی کلاه از سرمان روده‌اند.

اینک بیداری ملت، در چشم‌های همه است، همه چون کارگران ۱۷ شهریور که نام از روزی گرفته‌اند. که در میدان شهدا - همین نزدیکی - جوانان میهن، لاله‌های سرخ ما، با خون خود، خون شریف خود، سفاک را به زانو درآوردند.

آیت‌الله طالقانی: انتقاد آری بهانه جوئی نه



آیت‌الله طالقانی، مرد برجسته‌ای که قشرهای وسیعی از مردم به او و عمل او ایمان دارند، هفته گذشته در يك مصاحبه تلویزیونی نظرهای خود را برای آگاهی همگان بیان داشت.

آیت‌الله طالقانی در این مصاحبه ضمن هشدارهای مهمی به ملت ایران در- باره فعالیت‌های گروههای مختلف گفت: تا آنجا که این مکتبها نخواهند به عنوان مکتب و بنام ایدئولوژی در مسیر حرکت توده‌های مردم مانع ایجاد کنند، هیچ اشکالی و محدودیتی برای آنها نیست. همه می‌دانند که این نهضت و این حرکت و این انقلاب باشکوه که در ایران رخ داده

از همین توده مسلمانها بوده است. از روی ایمان و عقیده به رهبری اسلام و به اصول اسلام، با دست خالی در مقابل تانک و توپ ایستادند و بالاخره این رژیم را منهدم کردند.

آیت‌الله در این مصاحبه همچنین گفت: بر هر کسی واجب است از حکومت انتقاد بکند ولی انتقاد غیر از این است که

چوب لای چرخشان بگذارند. غیر از این است که می‌خواهند این حرکت را متوقف کنند. به من اطلاع داده‌اند که در این چند روزه قریب ۸۰۷ هزار نفر از همین ساواکی‌های کار کشته و يك عده عمال «سیاه» و اسرائیل با اسلحه در این مملکت می‌گردند و منتظر فرصت‌اند که يك درگیری داخلی بین گروهها ایجاد کنند و آنها استفاده کنند و بتوانند بازهم راهها را برای اربابهایشان باز کنند.

يك چنین خطری را ما در پیش داریم. از این جهت هر کسی انتقاد بکند من از او تقدیر می‌کنم. هر کسی بخواند بهانه‌جوئی کند، بیخود نق بزند، من او را خائن می‌دانم و باید مواظب خودشان هم باشند

پیروزی کارگران کفش ملی

جنبش انقلابی مردم ایران، کارگران را که در سالهای سیاه گذشته همواره بیشترین ستمها را متحمل شده‌اند، به تلاش گسترده‌تری برای احقاق حقوق از دست‌رفته خویش واداشته است. کارگران، رنج دیده ایران که در پیروزیهای به دست آمده، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند، با تشکیل اجتماعاتی در کارخانه‌ها و انتشار بیانیه‌ها و قطعنامه‌های گوناگون، خواستار تشکیل شوراهای کارگری، سندیکاها و واقعی، بازگشت کارگران اخراجی به کار و حق انتصاب آزادی بیان و عقیده می‌شوند.

از جمله این اقدامات، فعالیت چشم‌گیر کارگران کارخانه کفش ملی است. نمایندگان انتخابی کارگران و کارکنان این واحد بزرگ صنعتی تاکنون توانسته‌اند به برخی از خواسته‌های خود از جمله دریافت حقوق پرداخت نشده و سودویژه و برخی خواسته‌های دیگر دست‌یابند. مذاکره نمایندگان کارگران با نمایندگان صاحبان کارخانه ادامه دارد و کارگران مصممانه حقوق از دست‌رفته خود را طلب می‌کنند.

یهودیان ایرانی میل‌ندارند به اسرأیل بروند

مرحله اجرا درآورد و قریب به اتفاق این یهودیان را که سر به پنجاه هزار نفر می‌زدند با هواپیما به اسرأیل منتقل کرد، در مورد یهودیان ایران به کار نبرده است. خبرنگار لوموند می‌نویسد اغلب یهودیان که از ایران به اسرأیل پناهنده شده‌اند، قسمت اعظم دارائی خود را در طی چند ماه تبدیل به فرش و قالی کرده‌اند و آن را به خارج کشور فرستاده‌اند که تعدادی از آنها بسیار نفیس است و بهای یکی از آنها به حدود سی میلیون دلار یعنی بیش از دویست و بیست میلیون تومان می‌رسد. بیشتر این قالیهای صادرشده اینک در گمرک اسرأیل بر رویهم انباشته است و تجار قالی‌مقیم اسرأیل از ورود این همه قالی به بازار اسرأیل دچار نگرانی شده‌اند.

از آغاز حوادث ایران، از قریب هفتاد هزار یهودی ساکن کشور ما، فقط بیست هزار نفر از مملکت خارج شده‌اند که فقط هفت هزار نفر آنها به اسرأیل رفته‌اند و از این عده، تنها چند صد نفر مایلند در اسرأیل بمانند. روزنامه «لوموند» که گزارشی در این زمینه از خبرنگار خود در اورشلیم دریافت کرده است، می‌گوید که ایسن مساله در اسرأیل تولید نارضائی و سروصدای فراوان کرده و دولت و آژانس یهود مورد انتقاد قرار گرفته‌اند که به اقلیت یهودی ایران، که بزرگترین اقلیت یهودی است که در حال حاضر در يك کشور مسلمان به‌سرمی‌برد، آنطور که باید توجه نشان‌نداده است. و نظیر برنامه‌ای که دولت اسرأیل در ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ برای یهودیان یمن، به

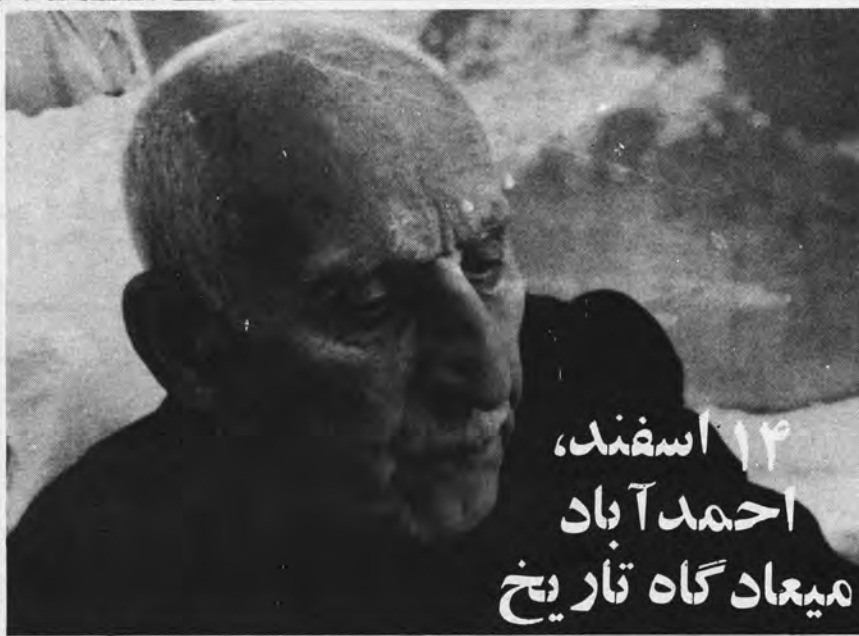
چند اجتماع را برهم زدند

در هفته‌ای که گذشت چند اجتماع بوسیله گروه‌های برهم زده شد و گاه کار به زدو خورد کشید.

اجتماع حزب جمهوریخواهان در دانشگاه تهران از آن جمله بود. روزنامه‌های خبری نوشتند: اجتماع اعضای حزب جمهوریخواهان در دانشگاه تهران مورد حمله گروهی از جوانان قرار گرفت.

این گروه هنگام حمله شعار حزب فقط حزب‌الله... استقلال، آزادی، حکومت اسلامی، می‌دادند، طرفداران حزب جمهوریخواه از چند روز پیش دعوت شده بودند و قرار بود در اجتماع روز جمعه ۱۱ اسفندماه درباره مرام حزب میتینگ داده شود. حزب جمهوریخواه با شعار «آزادی و امنیت برای همه» فعالیت می‌کند.

چند روز پیش از آن، اجتماع حزب کارگران سوسیالیست بوسیله این گروه برهم خورده بود و کار به زدو خورد کشیده بود. این نکته نیز گفتنی است که رضا پراگنی نویسنده، و شاعر، پس از انتشار خبر توضیحی برای مطبوعات فرستاد و نوشت: که در این حزب عضو نیست ولی موافق تشکیل احزاب از هر نوع است.



۱۲ اسفند،
احمدآباد
میعاد گاه تاریخ

روز مصدق

کودتاگران، اربابانسان و نوکرانشان غلامان حلقه به گوش استعمار، باید بودند و دوشنبه صدای فریاد جمعیت را که می‌گفت «زنده باد مصدق» می‌شنیدند که گوش فلک را کر می‌کرد.
هزاران هزار در سرمای احمدآباد، مرگ بر آن سفاک گفتند که آنان را از رهبرشان دور داشته بود و ثابت کردند، تاریخ گول نمی‌خورد. حقیقت پنهان نمی‌ماند. احمدآباد، میعادگاه تاریخ معاصر ایران بود.

روز دوشنبه، ایران به پا خاسته بود، تا به جبران ستمی که ۴۵ سال سفاکان بر مرد بزرگ، مصدق کبیر روا داشتند و سعی کردند تا او را به فراموشی سپارند، خود، یکصد ساله سر به آستان مزار آن مرد بسایند. مصدق، مرد جهان سومی، که تکتنه علیه امپریالیسم شوم انگلستان قد علم کرد و سرانجام سلطه جوی بعدی، ابرقدرت کینه‌جو، با تدارک کودتائی ضد مردمی او را به زیر آورد.

نگذارید

«قرل قلعه»

به کلی

ویران شود

آزاده در بند بوده است. چنانکه هم امروز بسیار کسانی که در آن زندانی بوده‌اند، چون به دیدارش می‌روند، به یاد می‌آورند که با که بوده‌اند، چه می‌کرده‌اند و زندگی در قرل‌قلعه چگونه بوده است؛ در زیر سرنیزه سربازانی که بر بام قدم می‌زدند و در زیر پای جلادانی که چون در را می‌گشادند، هراس همگان را فرا می‌گرفت که اکنون قربانی تازه‌ای باید بدهند.

بگذارید این زندان قدیمی را نگهداریم به یادگار روزهای تلخ، روزهای ناگوار که هیچ دولت و حکومتی جرات نکند زندان دیگری بسازد. این زندان که از دو سه سال پیش تخلیه شده اکنون در حال فروریختن است و اگر بر همین روال بگذرد چیزی نخواهد کشید که اثری از آن نماند.

قرل‌قلعه، این زندان بزرگ قدیمی، این روزها، باز شده است و مردم به دیدارش می‌شتابند، و بر خرابه‌های آن دروغ خون‌های جوانانی را می‌خورند که به جرم وطن‌خواهی و آزاداندیشی ریخته شده است.

دیوارهای کهنه و فرسوده این زندان، یادگار ستم‌ها و ظلم‌ها و قتل‌هاست. این قلعه قدیمی انگار تاریخ آزادی ایران را در خود نهفته دارد. به یقین هر آجرش آزاده‌ای را به یاد دارد که در راه میهن و آزادی شهید شده است. اما این تاریخ گونه آزادی، دارد از بین می‌رود. در زیر باد و باران و آفتاب و... و این حیف است. این یادگار ستم دوران پهلوی باید برای آیندگان نگهداری شود تا در هر گوشه آن، راهنمایی به دیدارکنندگان بگوید که اینجا که شهید شده است. در اینجا چه ستمی رفته است بر جوانان ما، در این گوشه کدام

دنیای غرب از آینده تر سناک است

«دنیای غرب دچار وحشت است» زیرا علائم و شواهدی به چشم می‌خورد حاکی از اینکه حتی با از سر گرفته شدن تولید نفت ایران، بهای نفت، همچنان روبه افزایش خواهد نهاد و اقتصاد دنیای غرب با ضربات تازه‌ای مواجه خواهد شد.

مجله اکسپرس چاپ پاریس، در تشریح این خطری که غرب را به وحشت انداخته است، می‌نویسد که در ۱۹۷۳ وقتی

تولید کنندگان نفت بهای آن را چهاربرابر کردند، اقتصاد غرب که تا آن زمان چهار اسبه به پیش می‌تاخت با کاهش سرعت خود موجب افزایش روزافزون بیکاران شد، و اکنون پس از گذشت شش سال در حالی که اقتصاد غرب هنوز کم راست نکرده و تعداد بیکاران به حدود هفده میلیون نفر رسیده است، به نظر می‌رسد که باز هم روزهای تاریکتری به انتظار دنیای غرب نشسته است.

در اواخر پائیز کشورهای عضو اوپک در ابوظبی تصمیم گرفته بودند که بهای نفت را در طی سال ۱۹۷۹ به تدریج از ۱۲/۷ دلار برای هر بشکه به ۱۴/۵ دلار بالا ببرند یک چنین افزایشی را دنیای غرب در آن موقع با نوعی خوش بینی پذیرفت و آن را معقول و قابل تحمل تلقی کرد. اما با قطع روزی پنج میلیون و هفتصد هزار بشکه نفت بر تولید نفت ایران در پاره‌ای از نقاط جهان، نفت بازار سیاه پیدا کرد و با اینکه بلافاصله سه کشور عراق و عربستان سعودی و نیجریه به رویهم سه میلیون بشکه در روز بر تولید خود افزودند، بهای نفت خود به خود بالا رفت

شکل تازه‌ای از تئاتر

نمایش‌های خیابانی در ایران سابقه‌ای نسبتاً دراز دارد. از نمونه‌های برجسته اینگونه نمایشها تفریه و شاهنامه خوانی در خیابانها، میدانها و قهوه خانه‌هاست. در این نمایشها، اگر چه در جامه‌ای از تمثیل، همواره ستم‌هایی که انسان در ادوار با آن درگیر بوده، به نمایش درآمده است و بی‌تردید تنها همین ارتباط تاریخی توانسته است، این نمایشها را تا به امروز به صورت یکی از معتبرترین و مطرح‌ترین شکل‌های هنری پایدار نگاه دارد. بررسی هنر تئاتر ایران در سالهای سیاه اختناق و بویژه در چندسال اخیر نمایانگر بارز این واقعیت است. در این سالها هنرمندان از آنجا که به سبب فضای اختناق آمیز حاکم، امکان بازگویی واقعیات تلخ روزگار خویش را با صراحت و بی‌پرده‌پوشی نداشتند، از شکل‌های سنتی هنر تئاتر و بویژه شکل مذهبی آن «تفریه خوانی» سود جستند و واقعیات را در لابلاي داستانها و روایات مذهبی به میان مردم برده‌اند. و از آنجا که جوهر حقیقی «هنر»

یعنی «ارتباط با مردم و ستم‌های رفته بر آنها» را همواره همراه داشته‌اند، موفق نیز بوده‌اند. در نمایشهای امروز صراحت، صاف و زلال موج می‌زند. نمایشها، چنانکه نقاشی دیواری در مکزیک، از سالنهای دربسته، اشرفی و گرد گرفته و خیابانهای روشن و باز انتقال یافته است. هنر «تئاتر» تا کوره انقلاب داغ است، شکل‌های نوین خود را باز می‌یابد و به تماشای مردم می‌گذارد. در یکی دو هفته گذشته نمایشهایی در دانشگاهها، در خیابانها و میدانهای دانشگاهها، به نمایش درآمده که می‌تواند سرآغاز فصل نوینی در هنر تئاتر ایران باشد. در یکی از این نمایشها که در دانشگاه پلی‌تکنیک تهران اجرا شد، زندگی یک افسر عالی رتبه ارتش در رژیم پهلوی با چاشنی طنز به نمایش درآمده بود. از لباسهای مخصوص، سن و صحنه، دکور و تنظیم نور برای اجرای نمایشنامه خبری نبود. همه چیز بی‌مقدمه و در نهایت سادگی اجرا می‌شد. بیش از ۲۵۰ نفر ایستاده ناظر این نمایشنامه بودند.

و تا مرز ۲۵ دلار برای هر بشکه نیز خریدار پیدا کرد و همین امر کشورهای عضو اوپک را به این فکر انداخت که بهای رسمی نفت خود را در طی سال ۱۹۷۹ از میزان قبلی، به مقدار قابل توجهی بالاتر ببرند. بخصوص که در حال حاضر پاره‌ای از این کشورها قسمتی از نفت خود را گران تر از قیمت رسمی می‌فروشند. این افزایش تازه در چه حدودی خواهد بود، در اجلاس آتی اوپک که در ۲۶ مارس (ششم فروردین ۱۳۵۸) در ژنو تشکیل خواهد شد معلوم و مشخص می‌شود، اما ناظران غربی پیش بینی می‌کنند که این افزایش بها بر فرض که دست کم ۲۵ درصد، به جای ده درصد قبلی باشد لطمه و صدمه‌اش برای دنیای غرب از ترقی بهای نفت در سال ۱۹۷۲ بیشتر خواهد بود، زیرا در آن زمان اقتصاد جهان غرب سالم بود در حالی که در حال حاضر بیمار است و این اقتصاد بیمار با افزایش قیمت نفت، بیمارتر خواهد شد و عواقب ناشی از آن میلیونها تن را باز به انبوه بیکاران خواهد افزود و به تورم جهانی پروبال بیشتری خواهد داد.

در این نمایش از ستمی که افسران عالی رتبه ارتش، در حالیکه با سوءاستفاده از مقام نظامی و آتش اسلحه بر مردم روا می‌داشتند سخن به میان آمده بود و آنگاه با ظرافتی خاص از اشتباهات دولت موقت انقلابی، در بکارگیری مهره‌های ارتجاع، ژنرال‌های پیشین و اعلام همبستگی آنان با انقلاب رهائی بخش مردم ایران، پس از اینهمه کشتار وحشیانه سخن رفته بود. قهرمان این نمایش در صف نان، اتوبوس، سینما نمی‌ایستاد و به چراغ قرمز چهارراهها اعتنائی نداشت، چرا که افسر عالی رتبه ارتش شاه بود و با مردم تفاوت داشت. این نمایش صراحت، صداقت و سادگی برشت را در خاطر زنده می‌کرد و به دلیل ارتباط مستقیم با مسائل حاد امروز ایران و بی‌بیرایگی اجرائیش، از موفقیت چشم گیری برخوردار بود. اجرای این نمایشها راه، در صورت گسترش و تکامل، می‌توان مرحله نوینی در اعتلای هنر تئاتر ایران دانست.

زیننده پاسداران انقلاب نیست

انقلاب ما آنقدر جوان است که نه می‌توان کوچکترین اشتباه و یا انحراف رهبران و پاسداران آنرا تصور کرد و نه می‌توان بخشید. انقلاب ما آنقدر جوان است که رهبران و پاسداران آن، هنوز خون‌سرخ شقایقهای پریشیده را بر سنگفرش خیابانها به چشم می‌بینند.

ما برای چه کشته دادیم، خون جوان و بالنده دادیم؟ برای چه انقلاب کردیم؟ بی‌شک ابتدائی‌ترین پاسخ به این پرسشها اینست که انقلاب کردیم که بنیاد ستم را برکنیم. اجحاف را نابود کنیم. به آزادی دست یابیم. به جامعه‌ای دست یابیم که نفس کشیدن در آن زندگی‌ساز و لذت آفرین باشد نه سخت و کسالت‌بار. رهبران و پاسداران انقلاب در بنیاد چنین جامعه‌ای نقش عمده‌ای دارند. اشتباه، بویژه از سوی آنها قابل پذیرش نیست. آنها در این روزهای حساس.

در چند روز اخیر مشاهده شده‌است که برخی از پاسداران انقلاب، مأموران کمیته امام و... از این مأموریت به طور آشکار سوءاستفاده می‌کنند. مقررات اجتماعی را نادیده می‌گیرند. مردم را به بهانه‌های مختلف می‌آزارند.

با اتومبیل کمیته در حالیکه لوله سلاحشان از شیشه پنجره بیرون آمده است از چراغ قرمز عبور می‌کنند. این رفتار شایسته پاسداران انقلاب نیست. بی‌حرمتی پاسداران به مقررات اجتماعی، شاید به‌دماغ برخی بربخورد، بی‌اختیار آدمی را به یاد ژاندارم‌ها و عمل رژیم پیشین می‌اندازد. به یاد کسانی که با استفاده از تفنگ و ماشین نظامی و ستاره‌های «پنج‌پر» مردم را به هیچ می‌گرفتند. پاسدار انقلاب تفنگ خود را می‌نمایند که دشمنان آزادی حساب کار خود را بدانند که آزادی بدست آمده بی‌پشتوانه نیست. گلوله‌های سرخ در انتظار دشمنان انقلاب است.

نه آنکه مردم، آنها در فاصله چند روز پس از سرنگونی رژیم، بپندارند که ماشین کمیته و تفنگداران نشسته در آن از آن مردم نیستند. این کارها زیننده‌پاسداران انقلاب نیست.



دوشنبه، روز بازگشائی لوله‌ها

دیگر نفت ما نمی‌رود تا سفره‌های مجلل را جلا بخشد، فساد را گسترش دهد، ارتجاع را متجلی کند، دندان‌های آن سفاک را تیزتر کند. خنجرش را صیقل دهد که در قلب عزیزان ما فرو رود. کاخها بلندتر، غرور فرعونیش، پربارتر شود. نفت ما اینک، خون انقلاب است، می‌رود تا در رگ تک‌تک افراد ملت خونی تازه جاری شود.

ایران، که گلوی سفاک و غرب استعمارگر و استثمارگر را در پنجه‌های کارکنان شریف صنعت نفت، فشرد، می‌رود تا با آگاهی آنان از دستاوردهای انقلاب پاسداری کند.

دوشنبه این هفته، روز بازگشایی لوله‌های نفت است تا به جهان بیرون، پیام ما را برساند. این بار، قطرات نفت به‌یکسر انقلاب ایران، قرار است، خون برساند.

اختلاف دانشگاهیان با دولت

فعالیت‌های آموزشی آغاز شد



سرانجام فعالیت‌های آموزشی دانشگاهها و موسسات آموزش عالی کشور، پس از حدود شش ماه تعطیل، شنبه گذشته در میان موجی از اختلافهای آشکار بر سر شیوه اداره مراکز آموزش عالی، آغاز شد.

دانشگاهیان بر این اعتقادند که اداره امور دانشگاهها، متناسب با شرایط انقلابی کشور و برای پیشگیری هر نوع بازگشت به دوران سیاه گذشته، دوران پژمردگی و زوال استعداها، به جای واگذاری به یک فرد معین منصوب شده از سوی دولت و یا مقامهای بالا، می‌بایست به شوراهای منتخب دانشجویان، کارمندان و استادان واگذار گردد. دولت نیز ظاهراً و در حرف با این طرح مخالفتی ندارد، اما در عمل مغایر با این شیوه رفتار می‌کند و بر همین اساس پرسشهایی را به طور موقت برای اداره امور دانشگاهها، سامان دادن به وضع آموزش و تدوین آئین‌نامه‌ها و اساسنامه‌های جدید برگزیده است.

دانشگاهیان معتقدند، دموکراتیزه شدن محیط‌های دانشگاهی، انتخابی شدن مدیران و مسئولان، از حداقل دستاوردهائی است که

انقلاب می‌تواند بجامعه دانشگاهی ایران بدهد و اگر چنین نشود بسا که تغییری بنیادی و کیفی در دانشگاهها رخ ننماید. آنها می‌گویند حال که وزیر جدید علوم و آموزش عالی منصوب شده است، بر اساس قولی که مهندس بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت انقلابی داده است، روسا و مدیران باید انتخاب شوند.

اختلاف میان دانشگاهیان و بویژه استادان عضو سازمان ملی دانشگاهیان ایران با مدیران انتصابی و به نحوی دولت، تاکنون در چند دانشگاه، به طور آشکار عنوان شده است.

سازمان ملی دانشگاهیان ایران (دانشگاه تهران) با صدور اطلاعیه‌ای تأکید کرده است که در انتصابهای انجام شده هیچ نقشی نداشته و ندارد. این سازمان در اطلاعیه خود یادآور شده است که چنین انتصابهایی آزادی، استقلال و دموکراسی دانشگاهی را به خطر خواهد افکند و راه را برای بازگشت مجدد استبداد و خودکامگی در دانشگاهها خواهد گشود. یکی از اعضای این سازمان در دانشگاه تهران گفته است: انتخابی شدن

روسا و مدیران و واگذاری اداره امور دانشگاهها از مسائلی بوده که از مدت‌پیش، پس از تقدیم لایحه کذائی استقلال دانشگاهها به مجلس، در زمان صدارت دکتر نهاوندی و اعتراض استادان، مورد توافق قرار گرفته بود و اکنون، این وضع نوعی رجعت به گذشته است. دانشجویان پیشگام دانشگاهها و مدارس عالی نیز که نقش فعالی در حرکت‌های سیاسی چند ماهه اخیر داشته‌اند طی بیانیه‌ای این انتصابات را غیر دموکراتیک دانسته اند و طرحی برای اداره دانشگاه از طریق شوراهای موقت ارائه داده‌اند.

دانشگاهیان پلی‌تکنیک نیز با تشکیل شورای استادان این دانشگاه و واگذاری قدرت و مسئولیت به آن، به طور آشکار با انتصاب دکتر فریداعلم به سمت سرپرست موقت این دانشگاه مخالفت کرده‌اند. بر اساس تصمیم استادان، کارمندان و استادان این دانشگاه شورای موقت عهده‌دار مسئولیت دانشگاه و تدوین اساسنامه و آئین‌نامه‌ها و برگزاری انتخابات برای تعیین شورای هماهنگی دائم کارمندان، دانشجویان و استادان خواهد بود.

همه تطهیر شدند جز

کارکنان رادیو تلویزیون

به رادیو تلویزیون مطلبی نخوانیم. در روزنامه ای خواندم که «رادیو تلویزیون را تصفیه کنید» نویسنده این مقاله ضمن پرت بودن از اوضاع و احوال فکر می کند که آقای قطب زاده الک دستش گرفته تا ریز و درشت را غربال کند غافل از اینکه خود ایشان هم میهمان ناخوانده ای است.

بقول یکی از دوستان: خوردند، چاپیدند، بردند و حالا مکافاتش را کارکنان سازمان رادیو تلویزیون باید پس بدهند.

اویسی را فراری دادند، و بجایش فلان پاسبان را گرفتند، به «قطبی» اجازه خروج از مملکت دادند و بجای او تقی روحانی و مرتضی لطفی را به زندان انداختند! زمین ها را در ثبت اسناد این مملکت به نام خود و اعوان و انصارشان به ثبت رساندند، از بانک ها ارز خارج کردند و بالاخره در همین «ظلم گستر» سابق که کاریکاتوری از دادگستری بود، حق را ناحق جلوه دادند و پارهای از همین ارتشیان غیور بودند که از تاج و تخت کیانی پاسداری می کردند، و جلگی در خدمت آریامهر بودند. حالا چه شد که یک روزه بعد از انقلاب همه آنها تطهیر شدند، به جز کارکنان رادیو تلویزیون!!

در زمان «قطبی» عده ای نورچشمی فرنگ گرفته کارها را قبضه کرده بودند و به کسی اجازه دخالت نمی دادند و در نتیجه، بسیاری از استعدادهای درخشان در بطن خفه شد و حالا گروهی از هواداران جناب قطب زاده که روز بروز هم تعدادشان زیادتر می شود. فضای کار را بر کارکنان این سازمان تنگتر می کنند.

پخش نکردن بسیاری از رویدادهای مملکتی که خوشایند جناب قطب زاده نیست، بار دیگر سر و کله عفریت سانسور - آنهم از نوع بسیار خطرناکش - را نشان می دهد. برآستی که چه صورتند کارکنان این سازمان. دیدیم که همین کارکنان صبور چه مبارزه طولانی و پرشکوهی را در دوران طاغوتی علیه استبداد و اختناق و میزگی برپا کردند.

داستان گرامی باد.

کارمند رادیو تلویزیون

به صراحت باید گفت که کارکنان سازمان رادیو تلویزیون از بدشانس ترین و در عین حال ضبورترین مردم این آب و خاکند. در دورانی که خوان نعمت «قطبی» گسترده بود هر عزیز دردانه ای فرنگ گرفته ای وارد ایران می شد یکسره به سراغ «جام جم» می آمد و جالب اینکه بلافاصله با حقوقی متناسب و منشی خصوصی گوشه ای را برای خود غصب می کرد، انگار از پدر به او ارث رسیده، به حکم رانی مشغول می شد.

در آن زمان کارکنان رادیو تلویزیون بیشتر با این گونه اشخاص روبرو بودند، اشخاصی که از حداقل شعور کاری بی بهره بودند و ادعاشان به عرش خدا می رسید.

نبود معیار در گزینش مدیران و مسئولان به اندازه ای در این سازمان قوت گرفته که هیچ ضابطه ای ملاک کار نبود. و رابطه بود که در تمام ابعاد جای داشت.

بتدریج ارزشها از بین رفت. بطوری که دیدیم، نویسنده، گوینده شد، گوینده قلمزن و تهیه کننده بخود جرات داد که هم بنویسد و هم بخواند!!

و این دخالت در کار بجایی کشید که تمام معیارها و ارزشهای شناخته شده هر کار، در سازمان بهم ریخت. و سازمانی شد با ۸ هزار و بهروایتی ۹ هزار کارمند!

جالب اینجاست هر نخست وزیر بر سر کار آمد، روی سخنش با کارکنان این سازمان بود. نخست وزیر در دوران حکومتش، این سازمان را «لانه زنبور» خواند. دیگری آمد و با رقم ثابتی گفت که ۷۰ درصد کارکنان این سازمان ساواکی و جاسوسند! و چنان چماق تکفیرش را بر فرق کارکنان بی خیر از همه جا کوبید که هنوز سروکله ای بسیاری از آنها زخمی است! دیگری گفت که این سازمان لانه فسادست و سرانجام جناب قطب زاده در سخنرانی تاریخی و مبسوطی که در محوطه سازمان ایراد کرد، ادعا کرد که ۷۰ درصد کارکنان این سازمان زائدند، ایشان در عین حال سازمان رادیو تلویزیون را متعلق به پابرهنه ها دانست!

روزی نیست که در روزنامه ها راجع

آنچه در اداره دانشگاهها کاملاً تازه است، حضور دانشجویان و کارمندان در کنار استادان است. تاکنون حتی استادان و هیات علمی نیز آنچنان که باید در دانشگاهها نقش تعیین کننده نداشتند. مقامها و مسئولان از بالا، از سوی وزیر علوم و دولت انتخاب می شدند. و به همین دلیل نیز رقابت زیان باری در گرفتن پست و مقام و دستگاه بوروکراسی عریض و طویلی به جای رشد آموزش و پژوهش، در دانشگاهها ایجاد شده بود. اما دانشگاهیان، دانشجویان و کارمندان می خواهند این معیارهای زیان بخش گذشته را درهم شکنند، می خواهند معیارهای نویسی جایگزین آن کنند. دانشگاهیان در درون خویش انقلاب کرده اند، می خواهند بنیادی دیگر با رسالتی دیگر را پی ریزی کنند و حاکم برسرو نوشت خویش باشند.

اختلاف دانشگاهیان با دولت، به نظر می رسد جز با توافق دولت و واگذاری قدرت به دانشگاهیان امکان پذیر نخواهد بود و از آنجا که فعالیتهای آموزشی در ارتباط مستقیم با مسائل یاد شده است، پیش بینی می شود تا حصول توافقی در این زمینه و روشن شدن وضع دانشگاهیان و حضور دانشجویان، استادان و کارمندان در تصمیم گیریها، دانشجویان به سادگی در کلاسهای درس حضور یابند و فعالیتها، آنچنانکه باید از سر گرفته شود. از مسائل دیگری که هم اکنون در دانشگاهها مطرح است، کمی وقت برای جبران دروس عقب افتاده است. بر همین اساس بسیاری از دانشگاهها و مدارس عالی از هم اکنون موافقت خود را با ادامه فعالیتهای آموزشی و ایجاد ترم تابستانی اعلام کرده اند.



نامه دکتر مصدق، خانه شریف امامی را نجات داد. جریان قضیه بدین قرار است: پس از آنکه از طرف کمیته انقلابی خانه شریف امامی نخست‌وزیر اسبق مورد بازدید قرار گرفت در زیرزمین، کتابخانه مفصلی وجود داشت. اولین بار خانم ایشان در منزل نبود و افرادی که مراجعه کردند نمره تلفنی بافی نداشتند که به محض مراجعت خانم با آن شماره تماس برقرار سازند. این کار عملی شد و بعد در حضور دکتر مهدی شریف امامی برادر مهندس شریف امامی و خانم ایشان بعضی از اسناد و مدارک را به وسیله وانت‌باری خارج ساختند، از جمله گاو-صندوق مخصوص که بعضی از اشیاء از قبیل کلکسیون‌های مختلف آن به کمیته برده شد. ولی روز بعد تلفن کردند و تمام را سالم پس دادند. در گاو صندوق شریف امامی دستخطی از دکتر محمد مصدق برای دکتر عبدالله معظمی رئیس مجلس وجود داشت که بعد از برگشتن از شورای امنیت نوشته شده بود و در این نامه دکتر مصدق از ملی‌شدن صنعت نفت که مجلس آن را تایید و تنفیذ کرده بود با عباراتی شیوا سپاسگزاری کرده بود.

قضیه از این قرار است که دکتر معظمی برادر همسر شریف امامی از بنیان‌گذاران جبهه ملی بود و بعد از آیت‌الله کاشانی رئیس مجلس شد و چون همسر و اولادی نداشت، اسناد سیاسی او به خواهرش سپرده می‌شد.

□ گفته می‌شود، علاوه بر لیست ۵۰ نفری که توسط صادی قطب‌زاده سرپرست سازمان رادیوتلوویزیون اعلام شد از این سازمان اخراج شده‌اند، فهرست ۱۷۰ نفری دیگری در راه است که بیشترین چهره‌های نامدار این دو وسیله را دربر می‌گیرد. در میان همین ۵۰ نفر نیز نام چند تنی عجیب به نظر می‌رسند، از جمله: فریدون فرح‌اندوز، شهسواز و کیمیای. که دونفر آخر عضو شورای موسی اتحادیه کارکنان‌اند، ولی فرح‌اندوز از جمله کسانی است که از دوران شریف امامی در اعتصاب بودند. اعتراض کارکنان هم بیشتر از آنجهت است که علت اخراج افراد توضیح داده نشده، و این توهم برای بعضی پیش‌آمده که همی

این افراد اعضای ساواک، یا وابستگان به رژیم بوده‌اند.

□ همزمان با فروریختن آخریسن سنکرهای رژیم طاغوتی، نگرانی اصلی از آن هنرمندان و بخصوص نقاشان بود که چون زیر حمایت فرح بودند، بیم آن می‌رفت تا در این نظام به یک چوب رانده شوند.

همت معصومه سیحون در این میان کارگر افتاده، او با جمع آوردن نقاشان تنگدستی که در همه‌ی این سالها موضوع بی‌عدالتی بودند و از «نورچشمی»ها نبوده‌اند، و فراهم آوردن یک نمایشگاه دائمی و ادامه دار که: شکبیا، حاجی‌زاده و کلاتری از نقاشان. کاوه گلستان، و محمد صیاد در آن، فعلا، حضور دارند، وسایل حضور مسئول و متعهد نقاشان در جریانهای سیاسی اخیر را فراهم آورده‌است.

□ از جمله اسرار مالی و اقتصاداتی که فاش شده است، در ارتباط تمام امپراتوریهای مالی با یکدیگر است، که همگی سرانجام در یک نقطه بهم می‌رسند، و آنها هم تشکیلات اشرف پهلوی است که پشت سر تمام اقتصادات بوده است. جالب اینکه در تمام سالهای اخیر، «بوی فرند»های خانم به عنوان مدیرعامل و سرپرست موسسات مختلف در خدمت سازمانهای گوناگون بوده‌اند.

داشتن عشرتکده‌های متعدد، با وسایل لپه‌ولوب و مواد مخدر، از جمله خصوصیات مشترک این سازمانها بوده است. داستانهای مربوط به «مارکوس» معشوق یونانی اشرف و بالانتچیان مقاطعه کار مشهور و خوش‌سیمائی که چند سال پیش در یک حادثه مشکوک درگذشت و... از آن جمله است.

□ در چندین و چند نقطه تهران عشرتکده‌ها و خلوت‌خانه‌هایی کشف شده است - آنها هم توسط صاحبخانه‌ها - که برای وزیران و صاحبان مقام در رژیم پهلوی اجاره شده بود، تا بتوانند دور از چشم سروهمسر به کارهای پنهانی بپردازند. این آپارتمانها معمولا در وسط شهر قرار دارند و گفته می‌شود که دو ساختمان ۱۰ طبقه در خیابان

دامغان و شاه‌عباس مخصوص این کار ساخته شده‌است.

جالب اینکه این آپارتمانها، معمولا به نام معاونان آقایان اجاره شده است. که نقش آنها را نشان می‌دهد.

□ کشف ۸۰۰ میلیون ریال پول نقد و ارز - فرانک و دلار - در محل پنهانی خانه عباسعلی خلعتبری وزیر پیشین امور خارجه و فرد مورد علاقه هویدا، از داستانهای هیجان‌انگیز هفته گذشته بود.

ماجرا را یکی از پیشخدمت‌های خانه خلعتبری فاش کرده و به اطلاع کمیته امام رسانده و گفته است که پشت کتابخانه «آقا» تکه‌یی است که به یک پستی بزرگ راه می‌یابد.

شبهه این پستو، در کاخ نیاوران نیز کشف شده که گفته میشود به راهرویی ختم می‌شود، که به ساختمان ساواک در سلطنت آباد می‌رسد.

خلعتبری از آن کسانی بود که به چشم خیلی‌ها، از جمله رئیس هویدا، آدم سالم و در نتیجه بی‌پول می‌نمود.

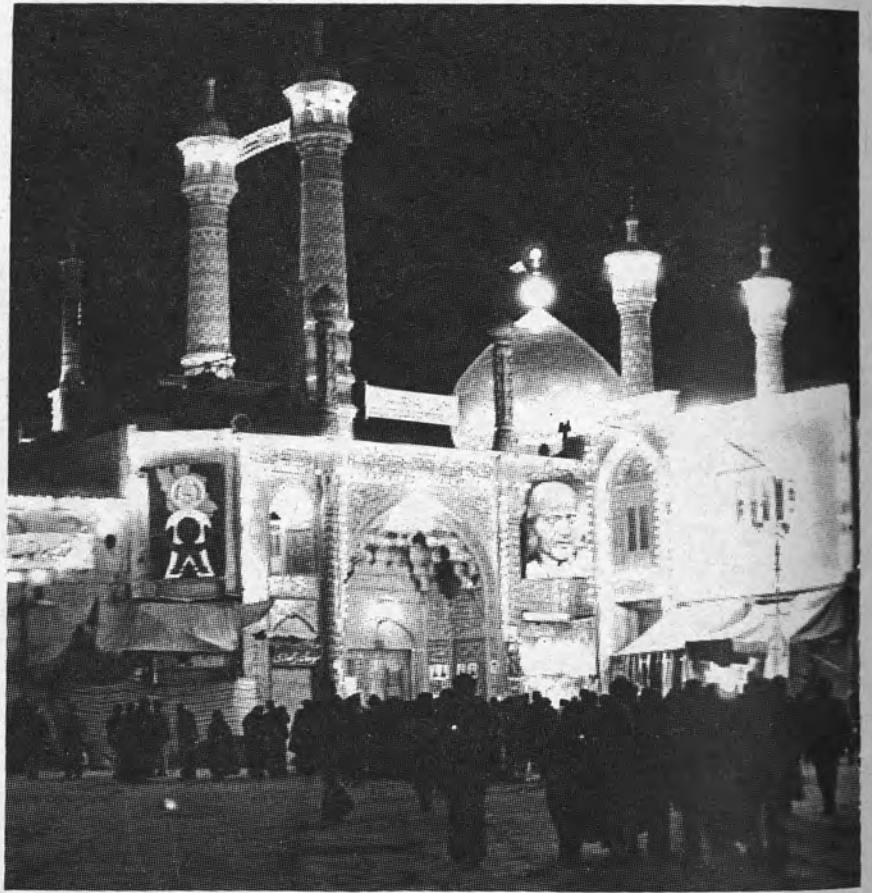
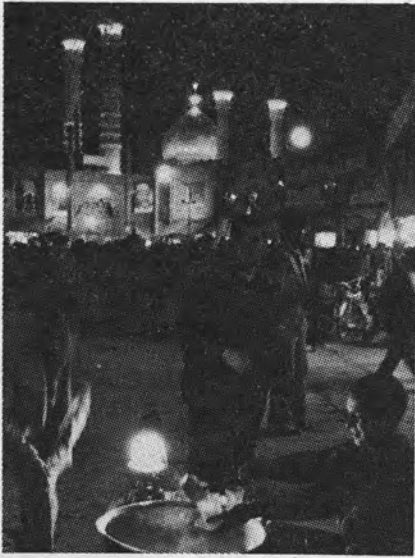
□ گفته می‌شود، یک خبرنگار آلمانی کشف کرده‌است که دکتر اقبال، مونس و انیس شاه که داستانها درباره او در کتاب نریا - ملکه سابق - آمده که نقش اصلی او را نشان می‌دهد، برخلاف تصور همگی چندان فقیر و تهی دست هم نبوده‌است.

این خبرنگار فاش کرده است که دکتر اقبال صاحب چند کارخانه کاغذسازی در اسکانندیناوی و آلمان و سهم بسیار در یک کارخانه سازنده کارخانه کاغذسازی در دانمارک بوده‌است.

البته معلوم نیست که اینها متعلق به خود او بوده، یا ولینعمتش.

□ زیباترین مجموعه وسایل و ادوات سکسی درخانه سهراب محوی، آجودان شاه از افراد نزدیک به دربار پیدا شده، او همان کسی است که چندسال پیش ازدواجش با پرویز صفاری - دو مرد! - در «کی کلاب» سروصداها برآه انداخت.

منقل‌های طلا، اتاقهای آینه‌یی و وسایل سکسی بلور و مطلا از جمله وسایل به‌دست آمده است.



آیت الله در قم... فراق به سر آمد

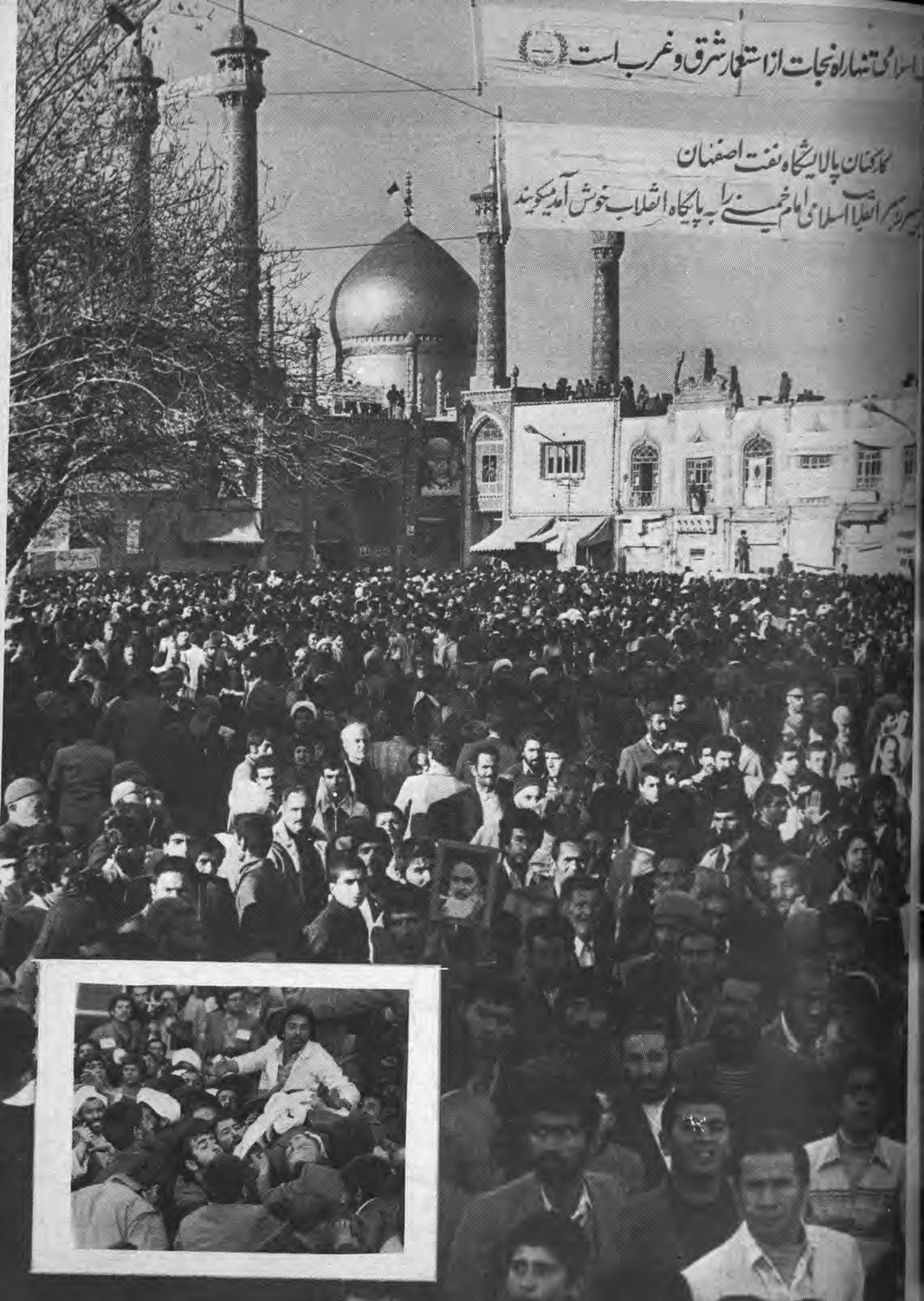
می آورد و شاه را نصیحت کرد که از کردار ناسزاوار خویش دست بشوید اما او نشست و پایه های حکومت خویش را سست کرد تا بدانجا که مردم از این سرزمین بیرونش کردند.

آیت الله خمینی چون از قم تبعید می شد رهبر شیعیان ایران بود و چون بدان باز آمد رهبر انقلاب ایران، رهبر همه ایرانیان، رهبر همه وطن دوستان، رهبر همه آنها که با امیر یالیسم دست یازند.

رهبر انقلاب ایران، پس از ۱۶ سال دوری از شهر مقدس قم، مرکز قدرت روحانیان، روز پنجشنبه ۱۵ اسفند ماه، به آن بازگشت و روح جدا شده به تن باز آمد و مردم قم و همه شیعیان ایران شادیها کردند.

قم همان شهری است که آیت الله خمینی ۱۶ سال پیش در آن به نفوذ امیر یالیسم امریکا تاخت و برای مردمان گفت که این گول با عوامل دست نشانده اش چه بر سر ایران





چیست در کلمه

در آغاز، کلمه بود

در لحظه لحظه تاریخ، کلمه بود. نگاه کنید به آتش‌فشان‌های جهنده تاریخ. همه آن‌ها از کام کلمه جبهیده‌اند. انقلاب کیسر فرانسه، با واژه‌های مقدس «روسو» و «ولتر» و «منتسکیو» شکل گرفت. «لویی»‌ها حنجره می‌فرسودند که این واژه گزاران، توطئه‌گرند، به روح فرانسه خیانت می‌کنند، وحدت ملی را شرحه شرحه می‌کنند، چنین می‌کنند، چنان می‌کنند، بگیریدشان، بکشیدشان. حنجره‌ها فرسود و آزادی، در قالب واژه‌های واژه آوران، گردباد شد.

همه پیامبران آزادی، واژه را به خدمت گرفتند، با واژه، آوای خود را، حقیقت خود را، به مردمان رساندند و هرگز از ممیزی‌ها، از ساواک‌های پیدا و ناپیدا، نهراسیدند.

واژه پیروز است و واژگان، آیت همه آیت‌ها. هیچ آیت دیگری درخور ارزش-گزارای نیست، زیرا تنها در واژه‌ها، همه آیت، همه حقیقت، می‌درخشد.

قدرت می‌ترسد از واژه‌ها، می‌ترسد از آیت آیت‌ها، می‌ترسد از حقیقت‌ها. پس چهل انباشته، «بسیارتر از سیاران»، تعصب رایج را به جان واژه گزاران می‌اندازد، سنگ را می‌بندد و...

قدرت می‌ترسد که واژه، مجش را باز کند، می‌ترسد، پس سانسور نوشتاری و دیداری و شنیداری را به جان واژه می‌اندازد. به گمان خود، این چنین، حقیقت را خفه می‌کند و به بقای عمر خویش می‌افزاید. بینوا، سرنوشت اسلافش را نمی‌بیند نمی‌بیند که خود کامکان چگونه در خون می‌قیند یا چگونه در بدر هررباط و کاروانسرا می‌شوند.

امان از قدرت. چه فاسد کننده‌ست، چه دگرگون کننده‌ست. سرشت قدرت، قباهی آور است. درست همان را که تا دیروز مویه می-

واژه می‌ترساند... سطر، تیره پشت‌را می‌لرزاند، نوشتار، واژه، خواب از چشم قدرت می‌رباید. شورش‌ها، واژه به‌واژه، ساخته شده‌اند. انقلاب‌ها، از انفجار کلمه آغاز کرده‌اند. جادویی‌ست در این کلمه، جادوی آزادی... تقدسی‌ست در واژه که هیچ تقدسی از آن بی‌نیاز نیست. خطری است در کلام برای قدرت‌ها. چیست در کلمه که می‌ترساند؟ در سطر، چه چاشنی انفجاری است که قدرت، حتی قدرت برآمده از درون انقلاب، از آن در بیم است؟

يك حكمت فرانسوی می‌گوید: «تنها حقیقت است که مجروح می‌کند، آری، حقیقت، پای قدرت را می‌خلد، حقیقت در فوران واژه، زبان می‌گشاید. اندیشه، بی‌واژه، اندیشیدنی نیست....»

قدرتی که از کلمه مجروح می‌شود، از حقیقت مجروح شده‌است، و قدرتی که از حقیقت مجروح می‌شود، قدرت بی‌حقیقت‌است. قدرت راستین، قدرتی که به خود مطمئن است، قدرتی که می‌داند از بطن توده آگاه برآمده است، از واژه نمی‌ترسد، از سلاحی که تا همین دیروز، تا پیش از گشوده شدن دژها و پادگان‌ها، برای انگیختن توده به کار می‌برد، وحشت نمی‌کند، مگر آنکه ریگی به کفش داشته باشد.

چیست در کلمه که جادو می‌کند، که آزاد می‌کند، که جادوی آزادی‌ست؟ در کلمه، فریاد است، در واژه، بانگ اعتراض است، موج خواست و نیروی طلب است، در کلمه، اندیشه‌ست، و اندیشه، ارتباط برقرار می‌کند. کلمه، غریب مظلومیتی‌ست که دیگر نمی‌خواهد مظلوم باشد، نمی‌خواهد ظالم را حتی در جامه سرتگون کننده ظلم، بپذیرد. ظالم، ظالم است، در هر جامه‌یی.

در آغاز کلمه بود...



حسین مهری

که می ترسانند؟

کرد که اختناق است و شهربندان و نفس سوزان، آری، درست همو را در مسند قدرت، به سایه تازه‌یی تبدیل می‌کند، به شبی آزادی کش، درست با همان بهانه‌های سلف. لاجرم، هر کس که نفس کشید، عامل است و دست پرورد... بدابر روحیه که با جا به جا شدن نظام‌ها همان می‌ماند که بود.

آری، قدرت فاسد می‌کند، متفرعن می‌کند، خودبین و لجوج و یک دنده و خود کام می‌کند و یک روز چشم می‌گشایی و می‌بینی که جنگ با دیکتاتوری در میان نبوده است، یک دیکتاتور با دیکتاتور دیگری گردگیری می‌کرده، می‌بینی همه امیدت بر باد رفته است، می‌بینی دکترینی به دکترین دیگری جای سپرده است، می‌بینی در هیچ نظامی، زبانت گشوده نبوده است و افسوس می‌خوری، کامت تلخ می‌شود و دل می‌بری، دل می‌بری از هر باختن و بر خیزاندنی. اما نومیا نباید شد.

نومید نباید شد، زیرا واژه حضور دارد. ماشه‌اش را بکشی. قدرت می‌کوشد واژه را پوزه بند زند، خبر را غربال کند، تصویر خود را بر صفحه نشان دهد، سپاه کشی‌های بی‌فردایش را در این یا آن رسانه، در بخش‌های گوناگون، همانند سلف، به رخ کشد، می‌کوشد با افترا، واژه را از میدان به در کند، اما واژه از حرکت نمی‌ماند، پویه و پویندی در واژه است که چون خود انسان، خاصیت جان به در بدن دارد، ایا، سخت را می‌گذراند، جان سخت است، ربع قرن‌های خود کامگی را از سر می‌گذراند و چالاک از هر معرکه می‌جهد و بر خصم آزادی، می‌توفد، پتک می‌کوبد...

واژه‌ها را به جان ننگه‌دار، برادر. نومید مشو. انقلاب تو در راه است. سرود تو از دور دست به گوش می‌رسد. دیکتاتورها

از هر رده و هر گونه، می‌روند، باید بروند... تو به کلمه ایمان بیاور. سحری در کلمه است که قدرت نمی‌تواند آن را به زنجیر کشد، سحر ارتباط، سحر هم فکری و همدلی - سحر اتفاق.

واژه، «این است که هست» را تغییر می‌دهد. واژه می‌گوید بسیار چیزها هست که تو از میان آن‌ها یکی را می‌توانی برگزینی، یا برگزینی و چیزی تازه آوری.

آری. خود کامه، در هر لباس و هر پایگاه همیشه می‌گوید: «همین است که هست، می‌خواهی بخوای، نمی‌خواهی نخواه». می‌گوید: دو راه بیشتر نداری. سؤال را من مطرح می‌کنم. تو تنها باید بگویی آری، یا نه... می‌گوید: من می‌گویم آری، تو نیز راهی نداری جز آنکه بگویی آری.

و بدبختی تو از آن جاست که خودت، با فریاد هایت، او را آورده‌یی. تو با گام‌هایت در همگامی با گام‌های دیگر، او را خواستی. آن یکی را تو نیاورده بودی. از این یک که خود آورده‌یی انتظار بیشتر داری و هیچ به دست نمی‌آوری، سهل است، بسیار چیزها از دست می‌دهی و دست‌افسوس می‌گزی تو خود اختر خویش را بد کرده‌ایی و از فلک چشم نیک اختری نباید بداری.

با این همه نومید نباید شد. ماشه کلام را بکشی. خود کامگان، اجتماع بی‌زبان می‌خواهند و تایید خود را در زبان‌های بریده و سخن‌های خاموش شده می‌جویند، اما تو واژه را از دست مده. این اندیشه تست، بی‌واژه، اندیشیدن و در رابطه بودن ناممکن است. نگذار واژه‌ات را به سکوت تبدیل کنند. باک مدار. اجتماع زبان دار، به زانو درمی‌آورد و دیدیم که چگونه آن سفاک را، آن نانجیب - ترین رژیم را، به زانو در آورد.

رژیم نجیب، نظام دموکرات‌منش،

تایید خود را از اجتماع زبان‌دار می‌گیرد. رژیم نجیب، خود را قیم و مردم را صغیر نمی‌داند، قرنطینه نمی‌سازد، بهداشت روانی تجویز نمی‌کند شست‌وسوی مغزی نمی‌دهد، از چون و چرا بازخواست نمی‌هراسد، از محاسبه باک ندارد، دباغ‌خانه سانسور نمی‌سازد و اگر دباغ‌خانه‌اش، سکوت برقرار نکرد، به ساختن سلاخ‌خانه فکر و کشتارگاه واژه نمی‌پردازد، مردم را شنونده و سر به راه نمی‌خواهد، ترافیک دوسویه برقرار می‌سازد، از بیم چند قارچ سمی، کشتزاری را کشت نشده رها نمی‌کند، او دست‌های خود را برای مردمی که می‌خواهند بدانند به کجا می‌روند و چه چیز در انتظارشان است و کدام شورا با چه چهره‌هایی درباره آن‌ها تصمیم می‌گیرد، رو می‌کند، می‌داند که نهانکاری، ریشه‌اش را می‌سوزاند، نه فقط ریشه او را، ریشه امید ملتی را.

اگر جز این شود، مردم دست به اسلحه می‌برند: واژه‌های‌شان را از نیام بیرون می‌آورند واژه‌ها، اگر نتوانند مستقیم سخن گویند، لباس مجاز و استعاره می‌پوشند، و آنگاه واژه، چاشنی انفجاری پیدا می‌کند، ضربه می‌زند و می‌گریزد، همه جا به پیچ تبدیل می‌شود، لباس شایعه می‌پوشد، جامه طنز و هزل بر تن می‌کند، هزار فن و ترفند به کار می‌برد، به روزنامه شفاهی تبدیل می‌شود که تیراژ تیراژها را دارد، همان روزنامه‌یی که در روزهای نهضت علیه سفاک، بی‌چاپخانه و بی‌هیات تحریریه، خبرها را در چشم برهم زدنی، به سرعت برق و باد، پخش می‌کرد و چریک‌وار، پیاپی ضربه بر تیره پشت رژیم می‌کوفت.

با واژه، با کلام، با نوشتار، بی - حرمت نمی‌توان بود. حرمت را، حرمت را، حرمت را... در برابر واژه، حرمت را نصب عین سازید.

آنکه حجت دارد، از آزادی بیان باکی ندارد - امام خمینی

سخنی با طرافیان امام



مسعود بهنود

می‌گویند پیرامون رهبر بزرگ انقلاب، امام خمینی، دو حلقه است، به عنوان مشاوران و پیرامونیان امام. نخست «حلقه پاریس»: بنی‌صدر، قطب‌زاده و دکتر یزدی.

دیگر «حلقه تهران» آیات: دکتر بهشتی، خلخالی، ربانی‌نژاد، هاشمی رفسنجانی و...

به پیروی از امام که آزادی را و آزادی بیان را به ما ارمغان دادند. و با تاکید بر بزرگی رهبری انقلاب، که تاریخ گواه آنست و ماهیت انقلاب ما، که اسلامی است. سخنی دارم با «حلقه پاریس» و «حلقه تهران».

با: حلقه پاریس

در نیمه راه انقلابیم، گام نخست که ایران کردن نظام استبدادی و مظاهر آن بود، می‌رود تا پایان پذیرد. گام دیگر ساختن جامعه‌ی آزاد، مستقل و نیرومند است که در آن عدالت جاری باشد.

در این گام دوم. با حفظ «وحدت کلمه»، با ادامه دادن به پیروی از رهبری، باید از جان مایه گذاشت و در کار ساختن بود. «مبارزه منفی» که باره‌ی از روشنفکران و خرده‌گیران حرفه‌ی، آنها که «به به» گدایی می‌کنند و شجاعتی موهوم را به خود نسبت می‌دهند، در پیش گرفته‌اند، حرکتی ضد انقلابی است. سکوت و سکون ما فرمان مرگ انقلاب ما و بازگشت طاغوتیان - اگر نه پیشینیان همپالکی‌هایشان را می‌دهد - بر ما مباد!

آری... انتقاد، رسالت ماست برای نمودن راه از چاه و دین‌ماست به توده‌های ستمدیده‌ی که رهایی خود را در این انقلاب دیده‌اند و جان و دل به آن سپرده‌اند. و انجام وظیفه‌ی در برابر رهبر است. رهبری که در این هفته، به دوشانه از بزرگان‌اندیشی و آزاده‌پروری‌اش برخورداریم: نخست اذن آن که نخست‌وزیر منتخب، از کمیته‌های امام خرده‌گیرد و از تندروها و افراط‌گرایی‌ها نکوهش کند، دیگر سفر امام به قم، که نشانه روشنی است برای دور کردن عواملی از دور دولت که می‌توانند، از شتاب انقلابی دولت موقت بکاهند.

این هردو، نه کاریست خرد. تنها از رهبری کار اندیش و آگاه و دردشناس برمی‌آید، نه اینکه از جلا و شفافیت رهبری نمی‌کاهد بل بدان قدر می‌بخشد و معیاری از آزاداندیشی و گذشت انقلابی به دست می‌دهد، که سرمشق ما می‌تواند بود. امام در قم تاکید دادند: «آن که حجت دارد، از آزادی بیان نمی‌هراسد» و این همان است که از رهبر بزرگ چنین نهضتی چشم انتظار بودیم. ما آزادی خود را باز یافته‌ایم، که نه فقط خوف‌انگیز نیست، بل راه بر تفرقه - اندازان می‌بندد.

نمایش یک فیلم در تلویزیون - با نام دروازه‌های تمدن بزرگ -، سخنرانی آقای بنی‌صدر درباره فقر تغذیه در ایران و... نشانگر آنست که سالها دوری از ایران و آشنائی با مسایل این جامعه از طریق نوشته‌ها و تجربیات دیگران، امکان ارزیابی دقیق، بررسی بی‌غلط و نگرش عمقی مسایل این جامعه را، از میان برده است.

درد بزرگ جامعه امروز ایران، نه در خانه‌های کوچک، گودهای جنوب‌شهر، اتاقهایی که در آن چندین نفر سکنی دارند، بل در موارد دیگری است که خطر آن بیشتر، درد آن جانگزا تر و آثار اجتماعی آن هراسناک‌تر است.

ایران ما، در این سالها - و به ویژه در سالهای بالارفتن قیمت نفت و فراوانی

دلارهای نفتی در تبدیل شدن به جامعه‌ی مصرفی، در مادی‌گرایی، در تروتهای صوری، در رفاه کاذب و مخدر. در پرتقال‌لبانی، در پنیر بلغاری، در گندم امریکائی، در برنج پاکستانی، در پیکان انگلیسی، در یخچالها، تلویزیونها، در فرهنگ بسته‌بندی شده غربی، در نوجوانان موتورسیکلت‌سواری که همه‌ی فکر و ذکرشان دانستن زندگی خصوصی هنرپیشگان سینماست، در کوجاک، در مردش می‌لایون‌دلاری، در قهرمان‌پروری‌ها، در... بود.

رژیم طاغوتی، تمام کوشش خود را در جهت نگهداشتن ایران در حالت یک جامعه مصرفی بی‌هویت و در فقر کامل فرهنگی، بدون آزادیهای بدیهی انسانی به کار گرفت. تصویر جامعه امروز ایران را، گنجش مردمی، بندهایش را گسست، اسراف و زیاده‌روی در مصرف، پولدوستی و... واقعی می‌کند، نه اصرار در فقیر نشان دادن آن یا ثابت کردن فقر تغذیه افراد جامعه.

مساله در آنجاست که جامعه پروار بندی می‌شد تا هر چه بیشتر مصرف کند، کشاورزی ویران می‌شد تا هر چه بیشتر پول نفت به مصرف خرید مواد غذایی برسد - البته آنچه از هزینه تسلیحات می‌ماند - مساله تهران بزرگ، در جنوب شهر آن نیست. خانه‌های کوچک و مردمانی فقیر، تنها از آن ایران نیست. در نیویورک و واشنگتن و لندن و پاریس و رم... هم نظیر

- دلنگرانی روشن اندیشان، از اطرافیان امام است.
- نام رهبر انقلاب عزیز تر و بزرگتر از آنست که بگذاریم، کسی پشت آن پنهان شود.

که در یخچال گوشه اتاق مواد غذایی کم نیست. پدر سه سال مریض وزمین گیراست، اما در بقل مادر طفل ۴ ماهه دیده می‌شود، در حیاطو در کوچه کثیف دهها طفل درهم می‌لوندند، بیش از آن که نشان از بی‌عدالتی اجتماعی باشد، یادگار دوران اختناق و «استثمار فرهنگی» است.

درآمد ایران از راه نفت، که همی آن در راه ایجاد تورم مصنوعی و بالابردن قدرت خرید کاذب همگانی و مصرف دیوانه‌وار و ریختن به جیب این یا آن شرکت بدکار بین‌المللی مصرف می‌شد، بیشتر از آن بود که تنها خاندان سفاک آنرا، سرراه‌بلزدند، پرداخت به مردم و دریافت دوباره از آنان به صورت اقساط ماهیانه، به حیل و ترفندهای گونه‌گون، دزدی مدرن بود. کافی است به لیست شرکتها و کارخانه‌های خاندان کذا نگاه کنید، تا حقیقت این جامعه مصرفی آشکار شود.

**

بیم‌آن‌داریم، که پیرامونان تکنوکرات امام - حلقه پاریس - با تخصص‌های بی‌تردید، بانیتی پاک، گرفتار معیارهای جهانی «مبارزه با فقر» «گرستگی» ... شوند و در نظر نگیرند که تنها با بالابردن سطح فرهنگ همگانی جامعه می‌توان «انقلاب» را پایداری بخشید، با آزادی و امکان برقراری تبادله‌اندیشه و نظر.

فقر و بی‌عدالتی اقتصادی را - به فرموده امام - با در اختیار گرفتن ثروتهای افسانه‌یی و سرقت‌شده خاندان آن سفاک، نیز می‌توان جبران کرد.

باید دید درخانه‌هایی که ساخته‌می‌شود، چه انسانهایی زندگی می‌کنند، چه می‌آموزند، در ذهنشان چه می‌گذرد، چقدر از عمر را به مطالعه و نماز و تفکر سالس می‌گذرانند.

با: حلقه‌ی «تهران»

سخن سراسر کلایه و از سر درد رئیس دولت موقت، انقلابی یا کدامن‌معتدلی که زندگیش سراسر مشحون از مبارزه است، نشانه اشکاری از تفکر انقلابی، رهبر

تلویزیون رنگی و مصرف سریع واردات فیلمهای تبلیغاتی و مخدر غرب، جوانان ما را از کتاب روگردان کرد و تیل و پول دوست و مصرف‌کننده و بنده رفاه‌بار آورد.

از آن روز که مصدق کبیر، مصائب فقیران ایرانی را در دادگاه لاهه مطرح کرد و ایران آزمایشگاه فقر جهان بود، دیری گذشته است. امروز دیوارخانه‌های غم‌زده کاهگلی جنوب را ورقه‌های مسی غذای ارسالی برای کارشناسان نظامی امریکائی می‌پوشاند. و صیادان ماهی و صدف جنوب در شرکت‌های عظیم غربی به کار مشغولند و پول خوبی می‌گیرند تا با آن يك اتومبیل موتاژ شده بخرند و مواد غذایی فرنگی مصرف کنند.

بجای نشان‌دادن مظاهر فقر در جنوب شهر تهران، که ناشی از فقر فرهنگی، نه فقر اقتصادی است، باید مساله را در آپارتمانهای رفیع دوروبرشهر جستجو کرد، خبرنگاران خارجی نیز دیری است بجای نشان‌دادن زاغه‌ها، برجهای ۴۵ طبقه راعکس برمی‌دارند، یا ایرانیانی که چون اعراب در خیابانهای لندن سرگرم خریدند!

آدمهایی که از صبح گرفتار راه - بندانهای طولانی‌اند و در پیچ‌وخم ادارات اسیر، تصویر اصلی انسان ستمدیده و استثمار شده ایرانی را به رخ می‌کشند. هر آنچه آقای بنی‌صدر - که در دانش و معلوماتش تردیدی نیست - بکشوند تا نشان بدهند که کودکان ایرانی دچار کمبود مواد غذایی هستند، یخچالهای پر - که در شهرهای دورافتاده دیده‌ام - و مصرف کاغذهای کودک انگلیسی به جای قنداق کمر درروستایی نزدیک دزفول دیده‌ام، و مقدار مواد غذایی که دور ریخته می‌شود، و کارگر نقاش که روزی ۴۰۰۰ ریال در برابر کمترین تخصصی مزد می‌گیرد و... استدلالها را رنگ می‌کند.

نه اینکه فقر در ایران نیست، هست. امام‌ساله اصلی که باید به درمان آن کوشید، این نیست.

جنوب شهر تهران آنجا که دراتاقی سه درجه‌ای، پنج نفر در هم می‌لوندند، درحالی

آنها را می‌توان یافت که شاید درخانه‌هایشان آب‌ورقو یخچال و تلویزیون پیدا نشود و در جلو خانه‌شان يك پیکان.

به خیابانهای پر از اتومبیل نگاه کنید، بقالی‌های پراز اجناس فرنگی جوادیه را ببینید، بدهکاری مردم طیفه‌پائین را به شرکت‌های تعاونی برسر خرید میل و فرش و لباس در نظر بگیرید به آمار دیدارهای گروهی - تورهای مسافرتی - نظری بیندازید، بیشتر کارمندان، کسبه، کسارگران و ساکنان جنوب شهر را در آنها می‌بینید که با استفاده از باجهای حکومت راهی دیدار ینگه دنیا و فرنگ و خرید سوغاتی می‌شوند. به‌خانه‌های روستایی بروید و ببینید که از محل وامهای بانک کشاورزی و بساتسبالاتی که برای همین منظور در نظر گرفته شده، چقدر وسایل غیرلازم و تجملی خریده‌اند، تب‌مصرف و رفاه‌تقلبی این ملت را می - کشت، نه نبود امکانات تغذیه.

برداشت‌های از راه دور، ناشی از سالها دوری از وطن، آدمی را غیر واقعی و «علم‌زده» می‌کند. بادید «جهان‌سومی» و مخصوص امریکای لاتین به ایران امروز که آزمایشگاه «استعمار امریکائی» بوده‌است، نگرستن، ممکن است ما را از دستیابی به نتیجه‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های درست باز دارد.

خیل کشاورزانی که روستا را با همه‌ی صفایش، با مسجد محقرش، با پیشنهاد مهریان و آشنایش رها کردند، تا در شهرهای بزرگ و دودزده کارهای ساختمانی کنند و پولی بیندوزند و نیستون بکشند، به لاله‌زار بروند، فیلم فردین ببینند، رادیو ترازبستوری بخرند و پول.. و پول. پول ما را به اینجا کشانده که دهان‌گشاده امریکائی و آلمانی و انگلیسی و... بمانیم که پایان یافتن جنگ ویتنام بازار خوب هندوچین را از دست آنان ربود. بازار ایران بهتر بود.

تحصیلات بسته‌بندی شده غرب‌زده و بدون ایجاد تعمق و اندیشه عملی درآدمها، برای گرفتن جواز به‌دست‌آوردن پول، گسترش سرسام‌آور و جنون‌آسای شبکه

انقلاب بود.

این که نخست‌وزیر منتخب امام، لب به شکایت از کمیته‌های امام بکشاید، از تندروها کلایه کند، تندتر برود و تهدید به کناره‌گیری کند، مختصران که، از مبارزان انقلاب که نام سربازان امام را بر خود دارند، شکوه کند. بیشتر از آن که یک سخنرانی ساده و معمولی رئیس دولتی باشد، نشان از آن دارد که رهبری انقلاب چه باگذشت است، چه صبور، چه پذیرا.

این، با معیارهای دوران طاغوتی نمی‌خواند، ما را عادت داده‌اند که نباید به هر آنچه از پرتو رهبر، نیرو می‌گیرد، کزندی وارد آید. ما عادت کرده‌ایم که هر شکوه را بدگویی ببنداریم و موجب کاستن از قدر فرمانده. حال آن که بزرگی انقلاب ما، بهمین هاست. نخست‌وزیر منتخب فاش می‌گوید که دولت را از اطرافیان امام رنجشی در دل است، و امام اذن ان می‌دهند که بگوید. اینست رفتار شایسته بزرگان بایسته مردی که بزرگی در بند کلمات نمی‌افتد. مردی که مدح و ثنا از خویشان را، نه اجازه نمی‌دهد، بل نکوهش می‌کند. به قم می‌رود تا آنچنان که شایسته بزرگان است، تنها دلمشغول کارهای بزرگ شود. آمد تا بزشکی باشد، در تاریخ ماندنی. و چون تنها شکست، خانه را به‌خانه‌نشینان وانهاد و چون فرشته‌یی، آمده از دور، که رهایی ۴۰ میلیون امت را در رسالت خود دیده، می‌رود تا در خانه سنتی خود، در کنار حوزه علمیه قم، به‌نظاره رهروان و پاسداری دستاوردهای انقلاب، بنشیند:

کارها را، به‌دولتمردان و مردان پاک وامی‌نهد. رای خود را می‌گوید، راه توأب را می‌نماید و در صف قدسیان می‌ایستد. هنگام ترک تهران، که ورود امام، بدانجا بیرون‌زدن دیو را معنی می‌داد. در پیامی به‌ملت، از سر قدرتی که ناشی از قدرت توده‌هاست، ناشی از نیروی لایزال ملت ایران، راه را می‌نماید، کاستی‌ها را برمی‌شمارد. برای دولت، از ملت، مهلتی طلب می‌کند و...

اینک تاریخ ایران، ادامه راه تمام قهرمانان نامی خود را، آن قهرمانان افسانه‌یی باستان، تابزرگان این قرن امیرکبیر، مصدق، مدرس و... در کلام خمینی جستجو می‌کند. ایران ما، راههای نرفته می‌رود.

دیگر نه لقمه‌یی‌ست، چرب و شیرین، در کام جهانخواران، نه بازیچه است، نه استثمار شدنی است، نه به‌دریوزه بر در ارباب بی‌مروت دنیا ایستاده. بزرگ است و عظمت

دیرین را باز می‌یابد.

این انقلاب و رهبر آن، برای ما عزیزتر از آن است که در پیله سکوت فرو رویم و نکوئیم که از پیرامونیان امام می‌هراسیم.

روشن‌اندیشان، از آن بیمناک‌اند که پیرامونیان به‌ظاهر مشار و مشیر، کمیته‌نشینان - که حقی نیز برگردن انقلاب ایران دارند، اما نه آنقدر که بگذاریم خطاهای احتمالی‌شان به‌جنش متعالی مردم ایران‌خدشه وارد آورد. آنها که در ماههای پایانی رژیم منحنط مطرود، با نثار مال خود و به‌جان خریدن خطرها، نهضت را یاری کردند، باید بدانند نام امام بزرگتر، عزیزتر و درخشانتر از آن است که بگذاریم با تندرویهای خود، تنگ‌نظریهای غیرانقلابی، در پرتو آن نهان شوند و از انتقادها مصون بمانند.

انقلاب این اجازه را به‌ما داده است تا دلنگرانیهامان را بازگوئیم، و دلنگرانی ما امروز همان است که امام را واداشت تا به‌قم روند، تا پیرامونیانشان، رفتار دولت انقلابی را مشکل نکنند.

تنگ‌نظری، ناشکیبائی، بزرگ‌انگاری خود، سرکوبی اندیشه‌های سازنده با تهمت‌های ضدانقلابی، طرد عناصر مفید که همداستان آنان نیستند، در نظر نگرفتن واقعیات جهان امروز، از نام امام سپری‌ساختن برای ارضای خودخواهی‌های خود و... همه آن افعال ضدانقلابی است که بیم «اختناق و تفتیشی عقاید» را در دلها می‌اندازد.

امام، با رفتن به‌قم، حلقه‌یی را از دور دولت گشوده‌اند و کسانی را از سر راه دولت دور کرده‌اند، که وجودشان، با همه‌ی حقی که گفتیم برگردن انقلاب ما دارند، این دلنگرانیها را پدید می‌آورد.

اذن آن که نخست‌وزیر، رازهای سر به‌مهر بکشاید و حرفهای نگفته بگوید، و سفر امام به‌قم، هشدار است برای همه‌ی آنان که چنین نمی‌اندیشند و نویدی جانبخش است برای همه‌ی آنها که بی‌تردید در عظمت رهبری و ماهیت انقلاب ما، آزادی را طلب می‌کنند، تا چاله‌ها و چاه‌ها را بنمایانند و انقلاب بزرگ مردمی ما را که از سوی جهانخواران زخم‌خورده آسیب‌پذیر است، با هشدارهای بموقع خود بنمایانند.

این رسالت و وظیفه همه‌ی روشن‌اندیشان است و دین آنها به‌توده‌یی که با نثار جان خود این جنبش را به بر نشاند، این وظیفه، را انجام می‌دهیم.

سیر و س علی نژاد

از تاریخ برانداختن رژیم پیشین، هنوز ماهی نگذشته است که اتحاد نیروهای چپ و راست شکاف برداشته است. آنها در قالبهای مذهبی و غیرمذهبی ظاهر می‌شوند و تلاشی برای حفظ یگانگی صورت نمی‌گیرد. سهل است گاه کوششهایی نیز در جهت صف‌آرایی هرچه بیشتر به‌چشم می‌خورد. می‌توان گفت تقسیم‌بندی نیروها، هرروز آشکارتر می‌شود و صف‌آرایی هرروز شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد.

اوضاع کشور، با گذشته فرق چندانی نکرده است. در ارتش، به‌رغم بازنشسته گردنهای وسیع، سعی می‌شود تا قالب اساسی در هم نریزد و به‌صورت گذشته حفظ شود. هرچند بسیاری از افسران جزء و درجه‌داران و سربازان بر سر کارها حاضر نمی‌شوند، اما اندک‌اندک آرامش باز خواهد گشت و وضع عادی خواهد شد و نظامیان، چون مهره‌های شطرنج، گوش به‌فرمان فرماندهان خواهند ماند. فرماندهانی که در صداقت انقلابی‌شان تردید هست.

نهادهای اقتصادی، اگر چه شیرازه گسیخته‌ای دارند، اما سعی در جمع کردن دست‌وپای خود و آغاز حرکت دیگر می‌کنند. به‌اصطلاح کارها دارد روبراه می‌شود. آب از جوی رفته به‌جوی باز می‌آید.

نهادهای سیاسی مهمی که در میان توده‌های مردم، صاحب نفوذ باشد، و از منافع آنان دفاع کند، پا نگرفته است. اجزایی از این گوشه و آن گوشه سر برمی‌آورند، اما چندان جدی گرفته نمی‌شوند. این احزاب را البته دولت به راه نمی‌اندازد ولی بنیانگذارانشان پایگاه اجتماعی درخور توجوی ندارند.

رسانه‌های همگانی از نوعی سانسورد اختناق مستقیم و نامستقیم رنج می‌برند و فرصت افشاکری و هدایت توده‌ها را به اندازه‌ای که ضرورت انقلاب، ایجاب می‌کند، نمی‌یابند. این وضع در رادیو تلویزیون چندان ناراضی‌بار آورده است که سرپرست آن یا اطرافیانش بین مردم راه می‌افتند و ومانند دوره‌های رژیم پیشین به‌تنبیه طومار و

دیکتاتوری احتمالی نظامی بندهیم

جمع آوری امضاء می‌پردازند.

از سوی دیگر مسائل حادی در برابر دولت پدید آمده است. مساله کردستان را نمی‌توان جدی نگرفت. خلق کرد می‌خواهند از مواهب انقلاب آنقدر بهره‌مند شوند که آرزوی دیرینه خود را جامه عمل بپوشانند، این حق طبیعی آنها است که سرنوشت خویش را خود تعیین کنند، این حق طبیعی آنهاست که بخواهند از منابع اقتصادی خود بهره‌مند شوند. چگونه می‌توان در یک شرایط انقلابی، با خواسته‌های خلقی مخالفت کرد.

دولت در این زمینه تاکنون نمی‌نشان داده است، اما در زمینه‌های دیگر نه. دولت عملاً مقابل سازمان چریکهای فدائی خلق ایستاده است. اگر چه ظاهراً این رویارویی آشکار نیست، اما برهم‌زدن نمایشگاههای عکس شهدای فدائی خلق در نقاط مختلفار جمله در لنگرود و حمایت نکردن دولت از آنها نشانه این امر است. در حالی که می‌دانیم سازمان چریکهای فدائی خلق در بین مردم از نفوذی چند ساله برخوردار است. هر چه حزب توده، زمینه‌های نامساعدی در بین توده‌های مردم دارد، سازمان چریکها از زمینه‌های مساعد، بویژه در بین جوانان که در طول تاریخ همواره آغازگر تحول بوده‌اند، برخوردار است. و نمی‌توان آن را دست کم گرفت، و همان اشتباهی را مرتکب شد که دولت شاهنشاهی مرتکب می‌شد.

در یک برداشت کلی، در شرایط کنونی ایران، حفظ وحدت در آزادی همه گروهها و سازمانهای اجتماعی نهفته است اما دولت، حفظ وحدت را در این آزادی نمی‌بیند و همین امر سبب می‌شود که قدرت دولت مرکزی شکننده باشد.

کمیته‌های انقلاب در همه شهرها تشکیل شده است، اما همه این کمیته‌ها منتخب مردم، یا برخاسته از درون همه گروهها نیستند. مردم بسیاری از شهرها، آشکارا از اعضای کمیته‌های انقلاب شکوه دارند. آنها می‌گویند و می‌بینند که فرصت‌طلبان، دور را از دست نیروهای اصیل، گرفته‌اند. بیشتر اعضای این کمیته‌ها منتخب

یک نفر، صاحب نفوذ یا فرصت‌طلب هستند. از این جهت آنها از اصالت کافی برخوردار نیستند و توده‌ها از آنها، پشتیبانی کافی نمی‌کنند. این کمیته‌ها شکننده است، و تاکنون بارها دیده شده است که اعضای آن دست از کار کشیده‌اند، یا که فعالیت چندانی ندارند. و سر در انزوای خویش نهاده‌اند. چنین کمیته‌هایی قادر نخواهند بود، در یک وضع بحرانی شهر را از کردار خادنه‌بره‌اند. حال آنکه کمیته‌های انقلاب باید از دل مردم برمی‌خاست و از نیروهای اصیل ترکیب می‌شد تا در موافق بحرانی، بتواند دست به عمل بزند. از اصالت نداشتن بسیاری از کمیته‌ها همین بس که دولت انقلابی از آنها شکوه دارد. از کمیته‌های انقلاب دولت انقلابی ناراضی است!

در تهران شورای انقلاب هنوز به مردم معرفی نشده است. ولی پیداست که ترکیب آن، همه گروههای اجتماعی را نمی‌پوشاند و به‌هنگام نخواهد توانست از عهده کارزار برآید.

دولت در مجموع وضع رضایت‌بخشی ندارد. دولت صاحب اقتداری نیست، دولتی نیست که خود راه خود را برگزیند و شاید اختیاراتش از دولتهای پیشین چندان بیشتر نباشد.

همه و همه اینها جامعه ایرانی را شکننده می‌سازد. به‌گونه‌ای که نخواهد توانست در برابر یک پینوشه احتمالی سربلند کند. یک ضیاءالرحمان احتمالی را از جای بکند، به‌یک سوارتو احتمالی امکان عمل ندهد، و این نگران‌کننده است. زیرا امکان می‌دهد امپریالیسم برای حفظ منافع خود، به یک راه‌حل نظامی دست یازد. البته نه اکنون، هرگاه که فرصت را مناسب یافت. هرگاه که فرصت مناسبی بدست آورد.

برای آنکه چنین املاتی از امپریالیسم گرفته شود ضروری است دولت انقلابی به اقداماتی دست بزند:

شورای انقلاب را براساس حفظ وحدت از طریق آزادی همه گروهها بنیاد نهد، و کمیته‌های انقلاب را بازسازی کند. دولت

در نظر دارد کمیته‌های انقلاب را تعطیل کند، و این درست نیست. این کمیته‌ها می‌توانند بازوی دولت در پهنه سرزمین وسیع ایران باشند، بشرط آنکه حمایت توده‌ها پشت سرشان باشد. براساس انتخاب تشکیل شوند و برگزیده مردم باشند. در کمیته‌های انقلاب نباید برای فرصت‌طلبان و قالتاق‌ها جایی در نظر گرفت. کمیته‌های انقلاب از نیروهای اصیل انقلابی و از افراد مورد اعتماد مردم تشکیل می‌شود. در این صورت این کمیته هرچند گاه که ضروری باشد می‌توانند باقی بمانند و اعمال آنها نه‌خلاف اعمال دولت بدل کمک‌کننده به آن خواهد بود.

نیز دولت باید راه خودمختاری کردها را به‌گونه‌ای که به یکپارچگی ایران لطمه نزند، هموار کند. بدینسان آنها پشتیبان دولت انقلابی خواهند بود و رویاروی آن نخواهند ایستاد.

اما اصل کار، در آزاد گذاشتن همه گروههای اجتماعی و پذیرفتن حفظ وحدت از طریق آزادی همه گروهها است. پذیرفتن چنین رابطه‌ای، سبب خواهد شد تا ایرانیان، جامعه‌ای آزاد داشته باشند، چیزی که سالها بل قرن‌ها در پی آن بوده‌اند. نیز سبب خواهد شد، که همه گروههای اجتماعی از دولت ملی حمایت کنند و پشتیبانی آنها، از شکنندگی آن جلوگیری خواهد کرد. وقتی همگان احساس کنند که جامعه‌ای آزاد دارند، جامعه شکست‌ناپذیری متولد خواهد شد. از تشکیل چنین جامعه‌ای استقبال کنیم. بدیهی است که در این راه باید آزادی گروههای اجتماعی ناوابسته (به‌شرق و به‌غرب) را در نظر داشت. تضمین آزادیهای نهادهای اجتماعی از جمله مطبوعات، بدون هیچ نوع تعصب و قشریگری چنان وضعی خواهد ساخت که پینوشه‌ها و ضیاءالرحمان‌ها و... امکان عمل نیابند و اگر دست به‌عمل بزنند گور خود را کنده‌اند.

انقلاب اقتصادی در پی انقلاب سیاسی

عبدالله والا

«وحدت کلمه» در بین يك ملت ارتباطی به مذهب و کیش، لهجه و زبان ندارد. به همین دلیل در کشورهایی که زبان مختلف دارند، چون سوئیسی می‌توانند زیر يك پرچم و با ایده‌ای مشترک به حیات سیاسی خود ادامه داده و از مواهب خدادادی برخوردار شوند و در حکم واحد، نسبت به مسائل و مشکلات مملکتی ابراز نظر نمایند. آنچه در حقیقت افراد مختلف را به زیر يك درفش می‌کشانند «وحدت کلمه» و ایمان و اعتقاد به رهبران سیاسی و اجتماعی است.

در ایران، وحدت کلمه در شاهنشاهی خلاصه می‌شد، مع الاسف شاهان فاسد، این سنت را ملوک‌گردند و آخرین شاه به جای آنکه خلقهای ایران را با رهبری صحیح به تعالی و ترقی رهنمون شود، با خود خواهی، غرور، طمع، آزمندی غیر قابل تحمل و رشاء و ارتشاء و دلخوشی‌های غیر معقول چون خرید اسباب بازی‌های گران-قیمت جنگی، لطمه‌ای شدید به احساسات ملی ایرانیان وارد کرد.

در زبان پارسی، شاه تنها به معنای شهریار، سلطان و صاحب تاج و تخت و کسی که بر کشور پادشاهی کند نیست بلکه معنای: برتر، بهتر، بزرگی و خوبی را نیز شامل می‌شود. ایرانیان به هرچه که مقامی والا و مرتبه‌ای شامخ داشت شاه را به آن کلمه می‌افزودند مثل شاه‌بیت شام-راه، شاهکار، شاهپر و شاهرگ و شاهمیوه

تاسف در این است که بساط ظلم و ستم را فرماندهان جبار و شاهان ستم پیشه آن چنان گسترده کردند که امروز کلمه «شاه» می‌رود از زبان پارسی که مظهر شاهنشاهی جهان بوده است برچیده شود. مردم، از دوران قدیم، شخصی را که دارای نبوغ رهبری بود، به شاهی بر می-گزیدند و او را به سرپرستی خویش می-گماشتند.

در قانون اساسی در اصل سی و پنجم نیز این معنا با این جمله به کار برده شده است: سلطنت ودیعه‌ایست که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه تفویض

شده»

بنابر این صاحب حق ملت است و اوست که شخصی را در مقام شاه می‌نشانند و دستوراتش را گردن می‌نهد، اگر رفتار، کردار، پندار چنین فردی در جهت تقویت معنویت و مصالح ملک و ملت استقرار یابد، خوشبختی و رفاه و سعادت به دنبال دارد، اگر جز این بیاندیشد و جز این بکند بر سرش همان می‌آید که دیدیم. محمدرضا پهلوی چگونه مقام شاهی را از دست داد و ملت او را طرد کرد و نامش را به ننگ کشاند، و مرگش را خواستار شد. از طرف دیگر وظیفه بالاتر و خطیری که برعهده شاه محول می‌شد، مراقبت از دین و آئین ملت بود که پایه‌های مستحکمی برای بقاء کشور است.

پادشاهی که نخواهد یا نتواند نظر علمای دین و آیات عظام را رعایت کند، دیگر نباید در این توقع باشد که از طرف رهبران مذهبی سکوت ببیند و تمکین. رهبری دین، در کشور مسلمان شیعه جعفری در حدی است که بالاتر و والاتر از مقام سلطنت است، زیرا ارتباط روحانیت با معنویت است و رابطه شاه با مادیات دنیوی و شاهانی که در گذشته نامی نیک از خود بجا گذاشته‌اند از دل و جان در اطاعت دستورات رهبران مذهبی خلوصیت نشان دادند و نظرات آیات عظام را مرعی داشتند.

اینک، وحدت کلمه‌ای که به وجود آمده، در این نکته استقرار یافته است که در بین شاه و رهبران دینی ملت ایران رهبران دینی را در درجه اول اهمیت قرار داده‌اند و الحق هوشیاری و فراست خود را به جهانیان اعلام کردند که دین بالاتر از سلطنت است و پایه‌های سلطنت وقتی دوام و قوام می‌یابد که دین از آن حمایت کند و رهبران دینی سلطنت را تایید کنند.

همانطور که حضرت آیت‌الله العظمی خمینی در گذشته عنوان مطلب کرده‌اند، بارها شاه سابق را به رعایت عدل و انصاف رهبری کرده‌اند و همواره در اعلام نظرات کتبی و شفاهی خود، محمدرضا پهلوی را به اجتناب و دوری از ظلم و ستم و جور و فساد

ترغیب نمودند، ولی چه سود «گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله است - آنچه البته به جانی نرسد فریاد است.» چنین هم شد، پیغام و نامه و اعتراض و شکایت سوزی نبخشید ناله بجائی نرسید، گوش ناشنوا حتی فریاد ملت را هم نشنید و سرکشی و تعدی کرد، باطل را بر حق، فساد و تباهی را بر صواب و صلاح برگزید. ملت دست رد بر سینه او زد و از کشور بیرونش کرد. اینک رهبری ملت از نظر معنوی و

دیگر مسائل در ید و اختیار مردی صالح و حق‌شناس قرار دارد و ملت نظر و رای او را در نهایت میل و رغبت تمکین می‌کند و او را حقیقتاً نایب امام و از هر جهت منزه و متقی می‌شناسد. به خوبی می‌داند که این مرد به دنبال مال و مکنت نیست و با لقمه‌ای نان سدجوع می‌کند، و عبادت و ریاضت خود را از دست نمی‌دهد، و ترک اولی نکرده و نخواهد کرد. کما اینکه مفسر خبرگزاری فرانسه درباره این آزاده مرد چنین نوشت: او مردی است که فقط به فکر عظمت اسلام، استقرار عدل، نظام بی‌طبقه اجتماعی است و به هیچ وجه در پی کسب مقام و منزلت نیست، از مادیات شدیداً گریزان است و منزلت در درگاه الهی را به همه چیز ترجیح می‌دهد.

بنابراین «وحدت کلمه» در بین جامعه ایرانی به وجود آمده است و این موهبت در گذشته در جهت عکس قرار داشت و مرد شاه و دولت شاه را از خود نمی‌دانستند. چون به رای‌العین می‌دیدند که اکثر اقدامات در جهت مخالف مصلحت ملت و درحقیقت نوعی خودکامگی یا خودکامگی مطلق بود. به همین جهت همه اقدامات و نظرات اصلاحی نتیجه‌ای معکوس می‌داد. زیرا از طرف ملت مقاومت منفی می‌شد و تمکین نمی‌کرد، چون ایمان و اعتقاد نداشت.

حال می‌بینیم که با يك دستور، مغازه‌ها باز می‌شود، بازار راه می‌افتد، چرخ کارخانجات به گردش درمی‌آید، چرخهای اقتصادی به حرکت درمی‌آید، مردم حکومت را از خود می‌دانند.

نظم و نسق برقرار می‌شود و می‌رود که در حقیقت و واقع «وحدت کلمه» مذهباً واقعی «وحدت ملی» را به دست آورد و این

مصر در پی جانشینی ایران در منطقه

عربستان، تشنج در منطقه افزایش یافت. در ریاض يك مقام سعودی اعلام کرد که دیدار «عرفات» از تهران يك علامت به واشینگتن بود که ایالات متحد بی‌درنگ باید سازمان آزادی‌بخش فلسطین را بشناسد، این شایعات وجود داشته است که رژیم «خمینی» ممکن است در آینده جریان مداوم نفت به غرب را موکول به شناسایی فلسطینی‌ها از سوی امریکا سازد. مقامات سازمان آزادی‌بخش فلسطین، يك قدم فزاینده رفتند و اعلام کردند که قیمت نفت ایران باید براساس بازگشت بیت‌المقدس به حاکمیت عرب تنظیم شود. مطبوعات مصر، درباره‌ی بازدید «عرفات» از تهران، هیچ چیز چاپ نکردند. سادات احساس می‌کنند که روابط «خمینی» - «عرفات» تنها می‌تواند به افزایش احساس بیگانگی مصر از برادران مسلمان خدمت کند. سادات همچنین عقیده دارد که تغییرات وضع در ایران ممکن است «کارت» را متقاعد سازد که باید به اسرائیلیها فشار کافی وارد کند تا آنها را وادارند امتیازهای بیشتری بدهند. با کمک فراوان ایالات متحد که میزان آن براساس پاره‌ی از برآوردها دست کم هشت میلیارد دلار است، «سادات» میل دارد که مصر نقش ژاندارم غرب در خاورمیانه را به عهده بگیرد و در شبکه‌ی قدرت خلیج فارس، به‌نحو مؤثر جانشین شاه ایران بشود. «سادات» که مطابق معمول خوشبین است، هفته‌ی گذشته اعلام کرد که قصد دارد در يك دو هفته آینده به ایالات متحد پرواز کند تا کارپیش‌نویس پیمان را يك سره کند.

از تأیید

و زیربنای اقتصاد ملت تحکیم گردد، کشور ایران به سرعت رو به عمران و آبادانی خواهد گذاشت و رضایت خاطر عمومی که وظیفه اصلی دولت است، تحصیل خواهد شد. در این باره سخن ناتمام است.

دیدار «عرفات» مسائل جدی را درباره‌ی تأثیر ارتباط فلسطینی ایران در مورد سیاست‌های نفتی خاورمیانه مطرح کرده است. رژیم «آیت‌الله خمینی قبلاً اعلام کرده است که ایران، دیگر به اسرائیل نفت نخواهد فروخت اما این رژیم چه کار دیگری انجام خواهد داد؟ سازمان آزادی‌بخش فلسطین چند روز پیش اعلام کرد که نخستین وظیفه‌ی «سفارت» آن در تهران آن خواهد بود که ایران را متقاعد سازد تحریم‌شدیدی علیه اسرائیل به عمل آورد، از جمله این که حکومت همه‌ی شرکت‌های خارجی را که بیت‌المقدس دادوستد می‌کنند در لیست سیاه قرار دهد.

يك تأثیر انقلاب در ایران، آن بوده است که روابط قطعی واشینگتن با عربستان سعودی را در وضعی شبیه به بیگانگی قرار داده است. سعودی‌ها عقیده دارند که، برای حفظ منافع ایالات متحد، به‌نحو قوی عمل کرده‌اند و کوشش کرده‌اند قیمت‌های نفت را پائین نگاه دارند، و پس از بسته شدن میدان‌های نفتی ایران، در ماه‌های اخیر نفت فراوانی استخراج کرده‌اند تا نیازهای امریکا را برآورده سازند. اما سعودی‌ها دارندایمان خود را به توانایی واشینگتن برای نیل به صلح در خاورمیانه که مسأله‌ی فلسطینی‌ها را حل خواهد کرد از دست می‌دهند. مهم‌تر آن که، در پی سرنگون شدن شاه، سعودی‌ها به تعهد ایالات متحد برای حفظ سلطنت‌های مطلقه‌ی منطقه، دیگر اعتماد ندارند و از این‌جا بیش از همیشه درباره‌ی امنیت خود بیم دارند با دریافت گزارش‌های نبردهای جدید مرزی میان یمن جنوبی مارکسیست و یمن شمالی در راس جنوب غربی شبه جزیره‌ی

کند و کارهای لوکس و غیرضروری از قبیل راکتورهای اتمی و یا... را از برنامه جاری خود حذف کند، و درآمد سرشاری که از نفت به دست می‌آید در واقع و حقیقت به مصرف آبادانی و عمران کشور برساند

خود سرمایه‌ای است عظیم زیرا خواست ملت است و بدون شك خداوند نیز رحمت خود را از چنین مردمی که فساد را از بین خود دور می‌کنند، دریغ نخواهد داشت و ملت ایران را مشمول عنایات خاصه قرار خواهد داد.

در این فرصت، این توقع از رهبر ملت وجود دارد: انقلاب را از مرحله «احساس» به مرحله «عمل» درآورند و درد‌های بی‌درمان گذشته را بهبود بخشند. نمونه: گرانی ارزاق عمومی است و عدم تعادل بین درآمد و هزینه طبقات متوسط و پائین کشور، چون حقوق‌بگیران و کارمندان موسسات خصوصی درآمدشان محدود و هزینه زندگی با ندانم کاری و یا تصمیمات غلط مسئولان امر، قوس صعودی می‌یومد و در نتیجه عسرت و مضیقه دیده می‌شد و عدم رضایت در بین کلیه طبقات وجود داشت و به محض اینکه دولت يك تومان بر حقوق و مستمری کارمندان می‌افزود، بهای ارزاق عمومی و مایحتاج مردم با مقیاس بیشتری گران می‌شد و در نتیجه تلاش و کوشش به جایی نمی‌رسید و فاصله بین درآمد و هزینه روز بروز زیادتر می‌گردید و قیمت کالا افزایش می‌یافت، آنهم افزایش غیر-متعادل و نامناسب.

اینک علاوه بر انقلاب سیاسی، انقلاب اقتصادی لازم است آنهم انقلاب عملی و این کاریست درخور حضرت آیت‌الله که با صدور يك فرمان دستور دهند که ضابطه‌ای در مایحتاج عمومی به وجود آید. مایحتاج عمومی در چهار یا پنج قلم خلاصه می‌شود و آن نان، گوشت و سوخت، ربه بار و مسکن است که روی محاسبه‌ای دقیق صاحب نظران می‌تواند تنزل یافته ثابت بماند، و دیگر هیچ کس حق نداشته باشد از آن تخطی کند و مسلماً هم امر امام را با دل و جان اطاعت خواهند کرد و دیگر مایحتاج عمومی نیز به‌مبن نسبت پائین آمده و رفاه همگانی به وجود می‌آید.

مسأله دیگر تعادل واقعی بین درآمد کلی مملکت و هزینه‌های ضروری آن است چنانچه دولت در خرید تسلیحات تجدیدنظر

قصه کودتای ۱۲۹۹

چطور «رضاخان»

را ساختند و به جان

ملت ایران انداختند!



در سوم اسفند ۱۲۹۹، نطفه سلسله پهلوی با يك کودتا بسته شد.

در نیمه آذر ۱۳۰۴ مجلس موسسان با تغییر سه اصل قانون اساسی آن را به دنیا آورد. و در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ با انجام مراسم تاجگذاری، اسم و رسم آن به تثبیت رسید. شاه سابق نوشته است که من بارها به پدر خود اصرار می‌کردم که خاطرات قبل و بعد از سلطنت خود را بنویسد، اما او همیشه متعذر به این نکته می‌شد که ممکن است از لابلای این خاطرات مطالبی درز و تراوش کند که به مصلحت ملت و مملکت نباشد.

اگر این نقل قول، یکی از نوادر وقایع راست و درستی باشد که به قلم پهلوی (پسر) آمده است، این احتمال نزدیک به یقین به نظر می‌رسد که «رضاخان» مراتب وقاحت و گستاخی جان‌شین خود را در قلب حقایق نداشته است، و پیش خود حساب می‌کرده که اگر نمی‌می‌تواند، حتی کمتر از نصف واقعیت را هم بنویسد، باز خواننده، خواه و ناخواه درخواهد یافت که نطفه کودتای ۱۲۹۹ در شرایط طبیعی و متأثر از انگیزه‌های ملی منعقد نشده است و قزاقهایی که سالها زیر دست فرماندهان روسی تربیت شده بودند و بعد ارباب عوض کردند، و چند ماهی در قزوین تحت اوامر افسران انگلیسی تجدید سازمان یافتند و حقوق‌های عقب افتاده‌اشان را گرفتند و نقائص تجویزات و تسلیحاتشان را رفع کردند و حتی فرمانده‌شان، سردار همایون، را برداشتند و به دستور کلنل «اسمیس»، «رضاخان» به فرماندهی کل دیویزیون قزاق رسید، بسائقه غیرت و وطنخواهی و به خاطر ملت، آنطور که بعدها ادعا می‌شد، اقدام به کودتا نکردند. گواينکه خودشان در اول کار، در تهران خواب‌آلود چار می‌زدند که ما را انگلیسها راهی تهران کردند.

در واقع، کودتای ۱۲۹۹ زائیده يك ائتلاف الزامی و اجباری بین دو جناح نظامی و سیاسی انگلیس در ایران بود.

میرینج رضاخان را ژنرال «آیرن ساید» فرمانده کل نیروهای انگلیسی در ایران، در شهر قزوین دیده و شناخته و با او به گفت و شنود نشست و قرار و مدار يك کودتا و يك دیکتاتوری نظامی را گذاشته بود. و بدین منظور نیروی قزاق را که در این هنگام در منطقه قزوین در دست انگلیسها بود، با اسلحه و مهمات کافی در اختیار او نهاد، تا برنامه مورد نظر را به مرحله اجرا بگذارد.

بامشاد

و سید ضیاءالدین طباطبائی را «نورمن» وزیر مختار انگلیس در ایران، پس از اطلاع از این به اصطلاح بند و بست ژنرال آیرون سایید، با عجله علم کرد و پیش‌انداخت تا خود را دست و پا بسته تسلیم نظامی‌ها نکرده باشد و عنان حکومت کودتا را، دست‌کم برای مدت کوتاهی که شده به دست فردی بسپارد که فرمانبردار و سر سپرده سفارت است و طی چند سال از هیچ خوش خدمتی نسبت به انگلیس‌ها دریغ نداشته است.

نقشه‌ای که انگلیس‌ها در ایران تصمیم به پیاده کردن آن گرفته بودند، راستی را بخواهیم بخشی از طرح بزرگی بود که آنها برای همه کشورهای همجوار شوروی، در نظر داشتند.

تلاشهای نخستین انگلستان که در آن روزگار بزرگترین دولت استعماری و یکه‌تاز سیاست جهان بود و بر زمین و زمان فخر می‌فروخت که آفتاب هر گز در سرزمینهای که پرچم انگلیس در آن در اهتزاز است، غروب نمی‌کند، برایین مدار قرار داشت که انقلاب سال ۱۹۱۷ کمونیست‌ها را در روسیه و بعد گسترش آنرا در همه ممالک و مناطقی که مستعمرات رژیم تزاری به حساب می‌آمد، با شکست مواجه سازد و چون در این امر توفیق نیافت، درصدد برآمد که کشور جدیدالولاده شوراه را در حلقه‌ای از رژیم‌های ضد کمونیسم در محاصره قرار بدهد، و بقیه دنیای بعد از جنگ جهانی اول را، از نظر نفوذ و توسعه رژیمی که در بیست و دو میلیون کیلومتر مربع مستقر شده است، در امان نگهدارد. بدین ترتیب این تصادفی نبود که در چین «چیان کای‌چک» در ترکیه آتاتورک، در فنلاند «مان‌هایم»، در لهستان، پیلسودسکی... و بالاخره در ایران رضاخان، میدان برای عرض وجود یافتند که همه باهم در یک خصیصه مشترک بودند: مبارزه با کمونیسم... و پیامدهای همین سیاست بود که در آلمان هیتلر در ایتالیا موسولینی را به قدرت رساند و مثلث توکیو، برلن، رم را برای رویارویی با بلشویزم تشویق و ترغیب کرد.

نیروهای انگلیسی که در سالهای بعد از جنگ جهانی اول، در ظاهر به دستاویز دفاع از تمامیت ارضی ایران و حفظ استقلال آن در برابر خطر کمونیسم... در ایران موضع گرفته بودند، در حقیقت خود احتیاج به حمایت و پشتیبانی قدرت دیگری داشتند و هربار که با مبارزان انقلابی سرخ روبرو

می‌شدند، چنانکه مقابله کیلان ضرب‌المثل شد، آشکارا نشان می‌دادند که تاب مقاومت ندارند و فرار را، هر قدر هم که شرم‌آور باشد، برقرار ترجیح می‌دهند. بدین جهت در اواسط سال ۱۲۹۹، مقارن سال ۱۹۲۰ میلادی که ژنرال آیرن سایید به فرماندهی شش هزار تن سرباز امپراطوری مقیم ایران منصوب شد، قوای انگلیس پشت جبهه جنگ را در منجیل و قزوین و زنجان می‌پائید و در جبهه جنگ در کیلان، این نیروی قزاق بود که تحت فرماندهی افسران روسی - بازماندگان ارتش تزاری - با مبارزان نهضت انقلابی معروف به «جنگل» و سربازان ارتش سرخ مقابله می‌کرد.

ژنرال «آیرن سایید» در حدود شش ماه فرصت داشت که روحیه افراد تحت فرماندهی خود را تقویت کند و جلوی پیشرفت انقلابیون جنگل را با کمک قوای حکومت مرکزی بگیرد و نیروهای بریتانیایی را حتی‌المقدور به سلامت از ایران بدر ببرد.

اما قبل از اینکه ژنرال آیرن سایید، فرصت آن را بیابد که به تقویت روحیه افراد فرسوده و مایوس و از پادآمده خود بپردازد، قزاقها در کیلان به سختی شکست خوردند و عده زیادی کشته شدند و آنها که از این معرکه جان بدر بردند با زحمت و مرارت فراوان، از راه‌های مختلف خود را به قزوین مقر نیروهای ذخیره انگلیس رسانیدند و اردوئی از قزاقها در «آق‌بابا» چهار فرسخی قزوین به وجود آمد که افسران روسی دیگر در آن پا نکرفتند و جملگی از راه بین‌النهرین از ایران خارج شدند و دیویزیون قزاق در بست در دست فرماندهی نیروهای انگلیس در ایران قرار گرفت.

جزئیات آنچه از این به بعد روی می‌دهد، چندان مهم نیست... مهم اینست که ببینیم ژنرال «آیرن سایید» چطور رضاخان را پیدا کرد و با علم کردن او برای یک کودتا زمینه‌ساعدی برای وصول به اهدافی را فراهم آورد که وزارت جنگ امپراطوری از او خواسته بود... و در این مورد گمان نمی‌کنم که هیچ سندی گویاتر از دفتر خاطرات ژنرال «آیرن سایید» باشد که به آقای دکتر جواد شیخ‌الاسلامی بخش‌هایی از آن به فارسی برگردانده شده است. اولین باری که «آیرن سایید» با فرماندهان دیویزیون قزاق، در «آق‌بابا» آشنا می‌شود روز یازده آبان ۱۲۹۹ است و در همان جلسه است که رضاخان، نظرش را می‌



گرفت و در دفتر خاطرات خود درباره او چنین می‌نویسد:

«رضاخان فرمانده» آتریاد تیریز مسلما یکی از بهترین افسران ایرانی است. اسمایس می‌گوید که بین صاحب‌منصبان مقیم قزوین این مرد از همه لایقتر و در عمل فرمانده حقیقی لشکر قزاق است گرچه به ظاهر تحت اوامر یک فرماندهی سیاسی (سردار همایون) انجام وظیفه می‌کند که از تهران منصوب شده‌است.

دومین دیدار ژنرال آیرن‌ساید از اردوگاه «آق‌بابا» در ۲۴ دیماه ۱۲۹۹ به عمل می‌آید که بخشی از یادداشت‌های او در این روز به قرار زیر است.

«...فرمانده لشکر قزاق (سردار همایون) مردی است ضعیف‌الجثه و بی‌مصرف ولی نیروی محرک، روح فعال و اکسیر حیات این لشکر سرقیپ‌رضاخان است که سابقا نیز با او برخورد کرده و از همان تاریخ خیلی مریدش شدم... اسمایس می‌گوید که این افسر ایرانی فرماندهی بسیار خوب و برازنده است و با بودن او در قزوین دیگر وجود سردار همایون زاید است... به اسمایس گفتم همایون را مرخص کند که سرمایه‌اش در تهران برود... عقیده شخصی من این است که نباید این سربازان و افسران آنها را عاطل و باطل در اینجا نگاهداشت بلکه باید راهشان را به سوی تهران، پیش از آنکه من از صحنه خارج شوم باز گذاشت... به حقیقت یک دیکتاتوری نظامی در ایران تمام اشکالات کنونی ما را حل خواهد کرد و به قوای انگلیس مجال خواهد داد که بی‌هیچ زحمت و خطر خاک این کشور را ترک کنند».

ملاقات سوم ژنرال آیرن‌ساید و رضاخان در ۱۱ بهمن ۱۲۹۹ صورت می‌گیرد ولی درباره این ملاقات در دفتر خاطرات او تنها این عبارت آمده است که: «رضاخان خیلی عجله دارد که هرچه زودتر به کاری مشغول شود و از اینکه وجودش در قزوین باطل و باطل مانده‌است بسیار ناراحت‌است» و بالاخره ملاقات چهارم در ۲۳ بهمن ۱۲۹۹ (ده روز قبل از کودتا) درگراوند هتل قزوین انجام می‌گیرد که ژنرال

آیرن‌ساید جریان آن را به شرح زیر ثبت کرده است:

«... پس از مصاحبه‌ای که امروز با رضاخان داشتم اداره امور قزاقان ایرانی را به‌طور قطع به او واگذار کردم. این مرد واقعا مرد است و تا کنون افسر ایرانی ندیده‌ام که این اندازه صریح‌اللبه و بی‌غل و غش باشد. برایش توضیح دادم که خیال دارم به تدریج از قید نظارت خودم آزادش کنم و او هم از همین حالا باید ترتیبات و تدارکات لازم را با سرهنگ اسمایس بدهد که اگر شورشیان گیلان پس از رفتن ما از منجیل خواستند به قزوین یا تهران حمله کنند جلوشان را بگیرد».

در حضور اسمایس یک فقره مذاکره طولانی با رضا داشتم اول می‌خواستم تمهید نامه کتبی ازش بگیرم ولی بالاخره به این نتیجه رسیدم که سند کتبی در این مورد فایده ندارد، چون اگر بخواهد قولهایی را که به ما داده زیرپا بگذارد همین قدر کافی است ادعا کند که در دادن آن سند مجبور بوده و هرچه نوشته چون تحت فشار بوده باطل و بلااثر است مع‌الوصف دو مطلب را کاملا برایش روشن کردم:

۱- یکی اینکه مبدا به این خیال بیفتد که با همین اسلحه و مهماتی که در اختیارش می‌گذاریم خود ما را از پشت‌سر مورد حمله قرار دهد. چنین عملی منجر به اضمحلال کاملش خواهد شد.

۲- باید قول بدهد که پس از ورود به تهران شاه را به‌هیچ عنوان از سلطنت برنندارد. رضاهر دو درخواست مرا باخوشروئی و میل آشکار پذیرفت پس از ختم مصاحبه با هم دست‌دادیم و او رفت... به اسمایس گفتم که جلو اقدامات این مرد را بگیرد و بگذارد که او قوای خود را به تهران ببرد. سه‌روز بعد ژنرال «آیرن‌ساید» که به قصد تقبل ماموریت تازه‌ای عازم بغداد شده‌است برای تودیع به دیدن احمدشاه می‌رود و بدون اینکه اشاره‌ای به قرار و مدار هائی که با رضاخان گذاشته بکند فقط می‌گوید که: «حیف است اعلیحضرت از افسری لایق که وجودش در قزوین عاطل و باطل افتاده است استفاده بهتری نکند» اما روز

بعد که برای خداحافظی نزد «نورمن» وزیر مختار انگلیس می‌رود، جریان نقشه کودتا و قول و قرارهایی که بارضاخان گذاشته به اطلاع می‌رساند، «آیرن‌ساید» در این زمینه در دفتر خاطرات خود چنین می‌نویسد:

«... در وضع کنونی ایران کودتا از هر زمان دیگر بهتر است، آزادی عمل نورمن بیچاره را ازش گرفته‌ام وقتی که به تفصیل قول و قرار خود را با رضاخان برایش نقل کردم بی‌نهایت وحشت زده شد و گفت این مرد پس از ورود به تهران شاه را حتما از تخت سلطنت پائین خواهد کشید، گفتم این طور نیست و من به حرف رضا اعتقاد دارم... بالاخره دیر یا زود می‌بایست تکلیف قزاقها را معلوم کنیم برای همیشه که نمی‌شد آنها را در قزوین نگاه داشت...»

اما برخلاف تصور ژنرال آیرن‌ساید، نورمن که نمی‌خواهد دست و پا بسته در برابر یک عمل انجام شده قرار بگیرد... فی‌الغور دست به‌کار می‌شود و از اینجا به بعد این اوست که مسیر کودتا را تعیین می‌کند...

آقای پارسا تویسرکانی که در طی زمستان سال ۱۳۳۲ در نوشتن خاطرات سپهبد امیراحمدی به او کمک می‌کرد روزی که به وقایع کودتا رسیده بود از قول امیراحمدی افسر قزاق هم‌بالکی رضاخان نقل می‌کرد که: «وقتی ما آماده حرکت به طرف تهران بودیم و دستور داده بودیم که جلوی عبور و مرور را در جاده قزوین به تهران بگیرند، به‌من خبر دادند که اتومبیلی از تهران رسیده است که حامل مردی است کلاهی با ریش و سبیل و می‌خواهد مرا ببیند گفتم او را بیاورند و وقتی آمد، دیدم قیافه‌اش برای من آشنا نیست. از او خواستم که خود را معرفی کند گفت من سیدضیاءالدین هستم... پرسیدم کارتان چیست و سید با زبان الکنی که داشت گفت: «م من... رر رئیس‌الوزراء شما هستم».



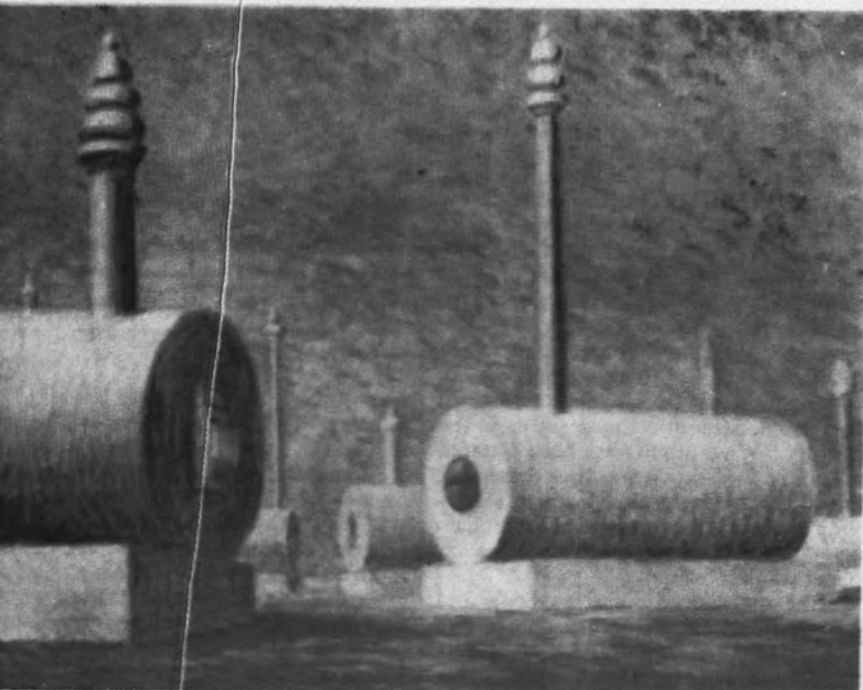
هراس در افق: شکارچیان در لبه‌ی شب.



شمایل عجز: «عاشقان»

تحویلی در نقاشی قرن

«گورگون» ۱۹۴۳



نور «مورنیا» مالکست» ۱۹۴۶

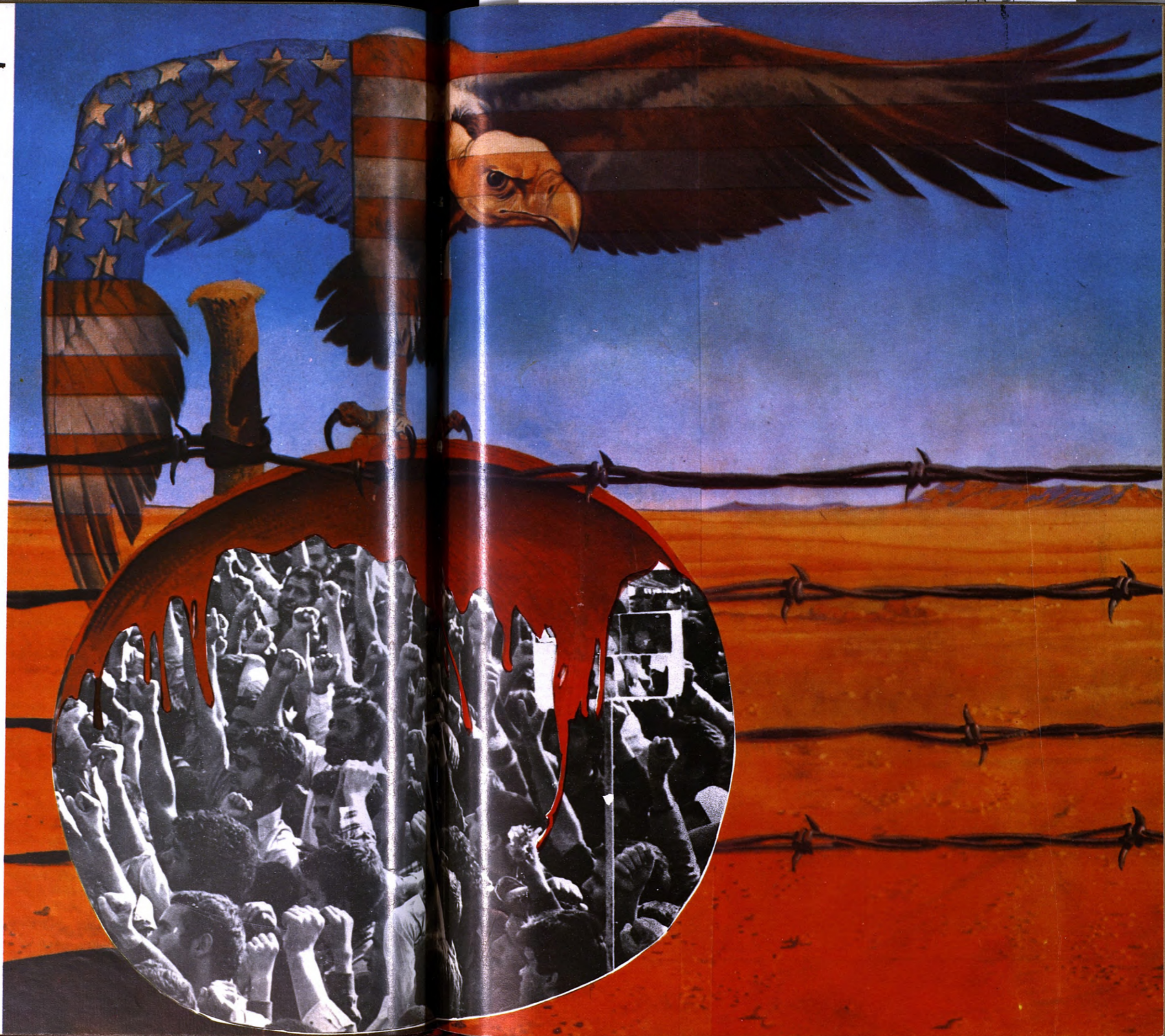
نمایش بیش از ۲۰۰ اثر از «رنه ماگریت» - تابلوها، رسم‌ها و مجموعه‌ی از اشیاء سوررئالیستی - از ماه گذشته که در «مرکز پمپل» در پاریس گشوده شده، همواره مملو از بازدیدکنندگان بوده است. این، شایسته‌ی شهرت خود است. نقاشی‌های شکفت‌انگیز «ماگریت»، هنوز، بهترین راه به «سرزمین» ذهن است که «سوررئالیسم» «سرزمین» خود خوانده است و نام آن «لورمرویلو» است. «ماگریت» در ۱۹۶۷ در ۶۸ سالگی در گذشت.

امریکائی برو!

در مَشتهای ما
نقش هزار فریاد است.
فریادهای ما
تصویر هزاران مشته است.
ای دیو برو!
ای عقاب
پرهایت را، به فرمان امام
می چینیم.
در جنگ‌های شوم تو
دیگر ایران، طعمه‌ی نیست
لقمه‌ی نیست،
خاری است گلوگیر.
امریکائی برو!
آنچنان گلویت را به انتقام
بشاریم.
آنچنان پرت را بچینیم،

که دیگر در حدود ما
نیز نبری!

*
ایران، اینک، یکسره فریاد است.
ما ایران را به فرمان رهبرمان،
چنان می‌سازیم،
که چشمانت از حیرت بیرون پرد.
امریکائی برو!



امریکائی برو!

در مشت‌های ما
نقش هزار فریاد است.
فریادهای ما
تصویر هزاران مشت است.
ای دیو برو!
ای عقاب
پره‌ایت را، به فرمان امام
می‌چینیم.

در جنگ‌های شوم تو
دیگر ایران، طعمه‌ی نیست
لقمه‌ی نیست،
خاری است گلوگیر.
امریکائی برو!
آنچنان گلویت را به انتقام
بشاریم.

آنچنان پرت را بچینیم،

که دیگر در حدود ما
نیز نه‌ری!

*

ایران، اینک، یکسره فریاد است.
ما ایران را به فرمان رهبرمان،
چنان می‌سازیم،
که چشمانت از حیرت بیرون پرد.
امریکائی برو!



در ساقه‌های تازک گندم
 خونتم که می‌دوم
 خون شریف هر چه کشاورز
 در جسم سخت چکش و داس و تبر
 کارم که گشته‌ام متراکم
 کار هزار، بل دهها هزار شهری افزارمند
 در بیشه‌زار آهن و پولاد
 در جنگل عظیم فلزات
 در جنگل صنایع وابسته
 نیروی کار ارزانم
 ارزانی چپاول هر انحصارگر
 از سیل پر خروش و کف آلود رودها
 جریان جاودانه تاریخم
 تاریخ:
 تاریخ قرن‌ها استعمار
 همچون ستون معظمی از سنگ
 میراث تخت جمشید
 بر شاهانه‌های لاغر و رنجورم
 هر صبح و شام سنگینی می‌کنند
 صبح مرا به رنگ شب تاری می‌کنند
 و یاد روزگار خوش‌بیشین
 یاد بهشت گمشده اعصار دور دست
 افسانه‌های عصر طلائی
 در عمق ذهن تا آگاهم
 احساس غربتی خفقان آور
 گهگاه بیدار می‌کند
 و حالتی غریب گلویم را
 از بعضی تلخ کینه گران بار می‌کند
 چون غرش پلنگ
 در عمق جنگل بدویت
 فریاد خشم من
 سرشار کینه طبقاتی
 در چارسوی خاک‌طین در می‌افکند
 این کرکسان خونین جنگال را
 از هول هر گیزی چندی می‌آکند
 فریاد من به هر سوشان می‌پراکند
 اما به گرد خویش در جنب و جوش خامش
 سالیه
 پرواز کرکسان را هر بار می‌توانم دید
 پرواز کرکسی پیر
 در شامگاه دولت مستعجلش
 از من میرس اهل کجائی
 نیمیم اهل قرقانست
 نیمیم اهل ترکستان
 نیمیم جان و نال
 نیمیم آب و گل



در قرطبه طبابت آموختم
 و با تنگ در مکزیک آشنا شدم
 بر تخته پاره‌ای نیمه‌شب از خلیج گذشتم
 تماشای سیزمان را آزاد کردم
 شب با رفیق فیدل
 تا دیرگاه در سیرا ماندیم
 و یامداد در بیشه‌زارهای بولیوی
 مشتگی گلوله در قلب خویش یاقتم
 جوینده عاقبت یابنده است

 برخاستم
 همچون جبال مرتفع «آند»
 مانند قله «کاراباس»
 با شوکت و شکوه «دماوند»
 بر جانیان امریکائی
 در شرق آسیا
 دریایی از گلوله فرو ریختم

 امروز سرباز جانی صبیونیم
 در تپه‌های «دیر یا سین»
 زنده به گور می‌کنم.
 امروز سربازهای جانی مزدور پرتغال
 در کینه، در موزامبیک وارونه از دست
 می‌آزدم
 سرتیزه می‌درد شکمم را
 و کارد مثله می‌کنم عضو
 امروز پیر کافندی انحصارها
 لولوی قلب امپریالیزم
 از هم دریده می‌خوردم، خام خام

 فردا بانگ رسای من
 در غرب می‌رسد به کمک
 در شرق می‌رسد تا «میلان»
 پیکار ناقص را دنبال می‌کنم
 فردا در «مونتویدئو»
 وابسته نظامی امریکا را -
 در دادگاه خلق
 به اعدام محکوم می‌کنم
 غربال می‌کنم
 فردا روز عید قست
 در نیمه جنوب ویتنام
 در هندوچین، سراسر آتش بیا می‌کند
 این کار را هر سال کرده‌ام، هر سال می‌کنم

 کوروش مرا به غارت یابیل برد

و داریوش در شوش و در پاسارگاد
از کودکان من بیکاری کشید
شاهپور شانهم را سوراخ کرد
شمشیر دادگستر نوشیروان
دهها هزار خویش مرا قتل‌عام کرد

صدها هزار یار مرا کشتند

صدها هزار مرتبه مردم

هزار برخاستم

و زنگار خون به پیکره‌ام شستم

خاک از جبین خویش ستردم

و با تمام پیکره‌ام مشت

زی ناخدای کشتی تاراج با خشم حمله بردم

صدبار بیشتر دژخیم بارگاه خلیفه مرا

هم در برابر چشمش منله کرد

صدبار بیشتر در صد ایالت و صدها شهر

دژخیم گردنم را زد

آنگاه با غرور سرم را

خود در طبق نهاده به دربار برد

در کوهپایه الموت

از خون خویش و صدها صد همچون خویش

خاشاک و خاک کوهستان را سیراب کردم

من باد زخم‌دارم

بی‌نشان

خاک فلات محبوبم را

می‌پوشد از محمره تا خوارزم

از ساحل ارومیه تا سیستان

صدها امیر و شاه و خلیفه بر تخت می‌نشام

خود می‌کشام به زیر

یکدمت مانده در زنجیر ستمگران

نست دگر به قبضه شمشیر

بر دوش من رسالت خلقی کبیر

تل‌ها اگر که ساخت ز چشم‌انم

خود گامه‌ای سفیه به کرمان

در ماورای رود ارس

دشنه‌ای در قلب آن سیه‌دل کردم

و در صحن شاه‌عبدالعظیم

با یک گلوله ناقابل

شاه شهید را به درک واصل کردم

تبریز را به جوش آوردم

در رشت فتنه برپا کردم

در جنگل شمال یا در امیرخیز

با میرزا و باقر و ستار

هم‌رمز بوده‌ام

و در کنار حیدرعمو اوغلو جان دادم

مردم هزاربار و نمردم

رفتم هزاربار ولی ماندم

و شاه مستبد را تا آنسوی خزر تاراند

از یک دو قطره تا اقیانوس

از یک دو کارگر تا توده

از یک دو انقلابی تا انقلاب

از من میرس اهل کجائی

من اهل جویباری خردم

هستم در جویبار خردی آغاز شد

اخلاق تند و ناجوری داشتم

با ماهیان پیر نمی‌ساختم

روزی پاک از کسان خویش بریدم

در طول جویبار تنها و تک به‌راه افتادم

با سبزه‌ها و جلبک‌ها

با آهوان دشت سخن گفتم

بر کفچه ماهیان خندیدم

از قورباغه دوری جستم

با مارمولکی دانا آشنا شدم

و دشنه‌ای به‌رام گرفتم

از جویبار خرد به نه‌ری بزرگ

از نه‌رها به‌رود، از رودخانه تا اقیانوس رفتم

پس واپسین سرودم را خواندم

با هرچه کینه طبقاتی در خود سراغ داشتم

آن دشنه را در قلب فرسیو راندم

و با غرش مسلسل اسکندر در بامداد فروردین

انبوه خفتگان را بیدار کردم

انبوه تیرهای درشت در شهر منفجر شد

و انفجار آگاهی

از پشتکوه تا بینالود

از سهند تا قفقاز را لرزاند

من اهل جویباری خردم

در سیل پرخروش و کف‌آلود رودها

جریان جاودانه تاریخم

هر روز سایه روشن امواج

با لاله‌های سرخ که می‌آرد آب

هر شب طنین همهمه‌ی آب

با انعکاس پرتو سرخ ستاره‌ها

یاد عزیز یارانم را

در ذهن سالخورده من زنده می‌کند.

یاران من، یاران ناشناخته آشنا

گمنام‌ها و ارزان‌ها تا سطح صدهزارتومانی‌ها

از رفته‌ها و پویانها تا مانده‌ها و دهقانی‌ها

- مانده نه، رفتنی -

یاران من، اینک برابرم ظاهر می‌شوند

با دیدگان خندان، اندام خون‌فشان

لبخند هوشیار امیر

اندام پرصلابت اسکندر

چشمان پر فروغ صلاحی‌ها

و چهره نجیب کتیرایی

در سیل پرخروش و کف‌آلود رودها

خونی که می‌دوم

خون شکوهمند حسن‌پور

خون گرانبهای صفایی

خون عزیز سالمی و سید

از خون تابناک بهایی‌پور

تا خون بی‌دریغ قبادی‌ها

در سیل پرخروش و کف‌آلود رودها

خونم که می‌دوم

چونان که در عروق طبیعت

در شاخ و برگ درم کاج و بلوط

در ساقه‌های نازک گندم

در سنگ و استخوان و سفال

در مفرغ و برنج، در آهن

در سیر جاودانه تاریخ

سیر از سیناتروپ تا مائو

خونم که می‌دوم

بر خاک، در تمام دومینیکن

بر سطح رود برکه و تالاب

در شرق و غرب اندونزی

بر سنگفرش در همه سوی «پوتز»

بر چوب شش‌هزار صلیب در راه «کاپوا»

خونم که می‌دوم

در سیر جاودانه تاریخ

رودی عظیم و سرخ

که در مسیر خویش با کوهبار امواجش

ور کوه و کوهبار وز تخته سنگ

از جای کنده پیش همی راند

و جاودانه پیش همی تازد

ذره‌های کوچک خاشاک را

این نظم ضد خلقی پوشالی را

از باد و گردباد

همچون تفی بر چهره فساد می‌اندازد

و پرچم‌رهایی هر خلق را

در چهارسوی گیتی بر قله‌ای رفیع می‌اندازد

آن روز، شاه سابق وارد شیر، دو بدو کلاه را قاضی کرده بودند

در کاخ دارالسلام رباط در اتاقی شرف به باغچه‌ای خلوت که پرندۀ ای نیز در آن پر نمی‌زد... آریامهر وارد شیرزاهدی دو به دو باهم مشغول صحبت بودند... ولی دیوار موش داشت، موش گوش و در بیرون حصار پیک خبرچین باد، به هوش بود و در جوش و خروش.

- ولی اردشیر، ما دیر جنبیدیم. اگر زودتر دست به کار شده بودیم، ورق را عوض می‌کردیم.

- مثلا کی؟

- در همان ماه مرداد...

اردشیر لبخندی زد و پرسید: چی مرداد؟ قربان خودتان فرمان صادر کرده‌اید که همه باید بگویند امرداد.

- ول کن اردشیر، حالا که وقت شوخی نیست. من دارم حرف جدی می‌زنم... یک پدر سوخته‌ای یک روز به من گفت که قربان مرداد به معنی مرگ و نیستی و از این حرف‌هاست. اگر یک الف سرش بگذارند به معنی جاودانی و هستی و نمردنی می‌شود و اصرار کرد که برای شگون ۲۸ مرداد هم که شده بگویند همه بگویند: امرداد. من هم فرمانی صادر کردم ولی حالا می‌فهمم که همان مرداد بیشتر وصف حال بوده است. خوب، داشتم می‌گفتم که اگر ما در مرداد به موقع می‌جنبیدیم به این حال و روز نمی‌افتادیم...

اردشیر باز با تبسمی گفت پدران ما می‌گفتند که:

اگر را با مکر ترویج کردند از آن شد بچه‌ای «ای کاشکی» نام.

آریامهر با لحن عصبی گفت باز هم که تو مسخرگی می‌کنی؟ چته؟...

- هیچی، فقط من حواسم جمع است و می‌دانم که دیگر نه شما شاه هستید و نه

من امیر و وزیر و سفیر... و جز مسخرگی هیچ خاک دیگری نمی‌توانیم به سر بریزیم. روزگاری یادم می‌آید که ساعد گفته بود که به پدر شما نمی‌شد دروغ گفت، برای اینکه مورا از ماست بیرون می‌کشید و حقیقت را، هر قدر هم که تلخ بود، بدست می‌آورد، ولی به شما نمی‌شود راست گفت زیرا دل‌تان می‌خواهد کارها به همان ترتیبی جریان پیدا کند که خیال کرده‌اید.

آریامهر در حالیکه روی صندلی، خودش را جابه‌جا می‌کرد گفت: ساعد غلط کرد... من همیشه حاضر به بحث بوده‌ام.

- بحث روی چی؟

- در حال حاضر، روی کوتاهی‌هایی که کردیم،

اردشیر نگاهی طولانی به مخاطب خود انداخت و گفت شما فقط یک کوتاهی کردید و بس...

- آها، بگو، بگو چه کوتاهی کردیم؟
- کوتاهی شما این بود که در همان ماه مردادی که می‌فرمایید باید می‌جنبیدیم، و خات اوضاع را درک نکردید و استعفا ندادید.

آریامهر که باد غبغبش دوباره سرجایش آمده بود، با نوعی تحکم پرسید: چرا استعفا می‌دادم در آن وقت که هنوز آب از آب تکان نخورده بود؟

اردشیر پوزخندی زد و گفت: در این اتاقی که شما هستید و من و خدایی که ناظر بر حرف‌های ماست، شما امر را به کمی می‌خواهید مشتبه کنید؟ به خودتان؟... به من که در جریان وقایع بوده‌ام؟ به خدائی که شاهد همه حقایق بوده است؟ به کی؟... سالها بود که در ایران آب از آب تکان خورده بود ولی شما نمی‌خواستید به روی خودتان بیاورید. راستش را بخواهیم زنگ خطر آن روز به صدا درآمد که شما برای نجات

خودتان به فکر تشکیل حزب رستاخیز افتادید... حزب فراگیر، تا در قبرستانی که ساخته بودید، مرده‌ها رازنده کند اما هیچ معجزه‌ای از آن جز کند و افتضاح، بروز ظهور نکرد...

آریامهر، توی حرف اردشیر دوید که، ولی این از بی‌عرضگی آموزگار بود، بی‌عرضگی هویدا بود. اردشیر با همان لحن گزنده ادامه داد هویدا و آموزگار و من و امثال ما کی بودیم؟ عروسک‌های بی‌اراده در دست شما، و شما نیز به جای اینکه به خود بیایید و شور کار را در نیاورید و تصمیم به استعفا بگیرید، در همان ماه مرداد روزنامه نویس‌ها را دور خودتان جمع کردید و توپ زدید و تهدید کردید که «این دفعه دیگر وقایع دوران مصدق تکرار نخواهد شد و من و مبین پرستان و نیروهای مسلح به هیچ وجه اجازه تجدید چنان وضعی را نخواهیم داد... و همه باید بدانند که با دستگاه ارتش نمی‌شود شوخی کرد.

- آریامهر با صدای گرفته‌ای گفت ولی ما که از این ارتش استفاده نکردیم.

- دیگر چه استفاده‌ای می‌خواستید بکنید؟ حکومت نظامی نیاوردید که آوردید؟ دولت نظامی راه نیانداختید که انداختید، قتل عام و کشتار دست نزدیک که زدید؟... دیگر از چه کاری کوتاهی شد که حالا افسوسش را می‌خورید.

- آریامهر که با ناراحتی آب دهانش را قورت می‌داد گفت... آیا نمی‌شد مثل مرداد سال ۱۳۳۲ جریان مخالفی به وجود بیاوریم؟

اردشیر با زهرخندی جواب داد اوضاع و احوال آن روز با اوضاع و احوال امروز فرقی داشت در آن وقت بیست و هفت ماه بود که دولت دکتر مصدق در چاه‌های نفت را بسته بود و مذاکرات متوالیش با

نگویند از سر بازیچه حرفی کز آن پندی نگیرد صاحب هوش

دیدار فرماندار کل رفتند مطلع شدند که او و همه فرماندارهای کل را نایب السلطنه احضار کرده است بنابراین آن دو نیز به کاخ نایب السلطنه رفتند... و با چشمان از حدقه بیرون آمده دیدند که همه فرماندارهای کل در برابر نایب السلطنه صف بسته اند و نایب السلطنه با صورتی گرفته و حال و وضعی عصبی و نا آرام مرتب در اتاق قدم می زند و هر چند گاه به جلوی پنجره می رود و

به بیرون نظری می اندازد... دو هندی به پنجره نزدیک شدند و دیدند جمعیت انبوهی در برابر کاخ نایب السلطنه جمع شده اند و با مشت های گره کرده خواست های خود را تکرار می کنند... و هیجان و التهاب ایشان قرار و آرام را از نایب السلطنه و فرمانداران کل سلب کرده است.

و دو هندی در حالیکه به آن جمعیت عظیم خیره شده بودند احساس می کردند که به آنچه در دنبالش بوده اند رسیده اند و به رای العین دریافته اند که قدرت واقعی در دست مردم است در دست آدم هائی مثل خود آنها که وقتی باهم باشند عظیم ترین قدرت ها را به زانو درمی آورند.

آریامهر آهی کشید و ساکت شد و اردشیر نیز سیگار برگی آتش زد و در دود آن خاطرات روز هائی را زنده کرد که بعد از بیست و هشت مرداد باشگاه افسران را به صورت مرکز عیش و نوش زاهدی پدر و زاهدی پسر در آورده بود.

اردشیر شانه ها را بالا انداخت و گفت شاید ولی پیش نیامد برای اینکه مردم این بار مار گزیده هائی بودند که از ریسمان سیاه و سفید می ترسیدند.

آریامهر بی اختیار بالحن تحقیر آمیزی گفت چقدر مردم مردم می کنی مردمی که با یک غوره سردیشان می کند و با یک مویز گرمی که قدرت تعیین کننده نیستند.

آنوقت اردشیر به پشتی مبلی که روی آن نشسته بود تکیه داد و گفت یک روز من نیز همین حرف را به شخصی زدم و او برای من یک قصه هندی تعریف کرد... قصه دو کشاورز هندی که باهم برس اینک قدرت در دست کیست گفت و شنود داشتند و چون به این نتیجه رسیدند که قدرتمندترین فرد آن دیار ارباب مزرعه آنهاست گفتند پس به سراغ او برویم و از او بخواهیم گشایشی در کار ما به وجود بیاورد... اما وقتی دو کشاورز به خانه ارباب رسیدند خبردار شدند که ارباب را آن روز مهاراجه ناحیه به باد فحش و دشنام گرفته است و او چنان از این بابت در خشم و ناراحتی است که هیچ کس را نمی پذیرد دو کشاورز گفتند پس قدرت در دست مهاراجه است... خوبست به دیدن او برویم... چون بنزد مهاراجه رسیدند، حاکم انگلیسی منطقه داشت با تلفن برس مطلبی او را توییح می کرد و مهاراجه هر قدر بیشتر عذر می خواست آشکار بود که حاکم کمتر می پذیرد... دو هندی به هم نگاهی کردند و گفتند پس قدرت در دست حاکم انگلیسی منطقه است خوبست به دیدن او برویم... هنگامی که آن دو به نزد حاکم انگلیسی منطقه رسیدند خبردار شدند که او را فرماندار کل استان به خاطر خطائی منفصل کرده است...

برداشت هندی حالا این بود که قدرت در دست فرماندار کل استان است... و چون به

انگلیسیا و امریکائی ها و بانک بین المللی به ثمر نرسیده بود و با همه تلاش هائی که به عمل می آورد، نتوانسته بود که یک قطره نفت به طور مستقیم به کشوری از کشورهای جهان بفروشد بدین ترتیب وضع اقتصادی خراب و از هم پاشیده و آشفته مملکت رمقی برای مردم باقی نگذاشته بود و همه کم و بیش خود را در بن بست تاریک و بدون روزنه احساس می کردند. با این همه اگر در میاز همین مردم نیز تفرقه نیفتاده بود محال بود که نقشه «آن دالس» رئیس سیا و «لوتی هندرسن» سفیر امریکا در تهران و خواهرتان «اشرف» که در سوئیس طراحی شده بود و ژنرال شوارتسکف، مستشار امریکائی زاندارمری با صرف ده میلیون دلار قرار بود که چند صد نفر از تیغ زنها و لوطی های محلات تهران را راه بیاندازد و حکومت مصدق را از پا در بیاورد، با موفقیت پیاده بشود...

صدای آریامهر که گوئی از ته چاه درمی آمد، بلند شد که ولی شد... اردشیر در حالیکه پلک چشم هایش آشکارا سنگینی می کرد گفت بلی شد ولی به خاطر یک تصادف یک اشتباه دولت مصدق که بعد از فرار شما اعلام کرد که در فکر تشکیل یک شورای سلطنت است و به پلیس دستور داد تظاهرات مردمی را که خواهان جمهوری هستند متفرق کند درگیری پلیس با مردم جمهوری خواه و چپی ها فرصت غیرمنتظره ای در اختیار شوارتسکف گذاشت که نقشه خود را عملی سازد و کاری که شب قبل، ما اجرای آن را پرمخاطره می دانستیم بی دردسر از پیش ببرد و خانه مصدق را که وسیله تعداد محدودی سرباز محافظت می شد به آسانی به تصرف در بیاورد. این فقط یک تصادف بود و بس.

آریامهر با تمجیح پرسید این... این تصادف این بار امکان نداشت پیش بیاید؟!

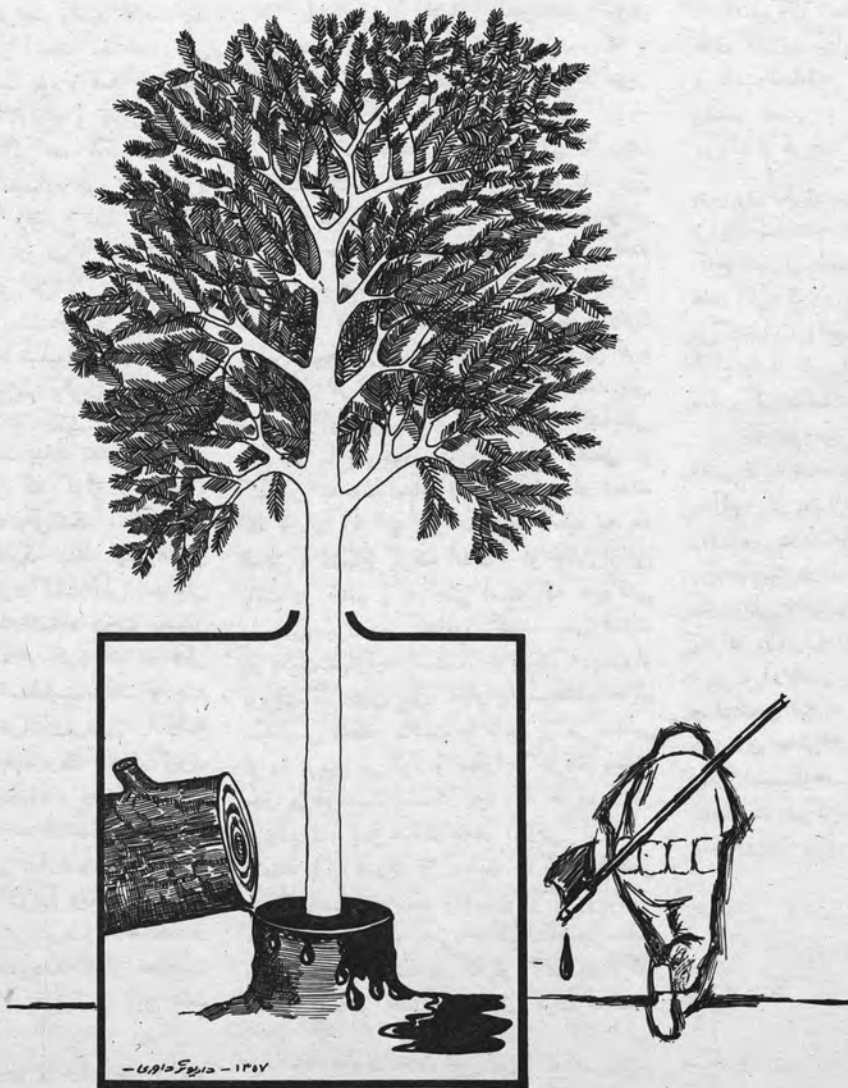
بامشاد

گفت و گوی «پیر دروئن»
نویسنده «لوموند» با «ژاک روفیه» استاد «کولژ دو فرانس».

ترجمه: حسین مهری

تاریخ طبیعی آزادی‌های ما - دومین و آخرین قسمت

دست خالی، پشت دروازه‌های هزارهٔ سوم...



«ژاک روفیه»، پزشک و استاد «کولژ دوفرانس» پنجاه و شش ساله، کوشش‌های پژوهشی‌اش را در دانشکده پزشکی «تولوز» بنیاد کرد و در همین شهر، مرکز خون‌شناسی «کانون ملی پژوهش‌های علمی» را به وجود آورد. در سال ۱۹۷۲ کرسی مردم‌شناسی جسمانی را در «کولژ دوفرانس» به دست آورد. «ژاک روفیه» که در «مدرسه عملی بررسی‌های عالی» نیز مدیر بررسی‌هاست، میدان نگرش خود را هرچه بیشتر گسترش داد و در سال ۱۹۷۶ در کتابی با اهمیت به نام «از زیست‌شناسی تفرهنگ»، اندیشه‌هایش را درباره تحول جامعه عرضه داشت. این، دومین و آخرین بخش گفتوگو با اوست. در بخش نخست، «ژاک روفیه»، تشریح کرد که «تاریخ طبیعی آزادی‌های ما»، چگونه تنیده شد و پیشرفت ما از طبیعت تا فرهنگ، چگونه صورت بست و این همه، چگونه به مردم‌سالاری (دموکراسی) فرجامید که رژیم‌ست به بهترین وجه سازگار با طبع جامعه‌های انسانی.

— از صدوپنجاه کشور عضو سازمان ملل متحد، دست‌بالا، بیست دولت را می‌توان در شمار دموکراسی‌های لیبرال آورد. آنچه ما آن را وضعیتی عادی تلقی می‌کنیم، حالت استثنایی پیدا می‌کند. به نظر شما، این بی‌تناسبی از کجا ناشی است؟

● ما پشت درهای هزاره سوم ایستاده‌ایم. در کبروداری به این هزاره نزدیک می‌شویم که بحرانی عمیق، بیداد می‌کند. این بحران، مانند بحران‌هایی که پیش از آن رخ داده، عرضی نیست، ساختی است.

پس از جنگ جهانی دوم، بیشتر کشورهایی که طعم استعمار را چشیده بودند، به استقلال دست یافتند. آن‌ها که در آینده جهان سوم را ساختند، در گردهم‌آیی «باندونگ» در سال ۱۹۵۴ این جنبش را برکشت‌ناپذیر خواندند. استقلال اقتصادی، سایه به سایه استقلال سیاسی می‌رود. از گردهم‌آیی «باندونگ» تا اتخاذ تصمیم کشورهای صادرکننده نفت برای چهاربرابر ساختن قیمت نفت، به زحمت بیست سال طول کشید. مواد خام دیگر نیز از بی‌روان شدن رفاه کشورهای توانگر که در بخشی، مبتنی بر دست‌یابی بر منابع طبیعی به‌بهای نازل بود، از این همه، صدمه سخت خواهد دید.

این تغییر، بی‌گمان، بارزترین رویداد تاریخ قرن بیستم را تشکیل می‌دهد. برغم سخنان اطمینان‌بخشی که از همه جوانب به گوش می‌رسد، این بحران خواهد پایید. رفاه ما مصنوعی و مبنی بر فلاکت دیگران بود. توزیع داد کرانه‌تر ثروت‌ها میان ملت‌ها، بی‌چند و چون، کاهش سطح زندگی کشور-های غنی را در پی خواهد آورد. معضل،

گریختن از زیر بار فداکاری‌ها نیست، بلکه تقسیم آن‌ها به طرزی مساوی‌ست.

در فرانسه، به جز چند منفرد، هیچکس نه در اکثریت، نه در اقلیت، جرأت ندارد حقیقت را بگوید. این رویه، خطرناک و مغایر با روح یک دموکراسی واقعی‌ست. در سیاست، هیچ چیز بدتر از امید سرخورده نیست. آیا می‌پندارند که مردم، در صورتی که به درستی آگاه شوند، ممکن است نتوانند با دشواری‌هایی که گریبان‌شان را می‌گیرد، دست و پنجه نرم کنند؟

رژیم‌های آزادی، در تاریخ متاخر، قابلیت خود را در سازگار شدن با خطرترین مواقع، نشان داده‌اند، و به طرزی بسیار کارآمدتر از دیکتاتوری‌ها. به یاد آوریم — بریتانیای کبیر را که در ۱۹۴۰ در وضعی تقریباً نوید به سر می‌برد. چرچیل، حقیقت را به مردم گفته بود و جز خون و اشک، بشارتی نداده بود، و میهن‌اش، به تقریب دست تنها، با اروپای هیتلری رویاروی شد. اندکی بعد، دموکراسی امریکا، توانست در کوتاه‌زمان، تواناترین ارتشی را که جهان هرگز به خود دیده بود، به حرکت درآورد. دموکراسی، شناخت و آزادی می‌طلبد. ذخایر معنوی آن، شمارش‌ناپذیرند، زیرا تصمیم و اقدام به عهده تن به تن شهروندان است. به عکس، دیکتاتوری در طرفه‌العینی، فرو می‌پاشد. ملتی که یک مسلک (ایدئولوژی) را دریافت می‌دارد و همه چیز را بر آن می‌سازد، آنگاه که این مسلک افول می‌کند، خاصه آنگاه که این مسلک در یک تن مجسم می‌شود، دیگر هیچ چاره و پناهی ندارد.

یک مشت اسپانیایی در مکزیک، با زندانی کردن «اینکا»، در اندک زمان، یکی از سازمان یافته‌ترین جوامعی را که جهان به خود دیده بود، سرنگون کردند. ایدئولوژی ناسیونال سوسیالیستی، هیچ بخت بقا در ویرانه‌های برلین نداشت. ژنرال «مک‌آرتور»، این خطر را شناخته بود که دولت امریکا را مجاب کرد امپراتور «هیروهِیتو» را، برای محاکمه شدن همراه با دیگر جنایتکاران جنگ، به «نورنبرگ» نفرستد، چیزی که استالین، به جحد، آن را می‌خواست. بیم آن بود که ژاپن که هنوز یک دموکراسی نبود، یکباره محروم از نماد دولتی، به هرگونه ماجراجویی دست یازد.

دولت در دولت

— اما دموکراسی‌ها غالباً میدان کارزار رقابت‌های سیاسی آن چنانی‌ست و سرانجام، فسوسا، توسل به رژیم «زور و زور» (عضلانی) به چشم مردم، به عنوان شری کم آزار، جلوه می‌کند. دموکراسی‌ها قادر به پذیرش تغییر و حتی تهییج‌آند، اما ضرور است که به مردمان به خوبی آگاه شوند و به وفاق ملی سویی‌یی برسند. این سیاست به بیشترین جرأت و هشیاری نیاز دارد.

وسوسه یک‌ه‌تازانه (توتالیتیر) همواره لحظه‌های دشوار را همراهی می‌کند. آزادی، به هیچ‌گونه ترك دعوی تن نمی‌دهد. در زمان کنونی، یک‌ه‌تازی (توتالیتاریسم) همواره شکل کودتا به خود نمی‌گیرد، ممکن است روش خدعه‌آمیزی در پیش گیرد این روش، معطوف به نقشی هرچه بزرگ‌تر است که در جهت منافع دولت، به وسیله یک سازمان

- استقلال اقتصادی، سایه به سایه استقلال سیاسی می رود...
- رفاه ما غربیان مصنوعی ست و طفیل فلاکت دیگران...
- در سیاست، هیچ چیز بدتر از امید سرخورده نیست...
- ذخایر معنوی دموکراسی، شمارش ناپذیر است، تصمیم و اقدام به عهده تن به تن شهروندان است...
- رژیم های آزادی، قابلیت سازگار شدن با خطیرترین موقعیت ها را دارند - دیکتاتورهای در طرفه العینی فرو می پاشد...
- آزادی هرگز تن در نمی دهد، هرگز ترك حق نمی کند...

اداری روی آور به فن سالاری (تکنوکراسی) ایفا می شود. در نظام مردم سالارانه (دموکراتیک)، مردم نمایندگان موظف به اخذ تصمیم به نام آن ها، برمیگزینند. چرخ دنده های اداری باید این تصمیم ها را بکوبد کاست به موقع اجرا گذارند. از این قرار، بر اثر پیچیدگی اداره جامعه های امروزی (مدرن)، سازمان اداری، قدرتی ناشناس و سهمگین شده است که دل بسته تشکیل دولتی در دولت است. برگزیده، عقل کل نیست. تعدد و تخصصی بودن مسایل مطرح، چنان است که لوایع تصویب شده از جانب مجالس ملی همواره صورت قوانین کلی و چارچوبی را دارد که اصول عمومی را تعریف می کند، اما کیفیت اجرای آن ها به مجری واسپرده می شود، و مجری، گاه غرض قانون گزار را نقض می کند.

واقعیت قدرت از دست سیاستمداران خارج می شود و به دست فن سالاران (تکنوکرات ها) می افتد. استفاده از وسایل جدید اطلاع رسانی و مبادله - رسانه های گروهی، «انفورماتیک» و ارتباط های دور - قدرتی نامتناهی به مدیران اجرایی می سپارد و ممکن است برای شهروند، جز آزادی صوری بی مایه یی باقی نگذارد.

به کار اندازی «کمسیون های تامین و حراست شهروندان» که تقریباً همه جا قارچ آسا می رویند، درمانی واهی به شمار می آید.

این کمسیون ها، بدون اختیارات واقعی یا زود به دست آمده، به قدرت از میدان اقتدار و جابریت سازمان حکومتی که خود از آن منشا دارند می گریزند. این جدایی میان قوه مقنن و قوه اجرایی، میان قوه سیاسی و فنی، بی گمان بر مشکل بزرگی دلالت دارد که اکنون می رود گریبان قدرت دموکراتیک را بگیرد.

- در برابر دوخطری که جامعه های ما را تهدید می کند، چه پیشنهادی دارید: دولت همه جا حاضر و تنش های بین المللی؟ ● قدرت، برای آنکه بتواند به طرز آزادمنش اعمال شود، باید وسیعاً تمرکز زدایی شود و در زمینه همه آنچه به زندگی روزمره شهروند مربوط می شود، در سطح گروه های محلی - مانند بخش و منطقه (در فرانسه) - عمل کند.

این، تنها وسیله مشارکت دادن گروه ها در اداره امور خویش است.

این مشارکت با طبع انسان نیز سازگار است: واقف بودن، آزاد بودن، مسئول بودن. این مشارکت، شرط هر گونه پیشرفتی است. بخش، با بعد بالنسبه کوچکش تنها واحد اداری است که در مقیاس انسانی وجود دارد: تنها مجموعه یی که در آن، همه مردم یا تقریباً همه مردم، یکدیگر را می شناسند و هر کس می داند برای حل و فصل مسایل هر روزه به چه کسی

رجوع کند. این محیطی ایمنی بخش است. بسا فراموش می کنند که انسان، او نیاز دارد پیرامونیان خود را بشناسد و با آنان رابطه برقرار سازد. انسان شهر بزرگ، آن جا که اکنون اکثریت معاصران ما می لولند، تقریباً همواره منزوی یک چاردیوار است. او نمی تواند پیوند برقرار سازد و در بیم و دلهره سر می کند. جوانان که در برابر شرایط ناانسانی غول - شهر، حساس تر و زودرنج ترند گاه در سنگر تبهکاری ها اعتماد مقام می گیرند. ما به جای حمله ور شدن به ریشه های بیماری، سلاح سرکوبی را به کار می بریم، که این هرگز چیزی را حل نکرده است. به محض آنکه یک گروه از واماندگان خنثی شوند، گروه های دیگر سر بر می آورند. ما هم روزه تبهکار و معتاد می سازیم. آن ها میوه های جامعه یی خلاف طبیعت اند.

از بخش که بگذریم، منطقه باید اختیارهای اداری وسیع دریافت دارد و مسایلی را رتق و فتق کند که بیش از آن همه گیر است که به کار بخش و انباده شود. منطقه، در بر گیرنده یک مجموعه طبیعی در عین حال تاریخی، جغرافیایی و غالباً اقتصادی است، اما این، خاصه، مجموعه یی فرهنگی است ساخته شد، از آحادی که وجه مشترکشان، شیوه معینی از احساس کردن و اندیشیدن است. این، محل مبادله های

ممتاز است. بیشتر کسانی که آن را تشکیل می‌دهند در میان خود بسیار آسان‌تر رابطه برقرار می‌سازند تا با دیگران. دو «کرسی» (اهل جزیره کرسی)، دو «برتون»، دو «اوکسیتان» یکدیگر را زود به‌جا می‌آورند. استان که به‌دست دولتی تمرکز گرا به عنوان وسیله اجرا به‌وجود آمده، باید از میان برود. بی‌گمان، استان، در دورانی که کشور (فرانسه)، متشکل از ایالت‌های قدیمی درست ادغام نشده بود و عرضه تهدیدنیرو-های گریزان از مرکز، خدمت‌هایی کرده است. در سرزمینی چون سرزمین ما که در آن، سطح تربیت و آگاهی سیاسی جای تردید باقی نمی‌گذارد، ساخت استانی، ترمز پیشرفت به‌شمار می‌آید و شاید مانعی در راه شکوفایی دموکراسی راستین.

- و در تراز بین‌المللی، چگونه ممکن می‌دانید که همکاری، جانشین رودررویی شود؟

● باید رابطه‌های میان کشورها را بازشناسی بنیادی کرد. نخست روابط میان کشورهای همسایه که تاریخ معین، قدر مشترکشان را می‌سازد و در فرهنگ واحدی شریکند. ادغام سریع‌تر جامعه اروپایی (بازار مشترک) باید بر رقابت کم‌بیش ازغان شده‌یی که سرزمین‌های پیر غربی ما هنوز به آن تن در می‌دهند، نقطه پایان گذارد.

این گفته در باب منطقه‌های متعددی از جهان که در آن‌ها، به سرزمین‌هایی هم فرهنگ، و رو دررو با معضل‌های همانند، برمی‌خوریم که بر اثر حادثه‌یی در تاریخ از هم جدا شده‌اند، نیز مصداق دارد. چرا کشورهای سلسله جبال «آند» یا کشورهای «ساحل» افریقا که با مشکل‌های همسان در زمینه رشد برخوردارند در صدد برنمایند که از رهگذار ادغام، گره از کار خویش بکشایند؟ اما جامعه‌های فراملبتی (فوق ملی، سوپرا ناسیونال)، به‌قصد کارآمد شدن، فاگیرند از اختیارات واقعی بی‌بهره شوند.

هیچ ملتی را نباید یکبار برای همیشه ماهیتی ثابت شمرد. این ملت، مانند هر موجود زنده‌یی در مقوله فراگردهای پویا (دینامیک) وارد می‌شود و باید بتواند بنا بر مقتضیات تاریخ، تغییر شکل و حالت دهد.

در زمان حاضر، ملت‌گرایی (ناسیونالیسم) سخت و بی‌انعطاف، به‌همان اندازه منسوخ و بی‌اعتبار است که استان‌بندی. این ملت‌گرایی، خطرناک است، زیرا ملت‌ها را منزوی می‌سازد و بیم آن است که ملت‌ها، آنگاه، درگیر هرگونه ماجراجویی شوند. منطقه بندی بین‌المللی و «درون ملتی»، بی‌چندو چونی، بهترین ضمان آزادی‌های ماست.

اما در فراسوی ادغام کشورهایی که شترک فرهنگ، پیوندشان می‌دهد، سزاوار آن است که گفتو شنودی جهانی را بی-

جویی کرد، خاصه در میان کشورهای توانگر و کشورهای تهی‌دست، مصرف‌کنندگان و تهیه‌کنندگان مواد خام. «گردهم‌آیی شمال-جنوب» که به پیشگامی فرانسه صورت گرفت باید از سر گرفته شود و به نتیجه رسد. روابط میان ملت‌ها بیشتر وقت‌ها بنا بر قانون جنگل، تنظیم و اداره می‌شود. اگر افراد به خود اجازه دهند که در زندگی خصوصی‌شان، آنگونه عمل کنند که برخی از دولت‌ها، عمرشان را در زندان به‌سر خواهند رساند. واقعیت دست‌یابی به توانایی صنعتی، بی‌بهره بودن از مواد خام بر اثر بزرگ‌ترین بدبختی‌ها، یا داشتن پولی نیرومند، گرسنگی دادن دیگران را موجه نمی‌دارد. باید که نظام بین‌المللی تازه‌یی تاسیس کرد که در آن هر کس مکان خود را بیابد و همه دست از اجحاف‌ها و تجاوزها بردارند. از این که بگذریم، هر کوشش برای پیشرفت، مقدر به‌ناکامی‌ست. اقتصادهای وابسته‌ست که کشوری، نیک و تنها بتواند دشواری‌های خود را سامان دهد. هیچ دولتی، هیچ اکثریت راست یا چپ، هر قدر جامع و بهم‌پیوسته و خودبس، نمی‌واند در این مقام ایستادگی کند. بشریتی که باید ساخت، بدون فداکاری‌هایی چند، پیشرفت نمی‌کند. در تن در دادن به این فداکاری‌ها، تردید نکنیم. تازه، مگر چاره دیگری داریم؟

سیر مبارزه مسلحانه برای

علی کامران

هفتاد سال اخیر تاریخ ایران، سرشار از پیچیدگی‌های مبارزاتی است. اشکال مختلف مبارزاتی تجربه شده است، بی‌آنکه تا این اواخر هیچ‌کدام بتواند شاهد پیروزی را در آغوش خلق ایران جای دهد. مبارزات ۷۰ سال اخیر مجموعه کم‌نظیری از تنوع و تعدد افکار و سازمانهای پیشرو انقلابی است، اما کلیه این اعتقادات و سازمانها در بدنه دو جریان عمده مبارزاتی خلق ایران جای می‌گیرند. جریان ملی - مذهبی و جریان سوسیال دمکراتیک.

در آغاز، مبارزه نوین ملت ایران از جنبش مشروطیت تا پایان حکومت‌خانواده قاجار تلفیقی از نظریات روشنفکران این دو جریان بود. مرکز غیبی تبریز، انجمن‌های متعدد تهران، مجاهدان رشت، مبارزات شیخ محمد خیابانی و جنبش جنگل در گیلان ...

اما، به تدریج که حاکمیت امپریالیسم بر ایران مستحکمتر شد، گرایشهای موجود در مبارزات خلق ایران ریشه‌دارتر شد و تغییرها و تبدیلهایی در آن رخ نمود. این تغییر و تبدیل گرایشهای اساسی آغاز مشروطیت را به صورت دو جریان ملی - که روحانیت مرفعی و روشنفکران بورژوا و خرده بورژوا در راس آن قرار داشتند - و

سوسیالیستی - که سازمانهای اولین حزب کمونیست ایران نمایندگان آن بودند - درآورد.

سردار سرسپردگان امپریالیسم انگلیس یعنی رضاخان توانست با استفاده از اختلافهای میان آنها و اشتباهاتی که مرتکب شدند بر هر دوی این گرایشها فایق آید و رهبران سازمان‌های آن را کشته، زندانی کرده و سازمانهای مبارز را نابود کند. امحاء حزب کمونیست ایران و تقریباً تمام سازمانهای آن، گروههای طرفدار آیت‌الله مدرس و روشنفکران ملی از آن جمله است.

تهاجم ارتجاع آنچنان موفقیت‌آمیز بود که در تمام مدت حکومت رضاخان جز در دو سه مورد سکوت حاکم بود، جامعه به آنچنان ترس و رخوتی دچار آمده بود که حرکات چند تن از فئودالهای بزرگ ترقی‌خواهانه می‌نمود.

روزهای آخر حکومت رضا قزاق مصادف با جنگ جهانی دوم بود. تضادهای امپریالیستی ایران را که یکی از مهره‌های امپریالیسم انگلیس به‌شمار می‌آمد، ناگزیر وارد کارزار کرد.

هجوم نیروهای متفقین به ایران سلطنت رضاخان را واژگون کرد و فرصتی

به‌وجود آورد تا سازمانها و گروههای مبارز قدیمی در شکل‌های تازه اعلام وجود کنند. نمایندگان بورژوازی ملی و روحانیت

مرفعی از يك طرف و مارکسیستهای اعضای گروه ۵۳ نفر و طرفدارانش از طرف دیگر، در تشکیلات جدیدی که به وجود آوردند متشکل شدند و به فعالیت پرداختند. مشهورترین سازمانهای این دوره جبهه ملی ایران و حزب توده ایران بودند. از آنجا که فعالیتهای این دو جریان اساسی نتوانست بخشی از گروههای اجتماعی مبارز را راضی کند، در کنار حزب توده و جبهه ملی ایران بعضی از جناح‌های چپ و راست این دو سازمان گروههایی متولد شدند که خط‌مشی مبارزاتی جداگانه‌ای نسبت به آنها اتخاذ کردند. مانند فرقه دمکرات، شورای کار و اندیشه انشعاب خلیل ملکی و جلال آل‌احمد از حزب توده. اختلافات دکتر مصدق با آیت‌الله کاشانی، حائری‌زاده، حسین مکی، بقائی و...

اما جریان دیگری که مستقل از این دو سازمان عمل می‌کرد و مدتها بر سر زبانها بود گروه فدائیان اسلام بود که با دست بردن به اسلحه به‌نابودی کسانی که مخالف اسلام و به زعم آنان ایران شمرده می‌شدند، پرداخت.



گروه جزئی - ظریفی با وسعت بخشیدن به اندوخته‌های علمی خویش و شرکت در جریانهای گوناگون مبارزات چه به صورت علنی و چه مخفی، اعتلای مقام انقلابی خویش را ممکن ساختند. روابط این انقلابیون با گروهها و معافل دیگر که بر مبنای تجربیاتشان استوار بود، موقعیت گروه را به آنجا رساند که توانستند به صورت گروه اول سازمان چریکهای فدائی خلق ایران درآیند.



سرنگونی رژیم پهلوی

جدید با مسائل ایران طرح شد.
سازمان مجاهدین خلق

اما مهمترین گروه ملی - مذهبی که در پی شکست بورژوازی ملی ایران پیدایی یافت «سازمان مجاهدین خلق ایران» است که هسته مرکزی آن در سال ۱۳۴۴ توسط محمد حنیف‌نژاد، علی‌اصغر بدیع‌زادگان و سعید محسن پایه‌گذاری شد. این سازمان با نفی شیوه مبارزاتی سازمانهای متعلق به بورژوازی ملی و خرده بورژوازی سنتی، ریشه‌ای‌ترین تجزیه تحلیل طبقاتی را از پایگاه اجتماعی ملی - مذهبی ارائه داد و صریحا اعلام داشت که ما در ستم طبقاتی موجود و وابستگی به امپریالیسم و حاکمیت بورژوازی کمپرادور استثمار است. چیزی که سازمانهای ملی - مذهبی گذشته جرات اشاره به آن را نداشتند.

آنان اعلام داشتند که اقداماتشان در جهت ایجاد جامعه‌ای بی‌طبقه و توحیدی است که در آن نشانی از ستم طبقاتی نباشد. استثمار امری متعلق به گذشته باشد. سازمان مجاهدین خلق ایران با تفسیرهای تازه خود از قرآن و قوانین الهی، راه مطالعه شیوه‌های مبارزاتی شصت سال اخیر جهان و جنبش کارگری را باز کرده

ملی در مبارزه با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور، باز مبارزات ملی را بر دوش روحانیت مترقی که تا آن زمان همگام جبهه ملی به‌شمار می‌آمد، انداخت.

نمایندگانی متفاوت

نیروهای ملی دریافتند که دوره مبارزه سنتی با رژیم سرسپرده و دیکتاتوری محمدرضاشاهی بسر آمده و لازم است که راههای جدیدی برای محو دیکتاتوری بیابند. از آنجا که ایدئولوگهای بورژوازی ملی از تجزیه و تحلیل شرایط جدید حاکمیت امپریالیسم باز ماندند، نمایندگان دیگری از میان اقشار خرده‌پای بورژوازی و تهی‌دستان شهری سر برآوردند و نظریات اجتماعی جدیدی با نظر به مبانی عقیدتی گروههای مبارز گذشته تدوین شد که هر چند ابتدائی اما بدیع شمرده می‌شد.

آنان با طرد نظرات نمایندگان بورژوازی ملی ایران و اعلام عملی این مطلب که بورژوازی از حل مسائل ایران عاجز است به تشکیل سازمانهای خاص خویش پرداختند. که «حزب ملل اسلامی» مهمترین آنان است. این گروه مرکب از پیشه‌وران، بورژواهای خرده‌پا، روحانیون و روشنفکران اسلامی بود که در درون آن نخستین برخورد

این گروه نیز چندان دوام نیاورد و اعضای آن در اوایل دهه ۳۰ توسط نیرو-های رژیم محمدرضاشاهی دستگیر و چندان از رهبران آن اعدام شدند. آخرین کوشش این گروه تشکل دوباره آنها و تشکیل جبهه موثله بود که توانست منصور نخست وزیر را ترور کند. در این جریان چهار تن از افراد این گروه کشته شدند و بقیه به زندان افتادند.

شکست حزب توده و جبهه ملی ایران، در مبارزه با ارتجاع داخلی و امپریالیسم بیگانه نتایجی به بار آورد - که تجزیه و تحلیل آن از حوصله این مقاله خارج است و ما فقط به بخشی از نتایج و تجزیه و تحلیل فعالیت‌های این دو جریان نظری خواهیم انداخت.

علیرغم شکست جبهه ملی ایران، بورژوازی ملی امید خویش را از دست نداد و با حمایت مجدد از سازمانهای باقی‌مانده جبهه ملی این سازمان را در اشکال مختلف و با نامهایی از قبیل جبهه ملی دوم تا اوایل دهه ۴۰ کشانید، تا اینکه در این سالها بورژوازی ملی آنچنان ضعیف شد که سازمان وی برای همیشه از بسجج کردن مردم و مبارزه با دستگاه محمدرضاشاهی عاجز ماند. ناتوانی بورژوازی ملی و جبهه

در بارور ساختن جنبش ملی - مذهبی سهم به‌سزائی ایفا کردند. گذشته از مبانی عقیدتی جدید، استراتژی مبارزاتی نو را که مجاهدان پیش‌رو مطرح کردند همان حلقه مفقوده‌ای بود که بسیاری از گروه‌های مارکسیست - لنینیست در پی آن بودند. حلقه مفقوده‌ای که مبارزه مسلحانه نام داشت.

این سازمان از آغاز تاسیس درصدد یافتن راهی بود که بتواند امکانات مبارزاتی نهفته در درون خلق را به فعالیت درآورد. این سازمان می‌کوشید با انتقال شعارهای خاص خویش به‌میان توده‌های ملی - مذهبی نیروی لایزال مردم را در مبارزه با استبداد و بورژوازی کمربادور به مقولات و مفاهیم مبارزات ملی - دمکراتیک مسلح سازد.

این سازمان برای اولین بار ادبیات مبارزاتی گروه‌های ملی - مذهبی را تغییر داد، و از مواضعی سخن گفت که تا آن روز هیچ گروه دیگری با پایگاه اجتماعی مشترک بدان نظری نیفکنده بود. سند این ادعا کتاب «اسناد منتشره سازمان مجاهدین خلق ایران - مدافعات» است. دفاعیات این رزمندگان در به اصطلاح دادگاه‌های نظامی مملو از صداقت انقلابی این قهرمانان خلق است. آنجا که به استعمار و حاکمیت امپریالیسم اشاره می‌کنند، نقطه تجلی عملی اعتقادشان به وحدت با کلیه رزمندگان راه آزادی انسانهاست. آنجا که از شکنجه‌های وارده بر همه مبارزان یاد می‌کنند، سند احترام به همه رزمندگان را امضاء می‌کنند. آنجا که از پیشتانان مبارزات مسلحانه شهری یاد می‌کنند، نه تواضع که اعتقاد آمیخته با احترامشان را بازمی‌گویند.

به‌ر حال سازمان مجاهدین خلق ایران، با اعلام این نظر که «تنها راه رهائی خلق ایران از چنگال استبداد و امپریالیسم مبارزه مسلحانه است»، درک دقیق و عمیق خویش را از شرایط اجتماعی - اقتصادی ایران نشان داد. صرفنظر از اختلاف در ترکیب نظرت مربوط به استراتژی مبارزه مسلحانه، بستر فکری رسیدن به چنین تلقی و مرحله‌ای به تقریب همان است که سایر گروه‌های معتقد به مبارزه مسلحانه در آن کام نهادند.

کشف سازمان

سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۱۳۵۰ به دنبال نفوذ ساواک کشف شد و چند

تن از رهبران آن و تعداد زیادی از اعضا و طرفدارانش دستگیر شدند. دفاعیات رهبران قهرمان این سازمان در بیداد داهای رژیم پهلوی از اسناد معتبر تاریخ مبارزات اخیر خلقهای ایران به شمار می‌آیند. در این‌جا لازم است ده از چند تن از رهبران این سازمان مبارز، جملاتی نقل کنیم تا راه‌شای شناخت این مبارزان دلاور باشد:

- سعید محسن، از رهبران سازمان که در شهریور سال ۵۰ دستگیر و درخرداد ۵۱ به شهادت رسید، در دفاعیات خویش به‌سرسپرد دان رژیم گفت:

«در نظر شما قهرمانان ملت و ازجان گذشتگانی چون شهدای سیاهل و ارمن خلق و مجاهدین خلق و... اشرار محسوب می‌شوند و باید در دادگاه نظامی در بسته محاکمه شوند، ولی شما و طرفداران سیستم شما یعنی دزدان اموال و ناموس مردم، آنها که به اتکاء اربابان و سرمایه‌داران خارجی و به پشتیبانی آنها مردم را می‌چاپند و جوانان مردم را زیر شکنجه‌های جلادانه خود می‌کشند، شرافتمندانند.»

«ما به جرم خود افتخار می‌کنیم، ما به اینکه دست در دست چریکها برای نابود کردن امپریالیسم و صهیونیسم مبارزه می‌کنیم، افتخار می‌کنیم. به غیر از نبرد یا تسلیم راه دیگری وجود ندارد، یا نبرد است مثل فلسطین و ویتنام و یا اسارت مثل خودمان.»

- ناصر صادق، از رهبران سازمان که در شهریور سال ۵۰ دستگیر و در فروردین ۱۳۵۱ به شهادت رسید، در دادگاه چنین خطاب کرد:

«در این‌جا ما به اتهام کوشش برای سرنگونی رژیم کتونی ایران محاکمه می‌شویم. ما با کمال افتخار چنین اتهامی را قبول می‌کنیم.... سازمان چریکهای فدائی خلق با تقدیم دهها شهید پیشاهنگ این راه مشترک بوده است و تجارب ذیقیمتی برای مبارزه مسلحانه در ایران به ارمغان آورده است.»

- محمد بازرگانی از رهبران سازمان که در شهریور سال ۱۳۵۰ دستگیر و در فروردین سال ۱۳۵۱ به شهادت رسید:



عباس مفتاحی



امیر پرویز پویان

- مسعود رجوی، یکی از رهبران مجاهدین خلق که در سال ۱۳۵۰ دستگیر و به تازگی از زندان رها گشت، در دادگاه چنین گفت:

«اگر رابطه، رابطه استثماربردگی باشد، زحمتکش برده است. بنابراین تنها ضابطه تعیین‌کننده در یک جامعه اوضاع اقتصادی آن جامعه است، اقتصاد و روابط تولیدی

نقش عمده دارد، در حال حاضر روابط
امپریالیستی و سرمایه‌داری بر جهان
حکفرماست.»

علی‌میهن دوست از رهبران سازمان
مجاهدین خلق ایران که در شهریور سال
۵۰ دستگیر و در فروردین سال ۱۳۵۱ به
شهادت رسید:

«دشمن، چریکهای قهرمان شهری را
خرابکار و توطئه‌گر می‌نامد، این نامی است
بسیارزنده، زیرا که چنین عنوانی را به
مجاهدان انقلاب الجزایر و فدائیان فلسطین
داده و اکنون نیز می‌دهند... سازمان مجاهدین
خلق با پذیرش ایدئولوژی شهادت وظیفه
خود می‌داند که در نوک پیکان مبارزه مسلحانه
توده‌ای ضد امپریالیستی راه‌گشای خلق
به سمت جامعه‌ای تولیدی بی‌طبقات و آزاد
باشد.

قدرت از دست رفته

اما شکست حزب توده و طرفدارانش
آنچنان عمیق بود که بعد از نابودی سازمان

دستگیریهایی اولیه و نابودی سازمان نظامی حزب،
گروههای دمکرات کردستان و اصفهان - بی‌ثمر
احیای حزب را سر دادند. حزب توده دیگر
هیچگاه نتوانست آن قدرت افسانه‌ای را که
می‌توانست کارگران و روشنفکران را در
ابعادی عظیم بسیج نماید، به دست آورد.
فشار رژیم بیگانه‌پرست بر حزب فعالیت آن
را محدود و محدودتر ساخت تا آنجا که آخرین
فعالیت‌های درخور توجه حزب توده - تشکیل
گروههای دمکرات کردستان و اصفهان - بی‌ثمر
ماند، هر دو آنها کشف و عده زیادی از
افراد آن دستگیر شدند.

در اینجا نیز همان تغییرات که در
سازمانهای بورژوازی ملی ایران پیش آمد،
صورت گرفت. یعنی گروههای مارکسیست
که از روشهای حزب توده و نظریات آن برای
مبارزه با بورژوازی وابسته به امپریالیسم
ناخشنود بودند، در اندیشه طرح استراتژی
جدیدی برای مبارزه شدند. تعدادی از جوانان
عضو سازمان جوانان حزب توده که نتوانستند
ارتباط خود را با حزب ادامه دهند، به

حزب توده از یک طرف و عدم توانایی حزب
توده در بسیج نیروهای مبارز از طرف دیگر
عناصر مارکسیست را وادار به تشکیل
گروههای جدیدی کرد که سعی داشتند با طرح
افکار نوین مارکسیستی جنبش کارگری را
از بن‌بستی که بدان دچار شده بود، برهانند.
گروه رفقای شهید جزئی - ظریفی از نخستین
گروههای مارکسیست داخل کشور بود که
در این راه گام نهاد.

گروههای مارکسیست - لنینیست با
نگرش مجدد به دست‌آوردهای مارکسیسم در
جنبش جهانی طبقه کارگر توانستند تجربیات
جدید جنبش جهانی کارگران را زمینه
مناسب طرح استراتژی نوین مبارزات خلقهای
ایران و بخصوص طبقه کارگر قرار دهند و
نتایج آن را مقدمه تجزیه تحلیل‌های خاص
خویش از شرایط اجتماعی اقتصادی ایران
سازند. انقلاب کوبا و تجربیات تاکتیکی
تقریباً موفقیت‌آمیز جنگهای چریکی در
امریکای لاتین تجربیات خلقهای فلسطین
و ظفار همه و همه مجموعه استنادات برحق
مبارزه مسلحانه سازمانهای پیشگام را تشکیل
می‌دادند.

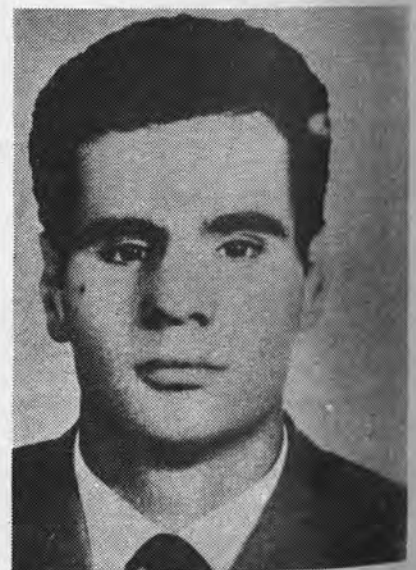
گروههای مبارز مارکسیست با توجه
به حاکمیت گروه جدید وابسته به امپریالیسم
که بورژوازی کمپرادور تازه به قدرت رسیده
بود، اعلام کردند که مناسبات اقتصادی جدید
با مناسبات قبل از دهه چهل، تفاوت کیفی
دارد. زیرا سلطه امپریالیسم انگلستان که به
صورت حمایت از فئودالیسم پوسیده و برتر
داشتن آن نسبت به اشکال بورژوازی بود،
به شکل تسلط بورژوازی کمپرادور و نابودی
تدریجی و قطعی فئودالیسم به نفع آمریکا
بود. در این روند دشمن داخلی که سرسپرده
امپریالیسم تازه نفس امریکاست، از روشهای
دیگری برای تامین سلطه خویش استفاده
می‌کند، و ضرورتاً در واکنش مبارزاتی خلق
و طبقه کارگر نیز می‌باید تغییراتی صورت
گیرد. از آنجا که شکل‌بندی نیمه‌فئودال
نیمه مستعمره جای خود را به فورماسیون
بورژوازی کمپرادور داده بود، شکل مبارزه
نیز باید تغییر می‌کرد. این الزام به مفهوم
مبارزه مسلحانه هم در استراتژی و
هم در تاکتیک مبدل شد.

نظر این گروهها به صراحتی که ذکر
شد نبود. چرا که گروه جزئی - ظریفی در
ابتدای طرح استراتژی مبارزه مسلحانه بودند



مسعود احمدزاده

سازمانهای ملی و از جمله سازمان جوانان
جبهه ملی ایران پیوستند که بیژن جزئی
و حسن ضیاء ظریفی از آن جمله‌اند. باری،
سرخوردگی از نتایج به دست آمده فعالیت‌های



محمد حنیف نژاد

نظامی حزب که عده زیادی از افسران
میهن‌پرست و انقلابی عضو آن بودند،
گسترده‌گی خویش را از دست داد، و روز به
روز محدودتر شد، تا آنجا که بعد از

که توسط پلیس و بارخنه عناصر ساواک کشف شد و رهبران آن به زندان افتادند.

چریکهای فدائی

باقیمانده افراد گروه تصمیم به ادامه مبارزه گرفتند و تنی چند از این مبارزان خود را به مبارزان فلسطینی رسانده با ابراز لیاقت و شهامت حتی به مراحل فرماندهی پایگاه‌های فلسطینی رسیدند (از جمله علی اکبر صفائی فراهانی که در اردوگاههای فلسطین به «ابوعباس» معروف شد) گروه جزئی - ظریفی با وسعت بخشیدن به اندوخته‌های علمی خویش و شرکت در جریانهای گوناگون مبارزات چه به صورت علنی و چه مخفی اعتلای مقام انقلابی خویش را ممکن ساختند، روابط این انقلابیون با گروهها و محافل دیگر که بر مبنای تجربیاتشان استوار بود، موقعیت گروه را به آنجا رساند که توانستند به صورت گروه اول «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» در آیند.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که بعد از رستاخیز سیاهکل موجودیت خویش را اعلام کرد. از اتحاد دو گروه جزئی و پویان - احمدزاده به وجود آمد. گروه بیژن جزئی در جریان مبارزات دانشجویی با گروه دیگری از مبارزان مارکسیست که آنان نیز در صدد طرح استراتژی جدید برای مبارزه بودند، رابطه برقرار کرد.

مطالعات و تحقیقات این گروه آنان را به نتایج تقریباً مشابهی رساند. اما محدودیت تجارب در ایران بن بست تئوریک آن و حملات دیگر گروههای مارکسیست کشور به مبارزه مسلحانه انقلابیون امریکای لاتین، موقعیت لازم را برای اعلام قطعی طرز جدید مبارزه ایجاد نمی کرد. پیوند این دو گروه و انتقال تجربیات و اندوخته‌های علمی آنان به یکدیگر ساخت تئوریک مبارزه مسلحانه را آماده کرد. مطالعات و کوشش مشترک دو گروه به ساخت سازمانی و تدوین چند رساله مهم در مورد حقانیت مبارزه مسلحانه منجر شد.

گروه دومی که پیوندشان به گروه بیژن جزئی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را به وجود آورد، با کوشش شهدای

سعید محسن در دادگاه:

در نظر شما قهرمانان ملت و از جان گذشتگانی چون شهدای سیاهکل و آرمان خلقی و مجاهدین خلق و... اشرار محسوب می‌شوند ولی شما و طرفداران سیستم شما یعنی دزدان اموال و ناموس مردم شرافتمندند.

مسعود رجوی در دادگاه:

ما به جرم خود افتخار می‌کنیم، ما به اینکه دست در دست چریکها برای نابود کردن امپریالیسم و صهیونیسم مبارزه می‌کنیم، افتخار می‌کنیم. به غیر از نبرد یا تسلیم راه دیگری وجود ندارد. یا نبرد است مثل فلسطین و ویتنام و یا اسارت مثل خودمان.

کبیر سازمان یعنی مسعود احمدزاده، امیر پرویز پویان، عباس مفتاحی به وجود آمده بود.

آنان در اواخر سال ۴۶ تصمیم گرفتند که هسته مرکزی گروه را به وجود آورند. با توجه به آشنائیهای آنان با دیگر همفکرانشان، شاخه‌های گروه در مشهد و تبریز ایجاد شد، هدف عاجل این گروه همانطور که مسعود احمدزاده می‌گوید آموختن مارکسیسم - لنینیسم و تحلیل شرایط اقتصادی-اجتماعی میهن ما بود. اما به تدریج که گروه گسترده‌تر می‌شد، مسائل جدیدی برای آن مطرح می‌گردید. از جمله اینکه فقط فعالیت سیاسی راه‌گشای خلق و طبقه کارگر خواهد بود، یا اینکه چیز دیگری نیز لازم است.

نظرات حسن نوروزی و تنی چند از دیگر اعضای گروه الزام طرح استراتژی جدید مبارزاتی را روشن ساخت و در پی مطالعات و تحقیقات بسیار، جزوه رد تئوری بقا و ضرورت مبارزه مسلحانه توسط رزمنده شهید امیر پرویز پویان، جزوه ضرورت مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک، وسیله مسعود احمدزاده نگاشته شد، و اولین پایه‌های تئوریک و منسجم مبارزه مسلحانه را بی‌ریزی کرد.

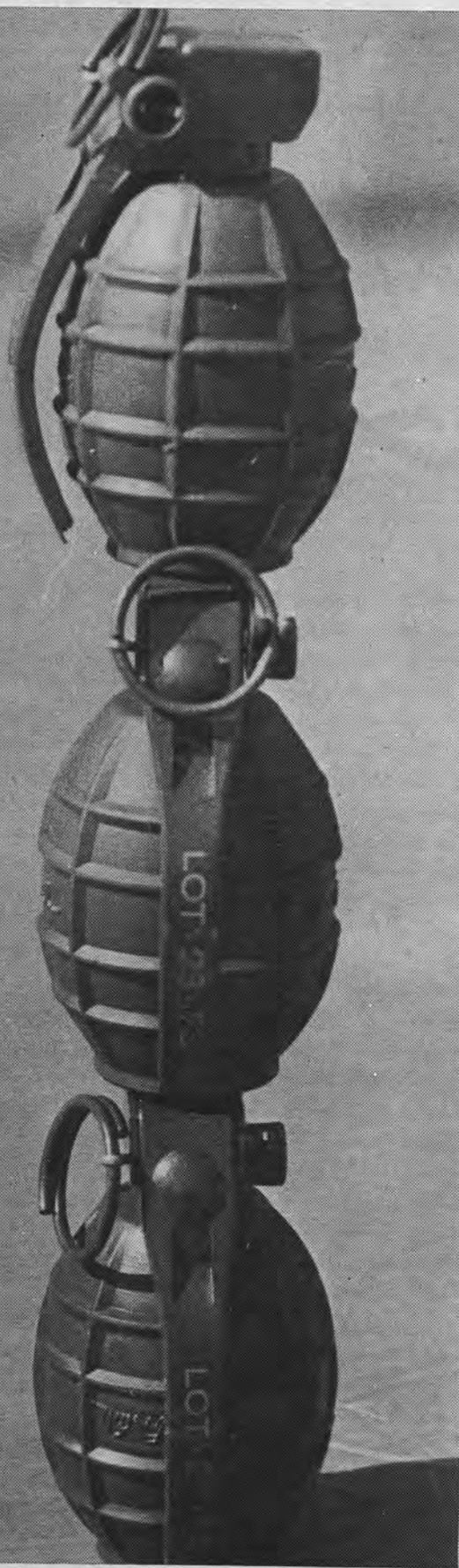
این رزمندگان انقلابی که جان خود را ودیعه پیروزی انقلاب خلق و طبقه کارگر

ایران نهاده بودند، با تشکیل گروههای چریکی شهر و کوه، تردیدهای متزلزل-کننده‌ای را که در میان بحث‌ها و مطالعاتشان گریبانگیر آنان می‌شد، کنار نهادند، و اولین حرکت بزرگ و توده‌گیر سازمان یعنی عملیات تیم‌های چریکی در کوهستان‌های سیاهکل را تصویب کردند.

درخشانترین حرکت انقلابی گروه‌های مارکسیست جدید که پایه‌های تردید بسیاری از محافل مارکسیست را درهم ریخت و آنان را به سوی مبارزه مسلحانه هدایت کرد، جریان وقایع سیاهکل بود که آفرینندگان آن اولین، معروفترین و قاطعانه‌ترین عمل سیاسی - نظامی را بر علیه ستمگری محمدرضاشاه انجام دادند و لاجرم اولین شهدای به خون خفته سازمان چریکهای فدائی خلق گشتند. وه که سرخی خون پاکشان چه زود به رخسار سازمان نشست و سیمای انقلابی آن را گلگون‌تر ساخت.

سرخی خون پاکشان زردی صورت ناپاکان را آشکارتر ساخت، شهامت آنان، تفنگچی‌های رژیم را به لرزه درآورد.

شجاعت آنان پایه‌های تخت ستم محمدرضاشاهی را متزلزل کرد. صداقت آنان اشک در چشم همه دستداران آزادی آورد. جفدها بر ویرانه‌های تخیلات خویش نشسته بودند و آوای شوم خویش را سر داده بودند که هیبت از جوانان برومندی که جان پرارزش خویش را در راه بی‌ارزشی باختند.



ستمگران مذبحخانه تلاش می کردند تا وحشت خویش را با جملات توخالی و ابلهانه‌ای از قبیل «کمک آشنی‌های ارتش ما از پس آنان برخواهند آمد» ببوشانند.

هجوم مشهورانه آنان به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل و مصادره آن، مقاومت دلیرانه آنان در مقابل بسیج فوق‌العاده نیروهای ارتشی، نبردهای جسته و گریخته آنان، برخوردهای انقلابیشان با مردم و اسارت اشک‌آورشان و تحمل شکنجه‌های وحشیانه قرون وسطائی دژخیمان سرسپرده همه و همه حماسه آفریدند که آفرین ابدی خلقی نثار آفرینندگان آن شده است.

ضربات مرگباری که رژیم سرسپرده بر پیکر سازمانهای انقلابی وارد می‌آورد هر لحظه آنان را به سوی مرگ قطعی می‌کشاند، اما مقاومت و حمایت گروههای معتقد به مبارزه مسلحانه این شعله را پایدار می‌ساخت، عملیات متعدد سازمان به دنبال اعدام ناجوانمردانه رزمندگان انقلابی و حماسه آفرینان سیاهکل آغاز شد. در طی هر یک از این عملیات عده‌ای دیگر از دلاوران خلق شهید و یا دستگیر می‌شدند، اما دریای خلق امواج بیشتری بر ساحل مبارزان می‌ریخت. سازمانی که می‌رفت تا برای همیشه در سینه تاریخ مدفون شود، هدیه‌های خلق را هرچه بیشتر گرد آورد تا آنجا که بزرگترین سازمان رزمنده مارکسیست را به وطن و خلق وطن تقدیم کرد.

بررسی قدرتها و ضعفهای عربستان سعودی

عربستان سعودی تا کی مقاومت خواهد کرد؟

یکی از اسرار فاش ناشدنی بانک مرکزی عربستان «پاکت‌های» پولی است که هر ماه برای ۳ هزار شاهزاده سعودی ارسال می‌شود. گویا میزان این پولها به تناسب سن دریافت‌کننده تغییر می‌کند.

ثروت خانواده سعودی

میزان داراییهای خارج از کشور خانواده سعودی در حال حاضر ۷۵ میلیارد دلار برآورد می‌شود. در حالیکه این میزان پنج سلل پیش، از ۵ میلیارد دلار تجاوز نمی‌کرد. بهره سالانه این داراییها به ۷۵ میلیارد دلار، یعنی مبلغی در حدود درآمد نفتی عربستان در سال ۱۹۷۳ یا تقریباً ۱۰ درصد درآمد سالانه کنونی این کشور می‌رسد.

وقتی درباره میزان و نوع نقل و انتقالات پولی عربستان سعودی در خارج از عالیجناب محمدابوالخلیل وزیر دارایی عربستان سؤال می‌کنیم، بازیرکی از دادن پاسخ طفره می‌رود و می‌گوید: «چه می‌گویند، ما تمام تلاش خود را صرف توسعه مملکت می‌کنیم و امیدواریم هرچه زودتر میزان این نقل و انتقالات کاهش یابد». وزیر دارایی عربستان را به عنوان یکی از نیرومندترین تکنوکراتهای دستگاه حکومتی ریاض می‌شناسند. وی محتاطانه اضافه می‌کند: «۷۰ درصد سرمایه‌گذاران دولتی است. اما ما اقتصاد آزاد را تشویق می‌کنیم و یکی از مهمترین هزینه‌های زیربنایی ما را تشکیل بخش اقتصادی خصوصی به خود اختصاص می‌دهد». وزیر دارایی به عنوان مثال از صندوق توسعه املاک سخن می‌گوید و از ۹۰ هزار وام ساختمانی و ۳۰ میلیارد فرانک (فرانسه)

که تا دو سال پیش در یکی از مدارس قاهره معلم زبان فرانسه بوده است. هوایما به سوی جده در پرواز است. ما به سواحل شرقی پشت کرده‌ایم. به طلای سیاه.

در ماه دسامبر و در پایان کنفرانس اوپک، شیخ احمد زکی‌یمانی وزیر نفت عربستان سعودی آشکارا از بالا رفتن قیمت نفت ابراز تاسف می‌کند. در عربستان سعودی مطبوعات کلمه‌ای درباره احساس وزیر نفت نمی‌نویسند. شاهزاده فهد، ولیعهد، میزان بهای نفت را «منطقی و موجه» می‌خواند. اما البته از روی سیاستمداری: چرا که باید وحدت جهان عرب را حفظ کرد.

اما تلمبه‌ها با آخرین قدرت کار می‌کنند: بیش از ده میلیون بشکه در روز. اینهم سیاست روز است. چرا که باید عملکرد بدون اشکال اقتصاد غرب را تأمین کرد و بی‌آمدهای ناگوار بحران ایران را زدود.

اما تا چند وقت دیگر عربستان سعودی می‌تواند همین روند را ادامه دهد؟ این سؤالی است که برای تمام دولتهای غربی مطرح است. اما در عربستان سعودی کسی از نفت حرف نمی‌زند. البته گاهی از سخاوت خداوند «بخشنده و مهربان» یاد می‌شود. دکتر عبدالهادی طاهر، رئیس شرکت ملی نفتی «پترومین» عقیده دارد «لااقل تا ۸۰ سال دیگر می‌توان به درآمدهای نفتی امید بست».

اما میلیاردرها از میزان دارایی خود و ثروتی که در بانکها خوابانده‌اند حرفی نمی‌زنند. یک بانکدار انگلیسی مقیم ریاض اظهار نظر می‌کند که تصمیمات نفتی اخیر، درآمدهای عربستان سعودی را به نحوی غیر منتظره افزایش خواهد داد.

«بعضی از آمریکائیهایی پیش‌بینی می‌کنند که رژیم سلطنتی در اینجا سرنوشته مشابه رژیم ایران پیدا کند. و می‌دانید چرا؟ برای اینکه شاهزاده‌های سعودی خود این شایعه را می‌پراکنند».

دولتمرد عالی‌مقامی که این سخنان را بر زبان می‌آورد، نمی‌تواند بروز بحرانی چون بحران ایران را در عربستان سعودی تصور کند. با این حال نگرانی خود را پنهان نگه نمی‌دارد و بعد از مکشی کوتاه در حالیکه با انگشت عکس‌الملك فیصل فقید را نشان می‌دهد، اضافه می‌کند: «او با دستهای آهنین کشور را اداره می‌کرد، اما امروز...» جمله او ناتمام می‌ماند. اگر انقلاب بعد از ایران به سراغ بزرگترین صادرکننده نفت جهان بیاید و این کشور را فلج کند؟

وسعت عربستان سعودی چهار برابر وسعت فرانسه است و به قول سعودیها یک «شبه‌قاره». ۷۰ درصد این سرزمین شهرسازی شده است. برای حمل و نقل میان شهرها از هوایما استفاده می‌شود. بیشتر جمعیت این کشور بر روی منطقه‌ای میان سه شهر دهران - ریاض و جده متمرکز است. منطقه‌ای که در میان کویر سرخ‌رنگ وسیع و خالی از کاروانها، جزیره‌ای مسکونی به‌شمار می‌رود.

همسفران ما یک افسر نیروی دریایی بدون اونیفورم و با لباس اعراب بدوی، یک زوج آمریکائی، گروهی سرمایه‌دار ژاپنی، دو کارمند ژبیری و یک پاکستانی زوارخانه‌خدا، هستند. پاکستانی لباس سنتی حج پوشیده است و یک شانه او لخت است. مهماندار هوایما هم یک خانم مصری است



ملك خالد پادشاه عربستان سعودی



كارل شيلر مشاور اقتصادی سعودیها.



شاهزاده فهد وليعهد عربستان سعودی

● اگر انقلاب ایران به عربستان برسد بزرگترین صادرکننده نفت جهان فلج خواهد شد

● ۳ هزار شاهزاده سعودی هر ماه از بانک مرکزی پول می گیرند

«مشارکت فروشنده» رعایت می شود. عربستان سعودی برای جلب اعتماد شرکتها و زایل کردن ترس آنها از ورود عربستان سعودی به بازار جهان تولیدات پتروشیمی، آنها را در طرح مشارکت داده است. اما آیا این شرکتها راه مورد علاقه سعودیها را تا به آخر خواهند پیمود؟ دکتر الزمیل می گوید: «کشورهای صنعتی باید از افزودن بر ظرفیت تولیدی پتروشیمی خود پرهیز کنند. چرا که ما گاز مورد نیاز این صنایع را در اختیار داریم». البته این در مورد ایران، عراق و امارات عربی متحده نیز صدق می کند. و در این صورت دامنه رقابت گسترش خواهد یافت. آیا عربستان سعودی قادر خواهد بود در شرایط عادی نیز با همین ظرفیت صادراتی نفت تولید کند؟ آیا آیندهای صنعتی در انتظار این کشور خواهد بود؟ یک بانکدار خارجی که از ده سال پیش در ریاض به سر می برد، در این مورد تردید دارد و معتقد است گرانی دستمزدها و سنگینی هزینه ایجاد کارخانهها، نفع حاصل از فراوانی سوخت را جبران می کند. وی می گوید: «فکر نمی کنم جز در چند بخش صنعتی، از جمله پتروشیمی، عربستان سعودی بتواند در بازارهای بین المللی به رقابت بپردازد».

این گونه اظهار نظرها به مذاق دکتر فیصل البشیر معاون وزیر برنامه ریزی خوش نمی آید. او می گوید: «راستی فکر کرده اید که ما دل خودمان را به آفریدن خرابی نگ خوش کرده ایم؟ البته این درست است که ما به صنایع نوپا کمک می کنیم. اما فقط برای مدتی کوتاه این کار ادامه خواهد داشت. در این صورت چه بر سر صنایع معطوف به بازار

که طی سه سال در این بخش خرج شده است. نتیجه این فعالیتها ایجاد یک میلیون واحد مسکونی و ثروتهای افسانه ای است که از این راه عاید عده ای شده است. به همین دلیل و به منظور مبارزه با تورم صندوق مزبور به مدت ده ماه در ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ فعالیتهای خود را متوقف ساخت.

وزیر دارائی اعتراف می کند که «از سال ۱۹۷۶ درس عبرت گرفتیم». در سال ۱۹۷۶ افزایش قیمتها در بعضی از بخشها به ۷۰ درصد رسید. دولت با قاطعیت وارد عمل شد. در سال ۱۹۷۷ نرخ تورم به ۳۵ درصد و در سال ۱۹۷۸ به ۱۰ درصد کاهش یافت. دلیل این موفقیت هم اصرار وزیر دارائی بر کاهش بودجه به میزان ۳۰ درصد، به رغم مخالفت وزیر برنامه ریزی بود. در پشت سر این موفقیت باید چهره کارل شیلر وزیر دارائی سابق جمهوری فدرال آلمان راجستجو کرد. وی از سال ۱۹۶۷ به بعد چند ماه در سالار در ریاض می گذراند. یکی از مقامهای مهم ریاض می گفت «ما در حال حاضر طرح وزیر برنامه ریزی را کنار گذاشته و طرح شیلر را دنبال می کنیم».

به رغم این رکود، اجرای طرحهای صنعتی اصلی برنامه دوم (۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰) ادامه دارد. ساختمان اولین رشته از کارخانه های صنعتی طرح «شرکت صنایع زیربنائی سعودی» آغاز شده است و دکتر عبدالعزیز الزمیل رئیس این شرکت، خود را «بازوی دولت برای ایجاد صنایع سنگین» می نامد. وی هم اکنون با دهها کارخانه مهم جهانی، از آمریکا تا ژاپن، در حال گفتگو است. در اجرای برنامه ایجاد چهار کارخانه پتروشیمی، اصل

داخلی خواهد آمد؟ آیا آنها دستخوش ورشکستگی نخواهند شد.

در عربستان سعودی لغت سرشماری کابوس می آفریند. آمار سرشماری ۱۹۷۶ هرگز منتشر نشد. به طور رسمی جمعیت عربستان سعودی را ۸ میلیون نفر ذکر می کنند. یک مقام عالی رتبه خسته از «دروغهای مصلحتی» فاش می کند که جمعیت عربی و خارجی این کشور در سال ۱۹۷۶، ۳٫۵ میلیون نفر بوده است. در حال حاضر میزان جمعیت به زحمت از مرز ۴ میلیون فراتر می رود.

دکتر بشیر ضمن اشاره به این موضوع اعلام می کند: «اگر برای صنعتی کردن کشور باید شمار جمعیت را ملاک قرار داد، لازم نیست حتی یک کارخانه ما کارونی سازی در عربستان سعودی ایجاد شود. اما اگر به قدرت خرید این جمعیت توجه کنید، نظر تان عوض می شود»

تکیه به بازار داخلی

تقریباً تمام صاحبان صنایع عربستان سعودی به بازار داخلی تکیه دارند. یک کارگر جوش کار ده هزار فرانک در ماه درآمد دارد. یعنی درآمدی معادل دو برابر حقوق یک تحصیل کرده کارمند وزارتخانه. برای مؤسسات عمومی، مثل شرکت های حمل و نقل و هتل-داری نیز آینده ای روشن پیش بینی می شود. هر شرکت تازه تاسیسی معادل ۵۰ درصد از سرمایه خود را از دولت وام می گیرد و بر درآمد های شرکتها نیز مالیاتی تعلق نمی گیرد. تنها مالیاتی که طبق قوانین اسلام به اسم «زکوة» یا «سهم فقرا» دریافت می شود، اختیاری و غیر قابل کنترل است و میزان آن تنها ۲٫۵ درصد درآمد هاست.

در عربستان سعودی سنت بازار، سرمایه-داری و اقتصاد اسلامی به نحوی جالب با هم آمیخته شده است. به گفته یکی از بزرگترین صاحبان صنایع، «کشور تحرك سريعی دارد، اما ساختمان اجتماعی کاملاً محکم باقی مانده است. خانواده سعودی قدرتمند و متحد است» شگفت آور نیست اگر این سرمایه-دار از درباریان تحلیل می کند. یک سرمایه دار، یک تکنوکرات و یک وزیر در عربستان سعودی هر قدر نیرومند باشد، در برابر قدرت خانواده سلطنتی سرخم می کند.

سعودیها این کشور را به وجود آورده اند و هنوز هم سرنوشت این کشور را در دست دارند. چگونه می توان برای یک لحظه هم که شده وجودشان را از خاطر برد؟ عکس آنها زینت بخش در و دیوار هاست: از ملک عبدالعزیز (ابن سعود) و دو پسرش ملک

فیصل و ملک خالد گرفته، تا شاهزاده فهد ولیعهد و معاون نخست وزیر.

می گویند که این شاهزاده فهد مرد نیرومند عربستان سعودی است. اما در این شکی نیست که او اداره کننده اصلی کشورش است. البته ملک خالد که سلامتی خود را بازیافته، هنوز پادشاه است، هنوز تصمیم می گیرد و هنوز هیچ فرمانی بدون امضاء او اعتبار ندارد.

بنابر سنت های بدوی، که در واقع دزهم شکننده قدرت مطلق ملک فیصل بود، دولت عربستان سعودی باید هر تصمیمی را با توافق شاهزادگان سعودی به مورد اجرا در آورد. و به دست آوردن این توافق با توجه به پراکندگی خاندان سعودی، برای ملک خالد و شاهزاده فهد کار آسانی نیست.

در کنار ملک خالد، شاهزاده محمد برادر بزرگتر وی قرار دارد که شورای شاهزادگان او را برای جانشینی ملک فیصل مناسب تشخیص نداد. هم او بود که در سال ۱۹۷۷ فرمان سنگسار شدن نوه خود را به جرم زنا صادر کرد.

مرد نیرومند شماره سه عربستان شاهزاده عبدالله معاون دوم نخست وزیر و رئیس گارد ملی این کشور است. برای او بختی برای رسیدن به تاج و تخت وجود دارد. چرا که او برعکس شاهزاده فهد «نوگرا»، محافظه کار است.

در اطراف شاهزاده فهد شش برادر تنی او قرار دارند که همگی مقام های طراز اول را دارا هستند. بین آنها باید از شاهزاده سلطان وزیر دفاع و نیروی هوایی نام برد که قدرت شماره ۴ خانواده سعودی به شمار می رود. از این برادران بیشتر از محبت، دشمنی توقع می رود.

ورسای و کاخ سفید

و بالاخره شخصیت مهم دیگر خانواده سعودی، پسران ملک فیصل پادشاه فقید عربستان هستند. شباهت آنها به پدرشان و آموزش و تحصیلات آنها، از ایشان افرادی استثنائی ساخته است. به علاوه آنها شهرت و محبوبیت بیشتری از پسر عموهای جاه طلب خود دارند. برجسته ترین پسران ملک مسعود، شاهزاده مسعود الفیصل، وزیر امور خارجه عربستان سعودی است که آینده ای درخشان برایش پیش بینی می شود.

به قول یک سرمایه دار فرانسوی مقیم عربستان، «ریاض به ورسای قرن هفدهم» می ماند. مردم بیشتری عمر خود را به عبور

از جلوی کاخ های شاه و شاهزادگان می گذرانند. آخرین «هوس» شاهزاده فهد ساختن کاخی به سبک کاخ سفید واشینگتن، منتهی دو برابر نسخه اصلی است.

در برابر ساختمانی که مراسم عروسی در آن جریان داشت دو بیست کادیلک و بیست رولز رویس صف کشیده است. تازه به قول یک جوان عرب، این یک عروسی محقرانه در خانواده سعودی است. همین جوان اضافه می کند: «می بینی که شیرینی درآمدهای نفتی عادلانه توزیع نشده است. یک کارمند عالی رتبه هم به لحنی تاسف بار می گفت: «تمام کاسب های ما شاهزاده نیستند. اما افسوس که تمام شاهزادگان ما کاسبند!» به خاطر همین کاسب کاریها و نز-بار گیهای بعضی از شاهزادگان سعودی است که برخی گمان می برند دربار سعودی ها، در معرض خطر سقوط است. بعضی از منابع ریاض حتی از انجام چند چشمه نظهران در جده و ریاض خبر می دهند. و از بروز چند شورش در چند سر باز خانه و غرولند بعضی از افسران....

در واقع رژیم ریاض برگ های برنده زیادی در دست دارد. پلیس عربستان سعودی هر چند از صحنه دور، ولی از نظر نفرت غنی است. البته امکان بروز اغتشاش وجود دارد. بسیاری از کارگران مهاجر در شرایط سخت به زندگی ادامه می دهند. مشکل بتوان در خیابان های جده کارگر استخدام کرد. دستمزد کارگران مهاجر بین ۲ هزار تا ۲ هزار و پانصد فرانک در ماه است که نسبت به سطح درآمدها در عربستان ناچیز می نماید. عمده ها و کارگران ساختمانی شبها را زیر نور شمع در ساختمان های نیمه تمام به صبح می رسانند. اما واقعیت اینست که بسیاری از این کارگران مهاجر بیشتر درآمد خود را به وطن خود می فرستند. از جمله یمنی ها که یک جامعه کارگری و کاسبکاری یک میلیون نفری تشکیل داده اند. به قول یک سعودی: «آنها جرئت تکان خوردن ندارند. چون اگر سر بچنانندگارد ملی برویشان شلیک می کند. چنین حادثه ای بی سابقه هم نیست».

زائنده میلیونر تاکسی

اما آیا خود سعودیها نمی توانند عامل بروز اغتشاش باشند؟ این بعید به نظر می رسد. اعراب بدوی حداکثر ۳ میلیون نفرند و در نتیجه به راحتی قابل کنترل. دو تا سه

هزار شاهزاده و شخصیت سعودی طرفداران پروپاقرصی دارند. حتی سعودیهای دور از دستکاه حکومتی هم از خرده‌ریزهای خوان نعمت آنها برخوردارند و لااقل هر کدام در ماه پاکتی محتوی ۲ هزار فرانک پول دریافت می‌کنند. به اضافه درآمدهای ناشی از شرکتشان در خدمات اجتماعی. تازه راه‌های دیگری هم برای کسب درآمد وجود دارد. مثلاً یک راننده تاکسی می‌تواند با به عهده گرفتن «سرپرستی» یک گروه کارگر یعنی فوراً پولدار شود. در اواسط ماه دسامبر گذشته پلیس ریاض پسر ۱۵ ساله‌ای را که با اتومبیل مرسدس بنز وارد کلاس درس شده، و روی نیمکت مدرسه رفته بود، بازداشت کردند. ظاهراً این پسر بچه ۲۵ هزار فرانک در ماه درآمد دارد.

باقی می‌ماند ارتش. بیشتر نفقات ارتش از حقوق خود ناراضی‌اند، اما از امکانات رفاهی مناسبی برخوردارند. به‌رغم روحیه بعضی از افسران، امکان سر برآوردن یک «قذافی» دیگر از میان کویر بسیار کم است، و به قول یک مقام سعودی، حتی اگر چنین شخصی

پیدا بشود و بتواند چند گردان را با خود همدست کند، نخواهد توانست به قدرت برسد. ارتش عربستان سعودی از نظر تعداد افراد چندان غنی نیست: ۵۵ هزار سرباز، ۵۵۰ تانک سنگین و تقریباً ۱۵۰ هواپیما که دیگر کهنه تلقی می‌شود. این ارتش تحت نظارت سعودیها، تمام خاک عربستان سعودی را زیر کنترل دارد. حتی خلبانان آموزش‌دیده و ماهر ارتش عربستان سعودی هم از بین شاهزادگان انتخاب شده‌اند.

شهنزاهها در تصرف اتومبیل

بحران ایران ایجاد یک ارتش نیرومند را بی‌فایده نمایاند. شاید فقط لازم باشد گارد ملی تقویت شود. ۳۵ هزار عرب بدوی که وفاداری آنها اثبات شده است، ریاض را زیر کنترل دارند.

با این حال یک خطر جدی وجود دارد و آنهم خطر بی‌ثباتی است. نیازهای اقتصادی کشور، آئین حج و نفوذپذیری مرزهای عربستان سعودی باعث شده است که هزاران خارجی اقامت‌های کم و بیش

بلندمدت در این کشور داشته باشند. خطر فعالیت‌های تروریستی وجود دارد. چاهای نفت آسیب‌پذیرند. به محضی که فضایی ناامن بر کشور سایه بیندازد، این جمعیت و اول از همه خود سعودیها از کشور خواهند گریخت.

در پایان مسابقات فوتبال در استادیوم ریاض خیابانها لبریز از اتومبیل می‌شود. شاهزاده‌ها کادیلاک سوار می‌شوند و فقرا داتسون. اتومبیل‌های تویوتا به اتاق‌های سبک عربی، با پشتی و مخده و فرش و تخته‌پوست تبدیل شده‌اند.

در هفته ۲۵ نفر در اثر حوادث رانندگی در ریاض کشته می‌شوند. در سال ۱۹۷۸ ده هزار نفر به خاطر تخطی از قوانین رانندگی بازداشت شده‌اند. زنان حق رانندگی ندارند. اما گاهی زنان خارجی را پشت فرمان اتومبیل می‌توان دید. اتومبیل سراسر شهنزاهها را پوشانده است. بدویها برای عبور از کویر در کاروانی از اتومبیل‌های مجهز به تهویه مطبوع سفر می‌کنند. اما آیا زندگی مذهبی، که رکن



اتومبیلها سطح شهنزار را پوشانده‌اند.

اصلی حیات اجتماع سعودیهاست نمی‌تواند تحت تاثیر «شیوه زندگی آمریکایی» قرار بگیرد؟ شاهزاده فهد اصرار می‌کند که ما «نور چراغ برق را خاموش می‌کنیم اگر بدانیم باعث کم‌شدن نور ایمان است».

در شمال جده، بزرگترین فرودگاه جهان از شنزار سر بر آورده است. در آینده روزانه ششصد هواپیما دو میلیون حاجی را به این فرودگاه خواهند آورد. از این دو میلیون زائر يك میلیون آنها خارجی هستند و از جهان اسلام می‌آیند که يك سرش اندونزی است و سر دیگرش سنگال. عربستان سعودی به خاطر پاسداری از خانه کعبه که محور معنوی جهان اسلام است و به خاطر ثروت‌هایش می‌تواند بر سر نوشت نیم میلیارد انسان تاثیر بگذارد. البته به قول يك افسر جوان سعودی «لامذهب»، اگر «این کشور بتواند مانع بروز شک و تردید در مورد ایمان اسلامی خود بشود».

در ریاض و در ساختمان وزارت برنامه‌ریزی، صدائی بلند هر روز سر ظهر در راهروها طنین می‌افکند و کارکنان وزارتخانه را به نماز می‌خواند. در دستشویی‌های وزارتخانه مردان به پاهای لخت خود مسح می‌کشند. گروهی دیگر فرق سر را خیس می‌کنند. کارکنان بعد از وضو به نماز خانه می‌روند و نماز می‌گزارند.

در بعضی از جوانان غرب‌گرای سعودی، اگر نه طرد مذهب، لااقل نوعی خستگی از سنت‌های دست‌وپاگیر تحمیلی

«علماء» به چشم می‌خورد. یکی از این جوانان می‌گوید: «من انقلاب درونی خود را به‌انجام رسانده‌ام. اما وقتی لازم شود تظاهر می‌کنم، چون نمی‌خواهم باعث دلخوری پدر و مادرم بشوم». او از ابتدای کار تلویزیون تعریف می‌کند و از هنگامی که مادرش از گوینده تلویزیون رو می‌گرفته چون می‌پنداشته است که قادر به دیدن اوست. تلویزیون عربستان چهار بار در روز مناظری از مراسم حج در مکه را نشان می‌دهد و صدائی رسا این تصاویر را با خواندن آیاتی از قرآن همراهی می‌کند. آیه‌های مقدس بر صفحه تلویزیون نقش می‌بندد. آنهم به رنگ‌سرخ.

اتحاد قدیمی که در ابتدای تاسیس خاندان سعودی، میان تاج و تخت و مذهب، میان جد پادشاه کنونی و عبدالوهاب، مصلح با تقوی به‌وجود آمد، هنوز معتبر است. به عکس ایران، در عربستان سعودی «علماء» وابسته به‌نظام حکومتی هستند و از محافظه‌کاری ملک‌خالد قدرت می‌گیرند. روزهای جمعه در میدان مسجد جامع ریاض، در مرکز «سوق»، دست‌ها و گردن‌ها بر خاک می‌غلطند. هر متجاوز به‌ناموس دیگران، هر قاتل، هر فاسق و هر دزدی به موجب قوانین «شریعت» مجازات می‌شود.

روحانیون حتی در جزئیات زندگی روزمره نیز دخالت دارند. در نوئل گذشته تمام درخت‌های کاجی که توسط‌غریبها برای برگزاری مراسم عید وارد شده بود، در بندر به آتش کشیده شد. پلیس مذهبی گاه‌گاه

به شرکتهای خارجی سر می‌زند و زنان کارمند را مجبور به ترک‌کار می‌کند. آخرین ممنوعیت برای نوعی بازی «تخته نرد کافتی» اعمال شد آنهم به این بهانه که این بازی جوانان را از وظایف مذهبی‌شان غافل می‌کند. به قول يك کارمند جوان «علماء‌مذهبی با اتخاذ اینگونه تصمیم‌های مضحک آتش به پنبه اجتماع می‌زنند».

درواقع جامعه سعودی در معرض خطر از هم پاشیدگی در اثر ملال است. قاچاق الکل و نوار موسیقی باعث شده است که مجالس میخوارگی پنهانی و توام با نمایش فیلمهای مستهجن رونق بگیرد. زنان خود را به بر گزار کردن میهمانیهای زفاف دلخوش می‌کنند و مردان سعودی با اشتیاق از سفر آینده خود به خارج از کشور حرف می‌زنند.

بیشتر پولدارهای سعودی سه تا شش ماه از سال را در خارج از کشور به‌سر می‌برند. به گفته محمود نصر معاون وزیر آموزش عالی، در حال حاضر ۲۳ هزار دانشجو در دانشگاههای سعودی و تقریباً همین تعداد دانشجو در دانشگاههای اروپائی و آمریکا به تحصیل مشغولند.

مقام سعودی اضافه می‌کند: «عربستان کشور عجیب غربی است. اما بالاخره اوضاع رو برآه خواهد شد».

ژروم دومولن - اکسپرس



زوار خانه خدا در فرودگاه جده....

ساعت برقی شبخواب

در تاریکی

هنگام استراحت

وقت صحیح را با نور به
سقف اتاق
خواب شما منعکس میکند

«ساعت شبخواب
بسیار و دارای زنگ آلام میباشد»

ساعت برقی

شبخواب ساخت امریکا

مستقیماً با دستور تلفنی

شما برای شما ارسال میگردد.



قیمت فقط ۲۹۹ تومان

هم الان با تلفنهای ۸۳۱۷۹۰ -
۸۳۲۷۷۶ - ۸۲۹۸۷۸ تماس بگیرید تا
فورا ساعت برای شما فرستاده شود

از شهرستانها نماینده فعال و معتبر پذیرفته میشود

کارخانه نان ماشینی

جهت ایجاد واحدهای تولید نان بربری، لوش،
تافتون، و سایر نانهای فانتزی (اروپائی) ساندویچی،
همبرگری باکیت، کیک و شیرینی

شرکت بین المللی
وبازرگانی آچل

نماینده انحصاری کارخانجات معظم

BENINI - MONDIALFORNI

ایتالیا با کادر مجهز مهندسان جوابگوی سئوالات
و همکاری با شماست.

کارخانه تولید ماکارونی

جهت ایجاد واحدهای تولید ماکارونی بصورت
آتوماتیک و یا نیمه اتوماتیک در فرمهای بلند،
کوتاه، ورمیشل با دستگاههای بسته بندی افقی و
عمودی از کارخانجات معظم ایتالیا.

آدرس - تهران - خیابان پهلوی سابق بالاتراز پارک
ساعی - شماره ۱۲۰۸

تلفن - ۶۸۵۸۳۴

مواد پروتینی ونگ

میدان ونگ - خیابان ونگ پلاک ۲۸ - تلفن ۶۸۸۸۰۰
ساعت کار: ۹ صبح الی ۶ بعدازظهر

M. F.



سفارشات تلفنی
پذیرفته میشود.

عکس آشویتز وجود اردوگاه را در سال ۱۹۴۴ فاش می کرد

چرا متفقین اردوگاه مرگ آشویتز را بمباران نکردند؟

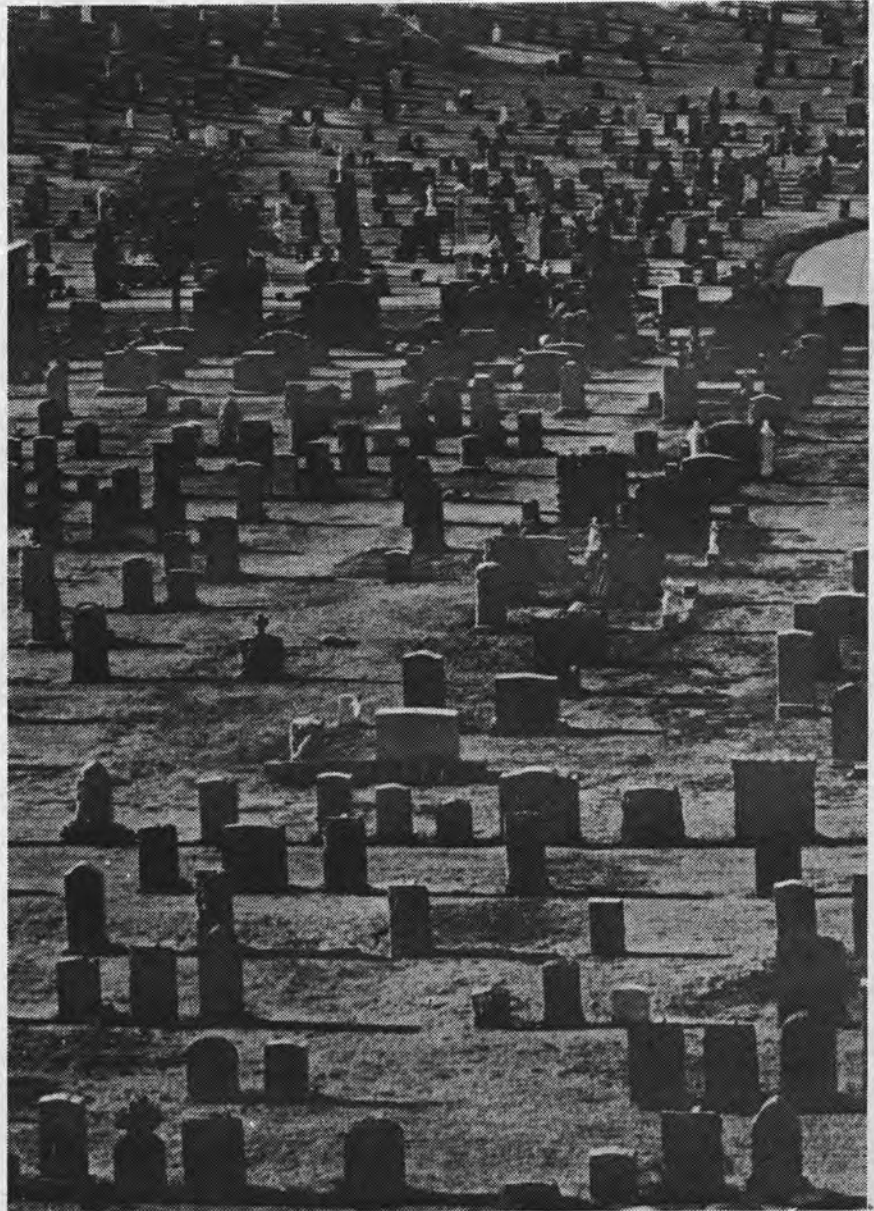
بیش از یک سال پیش از پایان جنگ جهانی دوم، عکس‌های هوایی تجسسی که متفقین برداشتند وجود اردوگاه مرگ نازی را در «آشویتز» آشکار ساخت. عکسها، مجدداً، این سؤال را مطرح می‌کند که چرا متفقین، اردوگاه یا راه‌آهنی را که قربانیان را به آنجا حمل می‌کرد هرگز بمباران نکردند.

عکس‌های هوایی که هواپیماهای امریکائی وانگلیسی از ۴ آوریل ۱۹۴۴ تا ۱۴ ژانویه ۱۹۴۵ از «آشویتز» برداشتند به روشنی، اتاق‌های گاز و کوره‌های آدم‌سوزی اردوگاه را نشان می‌دهد. اجساد قربانیان، در این کوره‌ها سوزانده می‌شد. چندین عکس، زندانیانی را نشان می‌دهد که در حال ضد عفونی شدن هستند و برای خالکوبی شدن صف بسته‌اند. یک عکس، صفی از ۱۵۰۰ زندانی را نشان می‌دهد که دارند به داخل اردوگاه راهنمایی می‌شوند. اینها از ۸۵ واگون راه آهن در پایان خط آهن، درست در خارج دروازه اردوگاه پیاده شده‌اند.

«سیا» این عکس‌ها را همراه با یک مقاله‌ی محققانه تحت عنوان «بازدید مجدد از کشتار و آدم‌سوزی» به تازگی به آرشیو ملی تسلیم کرده است.

آرشیو ملی هم، عکس‌ها را به کاخ سفید داد. پرزیدنت «کارتر» پس از دیدن عکس‌ها آنها را برای «الی ویسل» رئیس کمیسیون کشتار و «آدم‌سوزی» و یک بازمانده‌ی «آشویتز» فرستاد. هنوز روشن نیست که چرا «سیا» عکس‌ها را به آرشیو ملی تسلیم کرده است.

نویسندگان گزارش «سیا»، که با عکس همراه شده‌است، گفتند که پس از



چرا متفقین اردو گاه مرگ آشویتز را بمباران نکردند؟

دیدن سریال تلویزیونی «آدم‌سوزی» برای تحقیق و نوشتن گزارش اقدام کرده‌اند. «دینوبروی گیونی» یکی از نویسندگان، گفت «امید من آن است که علاقه مورخان را برای استفاده از عکس‌هایی که از طریق تجسس هوایی برداشته شده است، جلب کند. این، یک منبع دست‌نخورده‌ی تاریخی است.»

واکنش فوری که در برابر انتشار عکس‌ها نشان داده خواهد شد، ممکن است اصلا واکنش خشمگانه باشد. محققان یهودی از دیر باز سؤال کرده‌اند چرا متفقین «آشویتز» یا راه‌آهنی را که به آن می‌رسید، بمباران نکردند.

«دیوید وای من» مورخ دانشگاه ماساچوست، مه‌گذشته در مجله‌ی «کومنتاری» نوشت: «پوششی که از جنگ دوم جهانی به این سو بار دیگر مطرح شده است این است که چرا ایالات متحده، درخواست‌ها را برای بمباران اتاق‌های گاز و کوره‌های آدم‌سوزی در «آشویتز» (یا راه‌آهنی را که به «آشویتز» می‌رسید) رد کرده است.»

هواداران این‌گونه حمله، درگمی کردند که این کار، بی‌تردید بسیاری از زندانیان را می‌کشت اما آلمانی‌ها می‌خواستند آنها را به هر حال بکشند و نابود کردن اردوگاه ممکن بود دیگر قربانیان رانجات بدهد. نابود کردن راه‌آهن بی‌گمان از حمل و نقل یک میلیون یهودی مجارستانی که در آن زمان به «آشویتز» منتقل می‌شدند، جلوگیری می‌کرد.

در ۱۵ آوریل ۱۹۴۴، «رودلف وریبا» و «آلفرد ورتلر» دو فراری «آشویتز» اطلاعات مفصلی در اختیار رهبران یهودی در سوئیس گذارند. مبنی بر این که «آشویتز» یک

اردوگاه مرگ برای یهودیان است. یهودیان به دیپلمات‌های آمریکایی در برن آگاهی دادند که هر روز ۱۲۰۰۰ یهودی در «آشویتز» به قتل می‌رسند. این اطلاعات، بنا به گزارش، تا ژوئن ۱۹۴۴ به واشینگتن رسید.

یک سؤال قاطع درباره عکس‌های هوایی «آشویتز» آن است که آیا اداره‌ی «بررسی بمباران استراتژیک ایالات متحده» در انگلستان و ایتالیا، آنجا که هواپیماهای تجسسی پایگاه داشتند این عکس‌ها را به واشینگتن رد کرده بود یا نه.

عکس‌های «آشویتز» تقریباً محصول فرعی و تصادفی عکس‌هایی بود که از یک کارخانه‌ی سوخت‌های سنتیک «فاربِن» برداشته شد. کارخانه‌ی «فاربِن» پنج مایل دور از اردوگاه قرار داشت. در آخرین سال جنگ، هواپیماهای آمریکایی وانگلیسی، بارها این کارخانه را بمباران کردند. چندان تردیدی وجود ندارد که عکس‌های «آشویتز» وجود یک اردوگاه مرگ را فاش کرده بود. مساله این است که مفسران عکس که به عکس‌ها نگاه کردند، آیا اردوگاه را به عنوان اردوگاه مرگ شناسایی کردند و به مافوق خود آگاهی دادند یا نه.

«بروگیونی» گفت: «مفسران عکس، در آن زمان درباره‌ی «آشویتز» آگاهی نداشتند. آنها در جستجوی جزئیات کارخانه «فاربِن» در طول «آشویتز» بودند، نه چیز دیگر.»

«بروگیونی» گفت: «در پرونده‌ی آشویتز، عکسی وجود دارد که نشان می‌دهد زندانیان دارند به سوی اردوگاه برده می‌شوند. در طول جنگ هر وقت صفی از مردم در عکس دیده می‌شد، روی آن برچسب «تالار خوراکی‌زی»: چسبانده می‌شد.»

عکس‌هایی که «سیا» به آرشیو تسلیم کرد، در قوطی‌های فیلم هوایی قرار داده شده‌اند. این قوطی‌ها، ۳۰ سال، در یک انبار «پنناگون» در «سوتیلاند» قرار داشت. پس از آن که سریال «آدم‌سوزی» سال‌گذشته بار دیگر مساله‌ی «آشویتز» را مطرح کرد، «سیا» فیلم را به دست آورد.

بر اساس گزارش «سیا»، عکس‌ها آن چیزی را نشان می‌دهد که تاکنون، فقط «گزارش‌های شاهدان عینی درباره جریان مرگ در «بیر کناثو» بوده است. «بیر کناثو» بخش جنایت اردوگاه «آشویتز» بود. در گزارش «سیا» گفته شده است، عکس‌های چهار اتاق گاز و کوره‌های آدم‌سوزی در اردوگاه «ظاهرا از لحاظ تاریخی نمونه است.»

نویسندگان گزارش می‌گویند «تا آنجا که ما توانسته‌ایم تعیین کنیم، هیچ عکس دیگری درباره‌ی اردوگاه وجود ندارد. اتاق‌های گاز «بیر کناثو»، تاسیسی بود که فقط افراد خاصی می‌توانستند به آن دسترسی داشته باشند، وقتی بیشتر نازی‌ها نمی‌توانستند به آن راه پیدا کنند و هرگونه عکس‌برداری هم ممنوع بود. پیش از آن که ارتش سرخ در ژانویه ۱۹۴۵ اردوگاه را آزاد کند، نازی‌ها تاسیسات ریشه‌کن‌سازی در اردوگاه را نابود کردند.»

«آشویتز» که در یک منطقه‌ی دور افتاده‌ی لهستانی در جنوب ورشو قرار داشت، در ژوئن ۱۹۴۵ گشوده شد تا از اسیران جنگی شوروی پذیرائی کند. «آشویتز» بعداً اردوگاه اصلی مرگ برای یهودیان اروپایی شد. بر اساس یک محاسبه ۲٫۵ میلیون یهودی در آنجا کشته شدند.

از هرالد تریبون

واپس نشینی سرمایه گذاران خارجی از ایران



کارخانه «جنرال موتورز» در ایران

کوتاه شده از «نیوزویک»

«تیترا» روزنامه، رویای یک سرمایه‌دار بود: ایران، دعوت از سرمایه‌گذاران آمریکایی. این، به ۱۹۷۱ باز می‌گردد، زمانی که محمدرضا شاه پهلوی، نخستین بار، پول، تکنولوژی، کارخانه‌ها و خدمات خارجی را درخواست کرد تا کشورش را به «آلمان غربی خاورمیانه» تبدیل کند، و صدها شرکت، برای پذیرفتن دعوت، یورش آوردند. اخیراً، وقتی اغتشاش در ایران ادامه یافت، این یورش، در مسیر مخالف انجام شد. شرکت‌های خارجی، گروه به گروه می‌گریختند، ادارات را تعطیل می‌کردند، کارکنان را ترک می‌کردند و نمی‌دانستند کی باز خواهند گشت و آیا باز خواهند گشت یا نه. «مایکل لیال»، مدیرعامل «بی.او.سی ایران محدود»، شعبه‌ی فرعی یک شرکت شیمیایی انگلیسی، می‌گوید «ما هنوز تصمیم‌های نهایی نگرفته‌ایم. اما هنوز نامعلوم است که آیا آینده‌ی برای ما در ایران وجود دارد یا نه.»

بانک‌های غربی اکنون حدود ۵ میلیارد دلار به صورت وام‌های معوق برای برنامه‌های عمرانی ایران نگاه‌داری می‌کنند و هر چند هنوز نکولی در کار نبوده است، کاهش بزرگ درآمدهای نفتی ایران، بانک‌داران را نگران کرده است. حدود ۳۵

شرکت آمریکایی از شرکت‌های خدماتی کوچک تا «جنرال‌موتورز» عظیم، بیش از ۱۲ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کرده‌اند که بسیاری از آن، اکنون در خطر است. شرکت‌های چند ملیتی که در جاهای دیگر مستقرند، به همان اندازه نگران‌اند. شرکت «میتسوی» ژاپن، صاحب نیمی از یک کارخانه‌ی بزرگ پتروشیمی که در بندر شاهپور در دست ساختمان است، می‌ترسد که از ۱٫۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری، چیزی به دست نیآورد. و «کنسرسیوم بین‌المللی»، که نفت ایران را برای شرکت ملی نفت ایران تولید می‌کند، به علت اعتصابی که میدان‌های غنی ایران را واقفا تعطیل کرده است، اکنون روزانه میلیون‌ها دلار سود را از دست می‌دهد.

قراردادهای خارجی، اکثراً، به قوت خود باقی مانده است و شرکت‌ها تنها برای این می‌روند که غیر ممکن است تحت شرایط کنونی تجارت کنند. یکی از نگرانی‌های اصلی آنها، خشونت است هم در برابر مردم و هم در برابر دارایی. سه تا از چهارده موسسه‌ی «پیسیکو» ایران صدمه دیده‌اند. هتل «اینترکنتننتال» پان آمریکن در تهران، پس از آن که شورشیان به راهرو آن حمله کردند، ۲۰۰۰۰ دلار خسارت دید؛ از آن زمان، مدیریت آن، دورتادور هتل را دیوار آجری محکمی کشیده است. برای بسیاری از خارجی‌ها، قتل «دل‌گریم»،

مدیر نفتی آمریکایی در اواخر دسامبر، تکان دهنده بود. یک بانک‌دار اروپایی که یک دهه در ایران زندگی کرده است، می‌گوید «مرگ گریم، لرزه بر اندام هر تبعه‌ی خارجی انداخت. من مردم را به خاطر این که می‌خواهند بروند، سرزنش نمی‌کنم.»

بازرگانان خارجی، حتی اگر می‌خواستند بمانند، کار کمی برای انجام دادن داشتند. شرکت‌های ساختمانی در اثر اعتصاب گمرک که واردات بتون و فولاد را قطع کرده است، فلج شده‌اند. به همین نحو، مواد خام «جانسون اند جانسون» که فرآورده‌هایی برای نوزادان و دستمال‌های بهداشتی در یک کارخانه‌ی ایرانی تهیه می‌کند، و مواد خام شرکت «جنرال‌تایر اند رابر»، بایک سرمایه‌گذاری ۳ میلیون دلاری در یک کارخانه‌ی لاستیک‌سازی، پایان یافته است. کمبود سوخت، تقریباً همه را می‌آزارد و نظام بانک‌داری ایران، تقریباً متوقف شده است.

تقریباً همه‌ی سرمایه‌گذاران خارجی تاکید می‌کنند که واپس‌نشینی آنها، فقط موقت است و همین که نظم بازگشت، عملیات خود را از سر خواهند گرفت. اما تنها چندتن فکر می‌کنند که اقلیم سرمایه‌گذاری در ایران، کاملاً همان خواهد بود که بود و احتمال می‌رود سرمایه‌گذاران خارجی، در آینده بسیار محتاط‌تر باشند.

قوانین اسلامی منطقه را در می‌نوردد

پس از ایران، پاکستان، افغانستان، مالزی، اندونزی و...
مسلمانی را در قوانین خود حضور می‌دهند

که مسلمانان همه‌ی ۲۰۸ کرسی جز هشت کرسی در پارلمان را در دست داشته باشند. نظام جدید اسلامی که در پاکستان به وجود می‌آید، به آن اندازه خالص نخواهد بود که شریعت ایجاب می‌کند، یا به آن اندازه دمکراتیک نخواهد بود که پارتهایی از سیاستمداران ترجیح خواهند داد. مسأله‌ی بی‌واسطه برای اسلام آن است که آیا نظام الله و پیامبر او علاوه بر اختلافها می‌تواند کالاها و خدمات تولید کند. اما مسأله‌ی بزرگ‌تر آن است که ۶۰۰ میلیون مسلمان جهان تا چه درجه‌ی می‌توانند با چالش یک دنیای تکنولوژیک مواجه شوند. ایران در این مواجهه دارد یک موضوع استثنائی، یک مورد پراهمیت می‌شود.



نیوزویک: کنت وود وارد
باری کیم و
فضل قرشی

رستاخیز مسلمانان، روابط اجتماعی در میان نژادها و مذاهب را در خطر واژگون شدن قرار داده است، مثلاً در کوالالمپور، حکومت مالزی با تقاضای «خلوص‌گرایان» مسلمان مبنی بر این که معیارهای اسلامی رفتار اجتماعی باید به قانون تبدیل شود، مواجه شده است.

در اندونزی، مقامات حکومت، اکنون گروههای تندرو مسلمان را، از لحاظ خطر برای ثبات حکومت، معادل کمونیستها می‌دانند و در فیلیپین، مسلمانان در جنوب، دست به یک شورش مسلحانه زده‌اند. شرایطی که باعث مبارزه‌جویی مسلمانان شده است از کشوری به کشور دیگر فرق می‌کند، اما علت اساسی، واکنش در برابر ارزش‌ها و اصول اخلاقی غربی است که اصول قرآنی را نقض می‌کند. واکنش در جایی نیرومندتر است که «امروزی‌سازی» سریع‌تر بوده است.

بدین سان، دختر «داتوک حسین‌اون» نخست‌وزیر مالزی، در حالی که پوشش سنتی مسلمانان، یا چادر بر سر کشیده، از مدرسه‌ی خود در اروپا بازگشت تا نفرت خود را از فساد غربی نشان بدهد، پدرش او را به یک مرکز اسلامی فرستاد.

آزمایش واقعی بعدی احیای مقررات اسلامی، این ماه انجام خواهد شد و این زمانی خواهد بود که شریعت در پاکستان قانون می‌شود. هم‌اکنون ژنرال «ضیاءالحق» نمازخانه‌هایی در کارخانه‌ها برپا کرده است و برنامه‌های سینما، رادیو و تلویزیون را سانسور کرده است، اما به زنان پاکستانی که از دیرباز چادر را کنار گذاشته‌اند و به دانشگاهها و ادارات وارد شده‌اند، اطمینان داده شده است که آزادیهای موجود آنها صدمه‌ی نخواهد دید. افزون بر این، حکومت پاکستان، بانک‌داری بدون بهره را معرفی خواهد کرد و آزادی مذهب را برای هر پاکستانی که مسلمان نیست تضمین خواهد کرد. اما به این اقلیت‌ها اجازه داده خواهد شد که به نامزدهای وابسته به مذهب خود رای بدهند. این مقررات تضمین می‌کند

وقتی مقررات حکومت نظامی‌خیابان-های تهران را به یک بیابان خالی تبدیل می‌کرد، مخالفان رژیم ایران، از بام‌های تاریک مخالفت خود را ابراز می‌کردند. صدا بزرگ است) حضرت محمد (ص) نخستین بار در سیزده قرن پیش الله‌اکبر را ادا کرد. اما در ایران در کار انقلاب - چنان که در قسمت اعظم دنیای مسلمان امروز - این دعای عربی قدیم پیامبر (ص) «دعوت به اسلحه» برای میلیون‌ها مسلمان مبارزی شده بود که از شیوه‌های دنیوی و غیرروحانی غربی سر خورده‌اند و خواستار بازگشت به قوانین و نظام اخلاقی صحیح اسلامی هستند. اسلام، از لحاظ ماهیت، یک دین محافظه‌کار و یک مجمع‌القوانین دقیق وابسته به سنت برای رفتار عمومی و همچنین شخصی است.

از افریقای شمالی تا خاورمیانه و مالزی، اندونزی و فیلیپین احیای اخیر مسلمانان خشم‌های سیاسی را برانگیخته است که ثبات دست‌کم یک دوجین حکومت را تهدید می‌کند.

در ایران، روحانیون مبارز که به وسیله «آیت‌الله روح‌الله خمینی» رهبر خود انگیزه شده‌اند قیامی را برپا کرده‌اند که قدرت رژیم را فرسود و حکومت تازه‌ی «شاپور بختیار» آخرین نخست‌وزیر شاه را نیز فلج کرد.

در پاکستان، در این ماه ژنرال ضیاءالحق رئیس‌جمهوری این کشور، گام‌های بزرگی برای ایجاد قوانین خالص اسلام به عنوان قانون سرزمین برداشت. در افغانستان، محافظه‌کاران مسلمان، «مارکسیسم» فرمانروایان جدید کشور را خفه کرده‌اند و از گروههای چریکی، که اکنون ادعا می‌کنند یک‌سوم این کشور کوهستانی را در کنترل دارند، حمایت مسلکی می‌کنند.

از زمان کودتای چپی در افغانستان آن همسایه کوچک برای ایران نگرانی آورده بود. اینک این ایران مسلمان است که افغانستان را می‌ترساند.

خانم سپیده - تهران

سلام و تبریک برای هفته‌نامه خوبتان، چه غمگانه است که در انقلابمان نداریم مانند او را که می‌گفت «جانم را می‌دهم تا مخالف سخنش را بگویم» غمگانه‌تر آنکه نه تنها او را نداریم که جانش را بدهد تا من سختم را بگویم، بل جانم را هم می‌ستانند تا سخن در حلقوم من مخالف خفه شود. این کیفر مرگ را فقط به خاطر اینکه مخالفم برایم صادر کرده‌اند. تنها جنایتی را که - از دید آنها - مرتکب شده‌ام مخالفت است.

درست است که انقلاب دست آن خاندان ظالم را کوتاه کرده است، اما هنوز نتوانسته آزادی من نوعی را تامین کند. درست است که زندان و شکنجه گاهی نیست اما باور کنید آن نگاه‌های چپ‌چپ و قیقاچ از شکنجه بدتر است، حتی کسی نیست که بپرسد با چه چیز مخالفم، فقط به این دلیل که تمامی حرفهایشان را باور و قبول ندارم من را خائن، مخالف و ضد انقلاب می‌دانند. انقلابی که در مسیرش نتوانم عقاید را بدون هیچ ترس و بیمی بگویم، آیا می‌توانم انقلاب برای آزادیش بنامم؟

جواد دانش - مشهد

پس از عرض سلام امیدوارم در کار نشر حقایق و واقعیتها موفق باشید و جزاین خیر.

این نامه در پاسخ مقاله‌ای است به نام «حزب فقط حزب الله نیست» که در شماره سوم این نشریه به نام فرد سرشناسی (به قول شما) درج گردیده بود. امیدوارم که با چاپ این مقاله متقابل در آن نشریه استقلال کامل نشریه خود را به من و دیگر دوستان واحیانا دیگران ثابت کنید. من نمی‌گویم: تقدیم به وجدان‌های آزاد، بلکه من می‌گویم، تقدیم به وجدان‌های بیدار چون همه ممکن است آزاد باشند، ولی همه بیدار نیستند.

(حزب فقط حزب الله است)

تو نوشتی حزب فقط حزب... نیست. من نوشتم هست. تو نوشتی فدائیان خلق بودند و دیگر هیچ، من نوشتم خیر، مجاهدین خلق، فدائیان اسلام، طالقانی‌ها، منتظری‌ها،

قمی‌ها و... و دیگر کیش‌گرایان نیز بودند. آنها حقیقت را دریافته بودند. آنها که فریاد می‌زدند (حزب فقط حزب الله - رهبر فقط روح الله) می‌دانستند که خدا چیست و چگونه است. آیا تو نیز می‌دانی؟ اگر می‌دانستی جز آن می‌گفتی! تو گفتی: نیست. من گفتم هست - چرا؟ تو گفتی نیست چون نمی‌دانستی، من گفتم هست چون اندیشیدم، تو نیز بیاندیش. خدا مظهر عدالت است، خدا مظهر پاکی‌ها، مظهر آزادی‌ها و مظهر نیکی‌ها است. پس چگونه در پرتو حزب الله آزاد نتوان بود؟

خانم روفیا شیرخانی

موضع نسبتا بی‌طرفانه شما را در چاپ مطالب مجله می‌ستایم و شمارا به‌خدا یکتا قسم می‌دهیم که همیشه در این موضع قدم بردارید و به قولی به‌نرخ روز نان نخورید. خانم شیرخانی ضمنا مطالبی فرستاده‌اند و خواسته‌اند که آنها را چاپ کنیم، اما چون نامه ایشان دیر به‌دست ما رسیده و مسائلی که مطرح کرده‌اند، کهنه شده، از چاپ آن معذوریم.

عباس حجازیان - مشهد

پس از عرض سلام و سپاسگزاری خدمت تمام نویسندگان آزاداندیش و واقع‌بین که زیر بار هیچ اختیافی نرفته‌اند و نخواهند رفت و همیشه پاسداران واقعی حرمت قلم بوده و هستند (که می‌توانم به‌عنوان مثال از آقایان حسین مهری و عبدالله والا نام ببرم) از شما می‌خواهیم که همچنان در سنگر آزادی باشید و این را بدانید که مردان و زنان آزاده همیشه پشتیبان و حامی شما خواهند بود و در جواب خانم منصوره امیری در قسمت نامه‌ها که گفته بود مجله تهران‌مصور واقع‌بین نیست و جهت‌گیری ویژه‌ای دارد و به‌جای تهران‌مصور، تهران کمونیست نامیده بودند به‌نظر من این خانم منصوره امیری است که عینک بدبینی به‌چشم خود زده و نمی‌تواند مفهوم اصلی مقالات با ارزش تهران‌مصور را درک کنند و حرف گذشتگان را که هرکسی حقیقتی را می‌گفت برچسب کمونیست می‌زدند، تکرار می‌کند.

مهرداد مثنوی - اهواز

در مجله مورخ ۱۳ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ مقاله‌ای درباره سرنوشت امیرنشین‌ها پس از ایران به‌چاپ رسیده است. در این مقاله

نقشه‌ای به‌چاپ رسیده که در زیر آن این عنوان به‌چشم می‌خورد «بنادر محل نفت با ظرفیت بالای ۱۰۰ میلیون تن در ساله مطلبی که توجه مرا بسیار جلب کرد، نوشته‌ای بود که به‌صورت لاقین در این نقشه نوشته شده بود مطلب از این قرار است که در این نقشه نوشته شده «Golf Arabo Persique» یعنی خلیج عربی - فارس. ما که می‌دانیم تنها نام این خلیج، خلیج فارس است و در تمام یا اکثر نقشه‌های جهان این خلیج را با نام خلیج فارس به‌ثبت رسانده‌اند. شما که یک مجله‌ی ایرانی هستید، چرا این نقشه را که ماهیت اصلی خلیج فارس را از بین می‌برد چاپ کرده‌اید. تقاضا می‌کنم در این باره توضیح کامل و جامعی بدهید، زیرا نه تنها من بلکه اکثر افرادی که با دقت به این نقشه نگاه کرده‌اند می‌خواهند بدانند چرا یک مجله ایرانی چنین نقشه‌ای را به‌چاپ رسانده است.

تهران‌مصور - قبلا در این باره توضیح داده‌ایم که به‌علت سرعت کار اشتباه کرده‌ایم. بازهم پوزش می‌طلبیم.

خانم یک سرگرد ارتش - تلفنی

واقع از مجله شما انتظار نداشتم بنویسید ارتش پوشالی؟ چرا ننوشتید ارتش مردمی؟

آیا شما قدرت چیفتن‌ها را می‌شناسید. آیا می‌دانید که با این تانکها می‌شد تهران را ویران کرد. آیا می‌دانید که فقط چنداً از هواپیماهای نیروی هوایی می‌توانست در چند دقیقه تهران را نابود کند؟ چه باعث شد که چنین نشود. راستی چه چیز؟

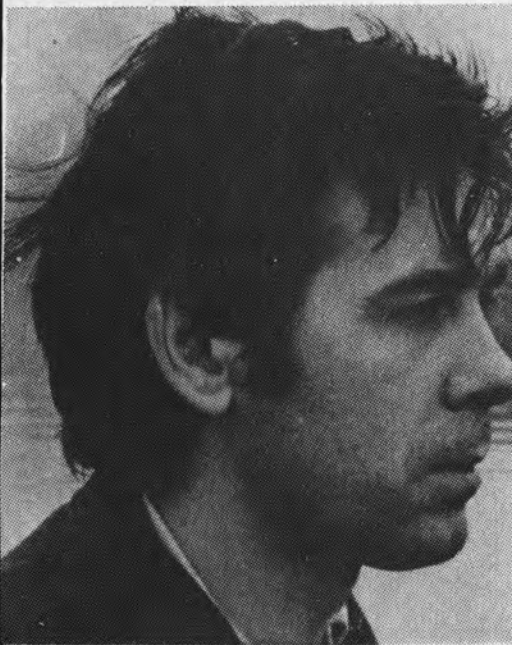
آیا فکر می‌کنید چندبار به‌خوابان نیروی هوایی دستور داده شد که تهران را بمباران کنند. آیا کردند؟ چرا نکردند؟

برای آنکه ارتش به‌مردم دلبستگی داشت. برای آنکه ارتش مردمی بود. برای آنکه افسران ما و درجه‌داران ما نخواستند این کار را بکنند. آیا چنین ارتشی ارتش پوشالی است یا ارتش مردمی؟ ۸۰ درصد ارتشیان ما از خانواده‌های فقیرند. از توده‌های مردم. فکر می‌کنید چرا به‌ارتش پناه می‌برند. به دانشکده افسری، و دانشگاه

پلیسی؟ برای آنکه پول ندارند به‌جای دیگر بروند. ارتشی با این خصوصیات، آیا پوشالی است. آیا چنین ارتشی را باید نابود کرد؟

پاکوایبانز مسلسل داشت

مرگ یعنی: «چه گوارا»



آهای سرباز بولیوی

تو که اسلحه بدست داری

تو جلادان امریکایی را می‌شناسی؟

هدایای آقای «جانسون» را دیده‌ای؟

این وحشی‌ها را می‌گویم

سرباز کوچک بولیوی

اگر جزیی از يك سقف
بر سر کسی نیستم
اما، چون توام
سرسخت، خورد نشدنی
و روزی بکار خواهیم آمد

از آنچه که بر شما می‌گذرد بخوانید
سوارکاران خلق
بتازید، تا به انتها، تا به آزادی
«آگالوبار» (چهار نعل) به تاخت به تازید

از آن روز به بعد به جمع صفحات
اندکم يك صفحه اضافه شد، صفحه‌ای از
پاکوایبانز، مردی از سرزمین فرانکو، از
اسپانیا. از آنجا که ابر خفقان روزهای
زیادی آسمان صاف آزادی را از سرمردمش
دریغ داشت. «پاکو» مبارز يك تبعیدی
است. باید هم باشد، لهجه گرمش و
آهنکهای کاملاً آرامش، گرمای وطنش را
به چهره‌اش نشانده است. بعدها کمی تحقیق
و خواندن یکی دو مطلب مرا مشتاق او می-
سازد. او در قرن بیستم، قرن خفقان، شعرهای
شاعرانی مثل رافائل آلبرتی، لئوفیلیپ،
گابریل سه‌لایا و میکل هرناندز را خوانده
است. شهرت ابتدایی او در کشورهای
اسپانیایی زبان از همین روست. کمی بعد
شنیدن دیگر آهنکها و ساخته‌هایش، اصالت
مبارزه‌وی را برایم آشکار می‌سازد، سال‌ها
فریاد که:

زندگی من هم مثل توست
ای سنگ کوچک
اگر از من جاده‌ای ساخته نشده

پائیز بود، که بعد از ظهر خنک،
با همان لباس و کتابهای دانشجویی در
خیابان، اسمش را بگذارید پرسه‌زدن و فرار
از غربت و ناگهان جمعیتی غیر عادی در
محل‌های که اصلاً انتظارش نیست. سؤال
می‌کنم، نگاه چپ‌چپ به من می‌فهماند که
از قافله عقبم، نگاه يك شرقی اجازه و جرأت
تکرار سؤال است. رفیق اینجا چه خبر
است، می‌رسد تو الجزایری هستی؟ می‌گویم
نه من ایرانی‌ام.... جواب میدهد، ها!
مصدق، نفت... قرار است «پاکو ایبانز» در
اینجا بخواند... چند دقیقه بحث و خرید
ارزانترین بلیط و جای گرفتن در دورترین
محل به صحنه.

عرق نشسته بر پیشانی از گرمی
هوا نیست. آمده است. این اوست، فریاد
آزادی. لعنت به این غفلت، حق کشیدن
سیگار در سالن سر بسته نیست، دارد شعر
سوار کار از «گارسیا لورکا» را می‌خواند،
اسپانیایی نمی‌دانم، هیچ نمی‌دانم، این مشتاقان
آزادی را چه جمع با شکوهی است، طنین
آوای آزادی با اشک من چکار دارد، حالا
دارد برگردان اشعارش را می‌خواند.

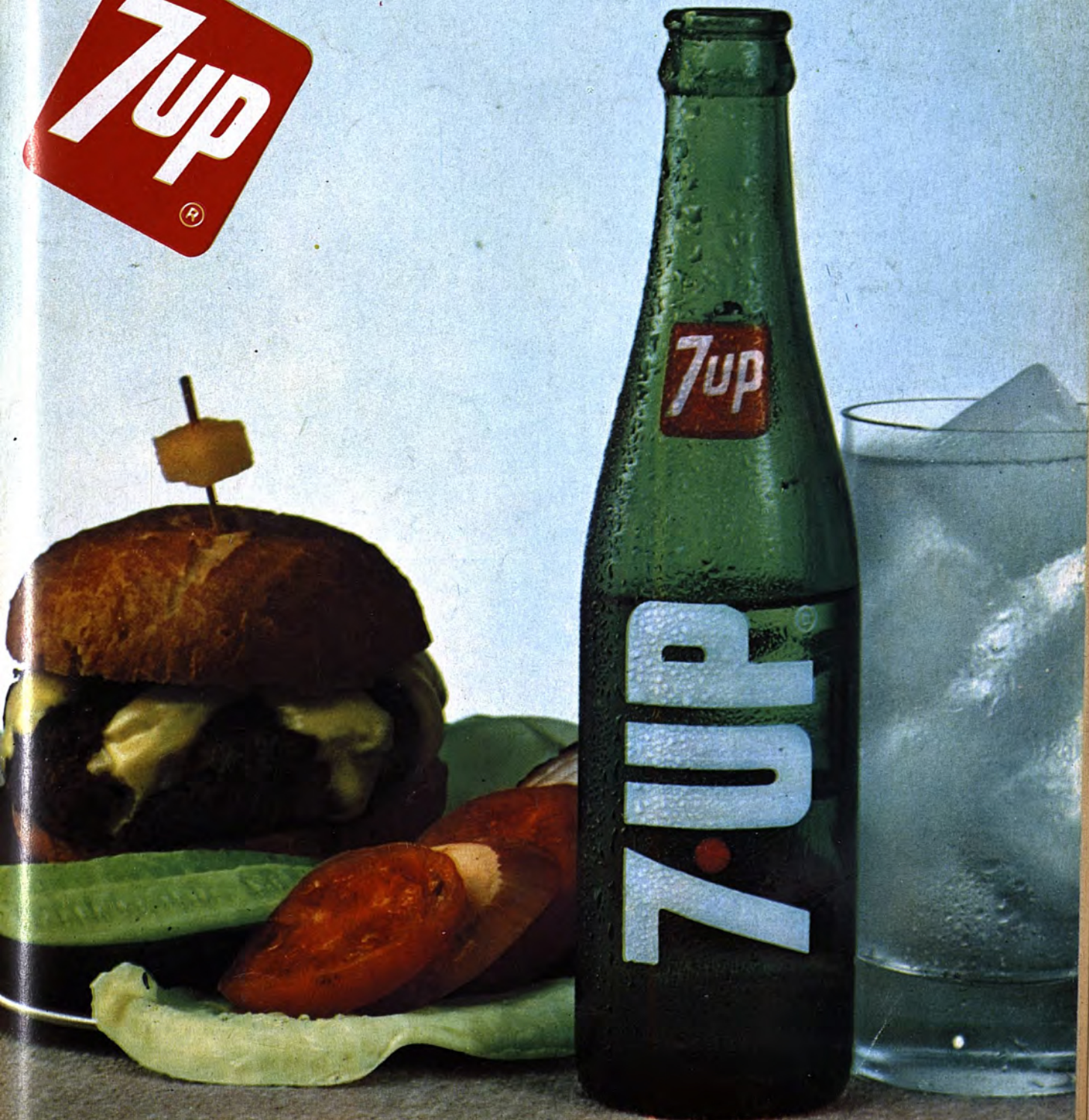
مردم اسپانیا
به خیابان‌ها بیایند
از آنچه که هستید بگوئید

«پاکوایبانز» با آنکه اسپانیایی است
خود را متعلق به سراسر جهان می‌داند، هر جا
که آزادی نشانه‌ای جسته، در امریکای
جنوبی، در مزارع، زمزمه اشعارش قدرت کار
را بین کارگران چند برابر می‌کند و شاید
هم امیدوار به سوارکاران خلق، به کسانی
که تا به انتها، تا به نهایت، تا به آزادی
خواهند تاخت.

و يك خاطره: هنگام ورود به مرز
ایران، مامور گمرک با نشان دادن بسته‌ای
در دستم می‌پرسد این صفحه چیه؟ می‌گویم
صفحه موسیقی است و شتابزده می‌گوید
پس عکس این مسلسل روی جلد صفحه
چیه؟ جواب می‌دهم این عکس گیتار خواننده
است که شبیه به مسلسل افتاده. خنده‌ای می-
کند که ها! نمیدونستیم گیتار هم میتونه
شبیه به مسلسل باشه... اما من میدانستم،
در يك پائیز در يك بعد از ظهر خنک خودم
به چشم دیده بودم.

باغذا واقعاً خوبه

سون آپ تنها نوشابه‌ای که به رنگ احتیاج نداره



This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.